

ابره فنه

شماره چهاردهم

۳۰ آذر ماه ۱۳۹۹ * شماره ۲۰۲ * جمادی الاولی ۱۴۴۲ * قیمت: ۳۰۰۰۰ تومان دو هفته نامه اقتصادی - فرهنگی - اجتماعی

ما به اندازه داستان های هزار و یک شب معجزه دیدیم

پایتان را از کفشی اصفهان در آورید

نخری، میخرن، نخوری، میخورن

لایک کنید و کامنت بگذارید تا میلیونر شوید



موسسه حقوقی بین المللی دادگران حق و عدالت

کانادا

اخذ اقامت دائم



ارزیابی و مشاوره رایگان:

ارسال کلمه "کانادا" به ۳۰۰۰۶۰۱۶

موسسه حقوقی بین المللی دادگران حق و عدالت

استرالیا

اخذ اقامت دائم



ارزیابی و مشاوره رایگان:

ارسال کلمه "استرالیا" به ۳۰۰۰۶۰۱۶

ایررفنه

دوهفته نامه اقتصادی فرهنگی اجتماعی

شماره چهاردهم * ۳۰ آذر ۱۳۹۹
جمادی الاولی ۱۴۴۲ * 2020 December

صاحب امتیاز: زهره والی پور

مدیر مسئول: میثم شکری ساز

مدیر اجرایی: مژده شکری ساز

سرمدیر: محمد امامی

دبیر تحریریه: دریا قدرتی پور

طراحی و گرافیک مطبوعاتی: آرمان امامی

مدیر تحقیقات و توسعه: سارا صادقیان

مدیر فناوری و اطلاعات: امیر عسکری

سرپرست گروه تبلیغات: ژاله کلاهی

طراح تبلیغات: مجتبی سالاری

سرپرست حوزه مدیریت: شیوا اکبری نساجی

سرپرست روابط عمومی: امیر حجازی

ویراستاری و حروفچینی: ساسان سامانی

مسئول فضای مجازی: فاطمه توسلی

مطالب منتشره در نشریه این هفته زیر نظر شورای سیاست گذاری

نشریه تهیه و تولید می گردد.

آدرس دفتر تهران: تهران - شهرک غرب

بلوار دریا - خیابان توحید سوم - خیابان موج - پلاک ۴

آدرس دفتر اصفهان: اصفهان - میدان لاله - ابتدای اتوبان فرودگاه،

جنب اداره ثبت - مجتمع مطبوعاتی - واحد ۶

تماس با تحریریه: ۰۹۱۳۳۰۷۰۷۹۱

برگزیده ها

اقتصادی



فرهنگی



اجتماعی



سبک زندگی



سلامت



در این شماره می خوانید

اقتصادی

- ۸ پایتان را از گشای اصفهان در آورید
- ۱۰ گشای ملی هم آرزوست
- ۱۱ نخری، میخرن، نخوری، میخورن
- ۱۲ د مثل دلار درد مثل دارو

- ۱۴ نوپرانه های گران
- ۱۶ لایک کنید و کامنت بگذارید تا میلیونر شوید
- ۱۸ فاصله حرف تا عمل از زمین تا آسمان

اجتماعی

- ۲۱ دیگر بنی آدم ز یک گوهر نیستند
- ۲۲ قانونی که بر تن کارگران فصلی زار می زند
- ۲۴ خدا ترامپ و کرونا را لعنت کند
- ۲۵ چشم ها را باید شست
- ۲۶ پیوندی با عشق به توانایی
- ۲۸ مادران اجاره ای
- ۳۰ مابه اندازه داستان های هزارو یک شب معجزه دیدیم
- ۳۲ ستاره ای محو در دنیای دیگران

فرهنگی

- ۳۵ توسعه جامعه با تربیت انسان های توسعه یافته
- ۳۶ کسانی که در سینمای ایران معتاد شدند
- ۴۰ قورباغه سیدی حاشیه می زاید
- ۴۲ توهمی به وسعت همه
- ۴۴ با سواد را اشتباه تعریف کرده ایم

سبک زندگی

- ۴۷ دوستان خوب سبک زندگی ما را بهتر می سازند
- ۴۸ جایی برای پیرمرد ها نیست
- ۵۰ بیدستانی با گنج های پنهان
- ۵۲ این شغل خدایبامرزی دارد
- ۵۴ شادی بالای جان کرونا است
- ۵۶ عاشق بودن برای خوشبخت بودن کافی نیست

سلامت

- ۵۹ دلواپسان مدتخت های بیمارستان را پر می کنند
- ۶۰ ۲۰ دانستنی جالب از غذا های دنیا
- ۶۲ فریب سود جو ها در زمینه کاشت مو را نخورید

مثبت‌نگری و پرورش ذهن خلاق علاج چالش‌بیکاری است

سخن مدیر مسئول

میثم شکری ساز:

اطلاعات و تحلیل‌های کلان‌نشان می‌دهد، نرخ رشد اقتصادی ایران از سال ۱۳۸۷ به این سو با نوسان بالا و شتاب پایین مواجه شده است و نرخ تورم ایران به طور میانگین، دست کم ۴ برابر نرخ تورم متوسط جهان بوده است. این روزها، علاوه بر تأثیر منفی و تخریبی تحریم اقتصادی، شاهد یورش دهشتناک ویروس کرونا بر کسب و کارها و اقتصاد خانواده‌ها هستیم. آمارهای در دسترس نشان می‌دهد، رقمی نزدیک به ۱۵ میلیون از ۲۴ میلیون شغل موجود در ایران را شغل‌های خرد به معنای شغل‌های خانوادگی، تشکیل می‌دهند که در معرض اپیدمی ویروس کرونا با تهدید مواجه شده‌اند.

به نظر می‌رسد با توجه به شرایط امروز ایران، ضرورت اولویت دادن به تولید باید در دستور کار باشد.

واقعیت این است که توانایی و دانایی نهاد دولت، برای توجه به این اولویت به شدت زیر ضربه قرار دارد و باید از سوی نهادهای گوناگون حاکمیت تقویت شود.

از سوی دیگر با توجه به نرخ کاهنده سرمایه‌گذاری در ایران به دلیل ضعف سرمایه‌گذاران داخلی و غیبت سرمایه‌گذاران خارجی، ظرفیت‌های تازه‌ای برای تولید بوجود نیامده است.

کاهش قدرت خرید شهروندان و نیز ضعف در ساختارهای صادراتی راه را در این مسیر نیز هموار نکرده است تا تولید برای بازار داخلی و یا بازارهای خارجی جهش داشته باشد. نکته بسیار با اهمیت این است که در معنای تولید، نوعی نگاه سنتی نهفته شده است که دامنه فعالیت اقتصادی را تنگ تر می‌کند.

در نگاه سنتی، تولید به فعالیت‌هایی گفته می‌شود که تنها منجر به بدست آمدن کالا یا محصولاتی در کارخانه‌ها یا در مزرعه‌ها و باغها می‌شود.

این درحالی است که باید دامنه تولید و فعالیت‌های اقتصادی را با توجه به ارزش افزوده اقتصادی، گسترش داد.

اگر این واقعیت که داد و ستد کالا و خدمات در بازار داخل و در بازارهای خارجی، می‌تواند ارزش افزوده ایجاد کند و تولید ناخالص داخلی را افزایش دهد در ذهنیت سیاستگذاران و سیاست‌ورزان قرار گیرد، آنگاه از محدوده‌های تنگ و تاریک عبور می‌کنیم و جهش تولید به معنای جهش ارزش افزوده امکان تحقق بیشتری پیدا می‌کند.

پرورش مثبت‌نگری، موضوع مهم دیگری است که باید به آن پرداخته شود. اگر سطح سرمایه‌گذاری کم است و اگر به دنبال ارتقاء بهره‌وری در کشور هستیم باید از همین امروز، روش مثبت‌نگری و امیدواری را به نسل جوان آموزش و تمرین دهیم، چراکه تنها در سایه ارتقاء این نگرش است که کشور با رشدی فزاینده و پایدار می‌تواند به اهداف متعالی خود دست یابد.

تحلیل سه‌گانه ساختار، رفتار و عملکرد در تحلیل و ارزیابی اقتصادها نشان می‌دهد که اگر می‌خواهیم در عملکرد اقتصاد، شاهد بهبود ریشه‌ای باشیم، باید در بهبود ساختارهای اقتصادی و تربیت بهینه رفتارهای اقتصادی بکوشیم. در واقع این ساختار سیاسی و اداری در هر اقتصادی است که امکان استفاده از کارشناسی محققان و ابتکار فعالان اقتصادی را در فرایند تصمیم‌گیری اقتصادی، فراهم می‌کند یا محدود می‌سازد.

لذا باید به این نکته توجه داشت که فرهنگ اقتصادی نسل آینده مسئله‌ای ضروری است و رویکرد راه‌حل‌گرا، نیاز به آموزش و تمرین دارد.

در یک جامعه پیشرو، شاخص روشن‌فکری، منفی‌گویی نیست، بلکه مثبت‌اندیشی آینده‌نگرانه است که خلق ارزش پایدار می‌کند و در سایه این مثبت‌اندیشی آینده‌نگرانه است که می‌توان کار و ابتکار را در فعالان اقتصادی کشور تقویت کرد و عامل رشد عملکرد اقتصاد شد.

اگر به تأثیری که فرهنگ بر اقتصاد می‌گذارد توجه داشته باشیم آنگاه در کنار آموزش علمی و فنی، آموزش اخلاق اقتصادی هم برای توسعه کشور را ضروری خواهیم یافت. ارزشهای اقتصادی با تمرین و تکرار خلاقیت و بهره‌وری بدست می‌آید که نتیجه آن کاهش لغزش و تضییع منابع خواهد بود.

متأسفانه جوانان ما به محض ورود به دانشگاه دچار رخوت مطالعه و فرو رفتن در تئوری محض می‌شوند و نه مسئولین دانشگاه‌ها و نه خانواده‌ها به فکر برنامه‌ریزی شغلی برای پس از فارغ‌التحصیلی نیستند! جوانان ما باید این فرصت را پیدا کنند که ضمن تمرین برای ایجاد ارتباط بین فرهنگ و اقتصاد، از تمرین برای عقلانیت و قدرت انتخاب بین گزینه‌ها، تقسیم کار، مسئولیت‌پذیری و پاسخگویی به روش اخلاق‌مدارانه، برای پیشرفت و توسعه استفاده کنند تا در آینده باعث پیشرفت خود و جامعه پیرامون خود شوند.

از ماست که پر ماست

یادداشت سردبیر

محمد امامی: قصه اینطور شروع می‌شود که دنبال یک راه فراری هستیم تا از بی‌حوصلگی ترافیک مسیر رهایی یابم.

به خیابان نگاه می‌کنم، جابه‌جایی نامنظم ماشین‌ها، حرکت لب‌های رانندگان و سرنشینان، صدای سوت و آژیر و بوق و همه‌ی این‌ها برای چند ثانیه، مثل کسی که در عالم رویا باشد، توی گوش و چشم آمیخته می‌شود.

یاد مقاله‌ای می‌افتم که شب قبل خوانده‌ام. «دانشمندان ژاپنی درباره رفتار میمون‌های وحشی در یک جزیره تحقیق می‌کردند. یک روز پژوهشگران متوجه می‌شوند، میمونی کار جدیدی می‌کند، او سبب زمینی را قبل از خوردن شست! شاید اتفاقی یاد گرفته باشد. مثلاً سبب‌زمینی از دستش به آب افتاده و بدون خاک مزه بهتری داشته.»

ساعت را نگاه می‌کنم. ترافیک سنگین‌تر از چیزی است که بتوانم ادامه راه را با ماشین بروم. می‌پنجم توی یک فرعی تا ماشین را پارک کنم و ادامه راه را پیاده بروم، اما بلافاصله یاد سرعت ماشین همکارم چند شب قبل می‌افتم و منصرف می‌شوم!

«میمون نامبرده این رفتار را روزهای بعد هم تکرار می‌کند، و به تدریج میمون‌های دیگر این کار را یاد می‌گیرند.»

پارکینگ طبقاتی پُر از ماشین است، جلوی در نگهبان می‌گوید: تا طبقه پنجم برو، اگر جا پیدا نکردی باید سوئیچ بدهی، به همان دلیلی که توی خیابان پارک نکردم، دلم نمی‌خواهد سوئیچ بدهم!

«در سال ۱۹۵۸، زمانی که صدمین میمون به این رفتار جدید روی می‌آورد، دانشمندان جزیره‌ای در سیصد مایلی نیز گزارش می‌دهند که

میمون‌های آن جزیره نیز شروع به شستن سبب‌زمینی‌ها کرده‌اند. هیچ ارتباطی میان این جزایر نبوده و کسی میمونی را از جزیره‌ای به جزیره‌ای دیگر نبرده است!» در طبقه چهارم یک ماشین در حال خروج از جای پارک است، به محض اینکه می‌خواهم بروم توی جای پارک، خودروی قرمز رنگی با شتاب از بالا نزدیک می‌شود. اشاره می‌کنم می‌خواهم پارک کنم، شیشه را پایین می‌کشد و می‌گوید: من دیدم این ماشین دارد می‌رود بیرون، رنتم دور زدم برگشتم تا پارک کنم. با خودم فکر می‌کنم، برای پارک کردن نیازی به دور زدن نیست. حوصله پرخاش و دعوا ندارم، پشت سرم چند ماشین صف کشیده‌اند. درگیری بر سر جای پارک درگیری سخیفی‌ست، نمی‌خواهم به آن تن دهم، همینطوری هم نمی‌توانم رهايش کنم. تصمیم می‌گیرم او را با وجدانش مواجه کنم.

توی چشم‌های مرد دورزننده نگاه می‌کنم و می‌گویم، اگر فکر می‌کنی این جای پارک حق توست پارک کن، اگر نه من پارک کنم. می‌گذارم دنده یک و می‌روم جلو تا راه مردم باز شود.

«نتیجه تحقیق روی میمون‌ها حیرت‌آور است. رفتار میمون‌ها با یک انرژی ناشناخته به جزیره‌ای دیگر منتقل شده! روبرت شلدریک زیست‌شناس مشهور در کتاب علم جدید حیات، نظریه‌ای براساس شواهد علمی و تجربیات متعدد ارائه می‌کند: حافظه و شعور انسان تنها در مغزش ذخیره نمی‌شود، بلکه چیزی به نام «شعور جمعی» نیز وجود دارد که بسیار شبیه یک حوزه مغناطیسی است، احاطه شده‌اند و به نحوی با یکدیگر در ارتباطند.»

به امید جای پارک، می‌روم طبقه پنجم. در طبقه پنجم یک نفر ایستاده که ماشین و سوئیچ را تحویل می‌گیرد. تحویلش می‌دهم. توی خیابان قدم می‌زنم و شبیه به دوربینی که تصاویری شلخته ضبط می‌کند به آدم‌ها نگاه می‌کنم و به این فکر می‌کنم که هر نوع رفتار و حرفی که از آدم‌ها سر بزنند مثل یک کلاهک هسته‌ای می‌رود در آسمان شهر منفجر می‌شود و تشعشعاتش به جان همه نفوذ می‌کند.

این را من نمی‌گویم، نظریه اثبات‌شده‌ی شعور جمعی می‌گوید. می‌گوید، اگر پنهانی یا آشکارا مرتکب کاری شدی که خلاف انسانیت است، رفتار تو شبیه به یک بیماری واگیر دار که هیچ واکنشی هم ندارد، با قدرتی که هیچ چیز نمی‌تواند جلوییش را بگیرد، به تمام آدم‌های شهر منتقل می‌شود.

یعنی اگر حق کسی را نادیده بگیری، پایمال شدن حق رواج پیدا می‌کند، اگر دروغ بگویی حتی به یک نفر و دروغ‌گویی را منتشر کرده‌ای، اگر خیانت کنی، اگر دزدی کنی، اگر تهمت بزنی، خلاصه کنم اگر کاری که قلبت به تو می‌گوید، غلط است اما انجامش دهی، چشمانت را بیندی و گوش‌هایت را بگیری و متعصبانه خودت را توجیه کنی و فکر نکنی، تکرار می‌کنم، به خودت و خانواده‌ات و جامعه‌ات و کشورت خیانت کرده‌ای. یک خیانت بزرگ.

کشف سهمنانکی بود، اما می‌خواهم با لحنی محکم و قاطعانه بگویم که ما در پایمال شدن حق، در خدشه دار شدن اعتماد، در بی‌اخلاقی‌های اجتماعی، در جابه‌جایی ارزش‌ها و دروغ‌ها و دزدی‌ها و قتل‌ها و تمام بلاهایی که سرمان می‌آید به صورت خیلی خیلی مستقیم شریکیم. این غذایی که امروز مسموم‌مان کرده، دستپخت خودمان است. به قولی از ماست که پر ماست.

اقتصادی



- ۸ پایتان را از کفش اصفهان در آورید
- ۱۰ کفش ملی هم آرزوست
- ۱۱ نخری، میخرن، نخوری، میخورن
- ۱۲ د مثل دلار درد مثل دارو
- ۱۴ نوبرانه های گران
- ۱۶ لایک کنید و کامنت بگذارید تا میلیونر شوید
- ۱۸ فاصله حرف تا عمل از زمین تا آسمان

بازار ارسی های نصف جهان در دست چینی ها

پایتان را از کفش اصفهان در آورید

دریا قدرتی پور

راسته بازار کفش فروش ها پر شده از چینی هایی که پایشان را در کفش اصفهان کرده اند. بوی چرم تازه تو را می برد به ۵۰ یا ۶۰ سال پیش که اگر تصور کنی، بازارهای بزرگی را شاهد خواهی بود که دیگر وجود ندارند. حالا راسته کفش فروش ها و کفش دوزها منحصر شده اند به چند کارگاه یا دکان های کوچکی که از امپراطوری گذشته بویی نبرده اند. روزگاری که به گفته اهل این فن کفش های اصفهان سر از بازارهای ایتالیا و کشورهای اروپایی درمی آوردند و برای خود برو بیایی داشتند.

کفش وین و ملی هنوز هم در حافظه خیلی ها مانده، کفش هایی که تضمینی چندین ساله داشتند و در اصفهان حرف اول را می زدند و حالا مهجورتر از همیشه به انزوا رفته اند. بعد از وین و ملی بود که کم کم بازارهای جدید شکل گرفتند. بازار سپه و افتخار بهترین بورس کفش فروش های اصفهان، حالا گرچه رنگی از گذشته ندارند و حالا با باز شدن بازارهای جدید که تنها جنس چینی را حواله می کنند، دیگر از تضمین و راحتی خبری نیست چین حالا با ردپایی که از خود در تمام معضلات روزمره به جا گذاشته، پا در کفش های ایرانی کرده است.

اکبر ۶۳ ساله، صاحب کارگاه کفش دوزی یکی از قدیمی های این شغل است که بیش از ۵۰ سال پیش کارگاهش بنا شده از هشت سالگی بوده که وردست پدرش، گزنه به دست گرفته و حالا برای خودش، صاحب کارگاه بزرگی است. اینجا خیابان سپه جایی است که مرتضی و هم صنفانش مشغولند و بورس کفش محسوب می شود، وقتی از وضعیت کفش صحبت می کند، تو را می برد به ۴۰ سال پیش که کفش اصفهان حرفی برای گفتن داشت، اما حالا برخی از واحدهای تولیدی کفش این روزها به دلیل سایه سنگین واردات، گرانی مواد اولیه و رکود حاکم بر بازار به رکود نشسته اند. مشکل اصلی را از زبان خودش می شنوی، وقتی که از به روز نبودن ماشین آلات و همچنین نامرغوب بودن مواد اولیه و گران بودن و تحریم هایی می گوید که بازار کفش اصفهان را به خطر انداخته است. تمام حرف های این کفاش با سابقه خلاصه می شود در این که حال بازار کفش اصفهان خوب نیست و در کما به سر می برد. مشکلات هم از قاچاق کیف و کفش آب می خورد، مشکلی که بعد از لوازم خانگی بازار کفش اصفهان را هم بلعیده است. قاچاقچیان البته کارشان را خوب بلدند، آنها با قاچاق کفش های ظریف و رنگی مد روزی که قیمت ارزانشان هر بیننده ای را وسوسه می کند، مشتریان را در معرض ده ها بیماری پیش بینی نشده قرار می دهند. کالاهایی که به انگیزه سود بیشتر از مرزها وارد می شوند و اکنون بازار این کالا را که روزگاری حرفی برای گفتن داشت را قبضه کرده اند.

قبضه شدن بازار توسط چینی ها

رکود در بازار کفش اصفهان البته دلایل دیگری هم دارد. مصطفی حجتی که یکی از قدیمی های این صنف در بازار افتخار است در این رابطه به خبرنگار ما می گوید: نبود مواد اولیه و قبضه شدن بازار توسط چینی ها بازار کفش و کیف اصفهان را بیمار کرده است.

البته او این مساله را کتمان نمی کند که کفش چینی نسبت به کفش های چرم اصفهان قیمت های کمتری دارد و بنابراین مخاطبانش هم بیشتر هستند. این تولید کننده با سابقه که از فروشندگان عمده کفش است، تنوع و با صرفه بودن اجناس چینی را دلیل محکمی می داند که مردم را برای خرید ترغیب کرده تا مردم از جنس نامرغوب چینی استفاده کنند.

مسعود حکیمی، اقتصاد دان نیز در گفت و گو با خبرنگار ما به نوسانات ارزی اشاره کرد که تاثیرات زیادی بر روی صنف تولید کنندگان کفش در اصفهان گذاشته و باعث شده که واحدهای تولیدی با مشکلات جدی در این زمینه روبرو شوند. او از مساله دیگری هم پرده برمی دارد، افزایش قیمت دلار و کارخانجات کفش مصنوعی که نتوانسته اند با این مساله کنار بیایند.

این کارشناس اقتصاد، تنها راهکار برون رفت از این موضوع را کمک دولت و کاهش قیمت مواد اولیه به تولیدات و صادرات گسترده می داند.



محدودیت های گمرکی

فراز نعمتی از دیگر افرادی است که در کار تولید کفش چرم در اصفهان است او هم دل پر دردی در رابطه با محدودیت های گمرکی موجود دارد. به اعتقاد این فعال کفش این مساله مانع بزرگی در پیشرفت صنعت کفش می شود که این خود مشکل بزرگی برای تولید کنندگان داخلی در پی دارد.

وی با اشاره به اینکه تنها چند کارخانه انگشت شمار اقدام به تولید چرم مرغوب و طبیعی می کنند و این مساله به صنعت چرم و کفش که روزگاری شهره عام و خاص در اصفهان بود لطمه وارد می کند، به خبرنگار ما می گوید: اصفهان در زمینه تولید کفش سابقه بسیار زیادی دارد و در گذشته کفش اصفهان علاوه بر پاسخگویی به نیاز داخل، یکی از صادرکنندگان بزرگ بود، اما اکنون به این خاطر که نه قالب ها با دقت تولید می شوند و نه کفش ها آنطور که باید و شاید عامه پسند هستند، چینی ها گوی سبقت را از کفش اصفهان ربوده اند.

وی ادامه می دهد: متأسفانه در سال های اخیر این صنعت بنا به دلایلی از جمله عدم حمایت از سوی مسئولین ذیربط و عدم تخصیص تسهیلات و امکانات مورد نیاز، با رکود تولید و در نتیجه بی رغبتی صنعتگران و تعطیلی واحدهای تولیدی کفش مواجه شده است.

مدرنگ و قالبی که دلخواه نیست

در حالی که امروزه در بین مردم و به خصوص نسل جوان و میانسال، مد، طرح، رنگ، طرح قالب و راحتی بعد از مرغوبیت کفش ملاک است اما به علت تمام این دلایل، کفش اصفهان آن طور که باید و شاید بین مردم جا نداشته و همین عاملی شده که از تولیدات چینی عقب بیافتد. حالا یکی از مناطقی که در اصفهان در سیطره چشم بادامی ها است، بازار شهدا است که این امکان را به تو می دهد که بی کیفیت ترین کفش ها را به ارزانترین قیمت تهیه کنی. کفشهایی که اگرچه تنوع دارند، اما رنگ از رخ بقیه بازارهای کفش گرفته اند و استاندارد بودن کفش ها را زیر سوال برده اند. به گفته سیاوشی که یکی از فعالان بازار کفش است، طرح

و رنگ کفش های چینی و اروپایی از تنوع لازم برخوردار است و این امر به تنهایی سبب شده تا مارک های خارجی طرفداران بیشتری را در جامعه پیدا کنند گرچه اگر بتوانی جنس مرغوب را از نامرغوب تشخیص دهی، چرا که معمولاً جنس های تقلبی به عنوان مارک و با قیمت های بسیار بالا فروخته می شوند.

به عقیده او هم اکنون، سبلی از واردات کفش های چینی بی کیفیت روانه بازار داخلی کشور شده و با توجه به پایین بودن قیمت اقلام وارداتی... تولیدات داخلی در حاشیه قرار گرفته است.

کاهش ۴۰ میلیونی تولید در صنعت کفش

در طول چند سال گذشته، سهمیه تولید در صنعت کفش اصفهان از ۵۵ تا ۵۱ میلیون به ۱۱ میلیون جفت کفش یا دمپایی و... کاهش داشته است و بسیاری از کارگاه های کوچک و سستی تولید کفش، تعطیل و کارگزارانشان به خیل بیکاران افزوده شده اند.

اکبر زاهدی، رییس اتحادیه کفاشان اصفهان در این زمینه به خبرنگار ما گفت: با وجود اینکه در تامین برخی از مواد اولیه با مشکل مواجه هستیم ولی صنعت کفش اصفهان حرف های زیادی برای گفتن دارد و باید از این صنعت حمایت شود.

وی ادامه می دهد: برخی از واحدها، مشکل نقدینگی دارند و باید مشکلاتشان حل شود و با وجود ویروس کرونا این مشکلات افزوده شده و اگر دولت حمایت های لازم را از این صنف نداشته باشد با مشکلات جدی در این زمینه روبرو خواهند شد.

رئیس اتحادیه کفاشان استان اصفهان، همچنین از کاهش بیش از ۴۰ میلیونی تولید در صنعت کفش این استان طی یک دهه گذشته خبر می دهد و می گوید: اکنون با وجود چهار کارخانه بزرگ و بیش از ۶۰ کارگاه کوچک تولید کفش در استان اصفهان صنعت کفش بیمار شده و به علت سیاست های نادرست اقتصادی، بسیاری از کارگاه های سستی و کارگاه های کوچک یا تعطیل یا نیمه تعطیل شده اند.



کفش ملی ام آرزوست



محمد امامی

برندهای کفش داخلی هم نمی توانند در کورس قیمت، همپای رقیب چینی شان پیش بروند و قافله را به او می سپارند؟ به نظر می رسد، اگر روزی نرخ بهره بانکی در ایران سامان بگیرد، سیاست‌های ارزی از نوسان و انقلاب دور شود، سیاست‌های کلان اقتصادی مناسب اتخاذ شود و مناسبات اقتصاد ایران با دنیای بیرون بر مبنای سود متقابل شکل بگیرد، برندهای کفش ایرانی هم در شرایط زاد و رشد قرار می گیرند.

برندسازی یک روند و یک فرآیند است که نیاز به آرامش ذهنی و آسایش مادی دارد و در شرایط سخت و ناآرامی‌های ناشی از آشوب پولی و ارزی و فشار شدید مالیاتی و تامین اجتماعی زاد و رشد نمی کند. مدیران اجرایی در دولت باید زمینه و بستر لازم برای پوشاندن لباس عمل به رویای مردم را با آرامش و بدون رانت فراهم کنند و بستر لازم برای سرمایه‌گذاری بزرگ در صنعت کفش دست‌دوز فراهم شود.

اگر به داد صنعت امروز و موجود کفش ایرانی برسیم برندهای خوب دیگری همچون، کفش ملی هم ممکن است متولد شوند و ایرانی بتواند با قیمتی مناسب کفش ایرانی بپوشد.

هم اکنون از پرسنل ۱۰ هزار نفری کفش ملی، فقط و فقط ۷۰۰ نفر باقی مانده اند که در کفش گنجه و بخشهای بازرگانی مشغول به کارند. از کفش ملی که حمایت نشد... کاش حداقل از این ۷۰۰ نفر باقی مانده حمایت کنیم تا ما هم کفش ملی بپوشیم.

خانوار کارگری را به خوبی اداره میکرد، ۴ میلیارد و هشتصد میلیون تومان آن زمان، ضرر داد!!! قلب کارخانه از تپش ایستاد و کارخانه او هم به مرور، تبدیل به انبار ماشین‌ها و خودروهایی سایا شد!

ایروانی، با دل شکسته به آمریکا رفت و در آنجا کارخانه چرمسازی بوستون را تاسیس کرد و باز هم کفش تولید کرد! و سرانجام در ۱۲ بهمن ماه سال ۱۳۸۴ بعد از یک روز کامل کاری در غربت از دنیا رفت.

محمد رحیم متقی ایروانی، همان موسس کفش «ملی» بود. همان کفشی که در کودکی خیلی از ما، مرگ نداشت. همه ماها از آن کفش‌ها پوشیده ایم و از کفش ملی خاطره داریم، تنگ میشد اما خراب نمیشد!

صنعت کفش در تمام دنیا صنعتی پرسود و اشتغال‌زا است و اقتصادهای بزرگ دنیا همچون چین، آمریکا و اروپا به آن نگاه ویژه ای دارند. این صنعت در ایران هم مراتب اشتغال و درآمدزایی بسیاری فراهم آورده، اما به قول فعالان این صنعت، رکود اقتصادی و مشکلات عدیده بر سر راه تولید، امکان بهره‌برداری حداکثری از ظرفیت‌ها را از آنها گرفته است. گفته می‌شود زمینه تولید سالانه ۴۰۰ میلیون جفت کفش در ایران وجود دارد، اما تنها نیمی از این ظرفیت به کار گرفته می‌شود.

بواقع چه اتفاقی افتاده که با وجود تمام محسنات کیفیتی کفش ایرانی، برندی همچون کفش ملی از دیده‌ها گم می‌شود و دیگر

در سال ۱۳۳۰ کفش ایرانی‌ها گیوه و نعلین و گالش بود و از طرفی شهر نشینی باب شده بود. یک جوان اصالتاً شیرازی، بنام محمد رحیم متقی ایروانی، پیش خود فکر کرد که مردم ممکن است بی نان سر کنند، اما بی کفش نمیتوانند دنبال نان بدوند!

به قول او نمیتوان شهرنشینی کرد، آن هم بدون کفش و پابرهنه؛ پس مردم به دوچیز نیاز دارند. یکی نان و یکی کفش! با این فکر به کشور چکسلواکی رفت و دو کارشناس چک استخدام کرد و یک دستگاه اتوکلاو کفش خرید و به ایران آمد و در خیابان گلوبندک پاساژی ساخت که کفش تولید کند. ایروانی کارش را با ۳۵ کارگر شروع کرد؛ او کمر همت بست و چون سودهای بزرگ در سر داشت، با وام و پس انداز و ارث و... زمین بزرگ تری در مهرآباد کرج خرید و در آن محل اول یک مسجد ساخت و بعد کارخانه تولید کفشش را هم به آنجا منتقل کرد.

او کفش‌ها را با قیمت ۴ تومان میفروخت. این در حالی بود که کفش خارجی آن زمان ده تومان بود و آن دوام و زیبایی را نداشت!!!! ایروانی، طی سال‌های ۳۵ تا ۱۳۵۷ بیش از ۵۰ شرکت تاسیس کرد و برای کارگزارانش خانه‌سازمانی ساخت و سرویس رایگان ایاب و ذهاب در نظر گرفت!!! القصد کسب و کار او توسعه پیدا کرد و در سال ۵۷، شرکت کفش محمدرحیم متقی ایروانی، با وقوع انقلاب مصادره شد و متاسفانه به دلایلی مثل ضعف مدیریت و واگذار نکردن آن به بخش خصوصی، کارخانه ای که روزگاری، ۱۰ هزار

نخری، می خرن نخوری، می خورنت

محمد امامی

سالها پیش تلویزیون سریال طنزی پخش می کرد به نام مسافران. در این سریال حمید لولایی همیشه به رامبد جوان برادر کوچکتر خود، توصیه های جالبی داشت مثل، نخری، می خرن، نزی، می زنت. نخری، می خورنت و ...

این توصیه ها شده است، داستان امروز ما مردم. همه ما می ترسیم در آشفته بازار سرمان کلاه برود و بقیه ببرند و دست ما خالی بماند.

امروز همه کلاه خود را چسبیده اند تا باد نبرد. شاید هم حق داشته باشند، بالاخره آدمی همیشه به دنبال زندگی بهتر و سود بیشتر است. در این اوضاع آب گل آلود است و همه می خواهند، ماهی خود را بگیرند. ماشین می خریم که سود کنیم. طلا می خریم که سود کنیم. دلار می خریم که سود کنیم. حتی سفر می رویم که سود کنیم.

در این سبک زندگی، اما باید از گرده دیگری بالا رفت تا به سود بیشتر رسید. در این سبک زندگی دیگر رحم کردن به دیگران فایده ندارد. رحم کردن مساوی با ضرر کردن است. همین موقع است که کالایی که با ارز دولتی وارد شده است به قیمت آزاد فروخته می شود، کالاهایی که تولید داخل هستند به قیمت خارجی فروخته می شوند، دلار بر روی قیمت میوه داخلی هم تاثیر می گذارد.

بله همه دنبال سود خودشان هستند. در این اوضاع است که پول بیشتر از انسان ارزش دارد. دلار می شود محبوبه زیاروی خیلی از ما، بازار و اقتصاد ایران حال خوبی ندارد. به نظر می رسد، کاری از مسئولان کشور در این زمینه ساخته نیست. در کنار آن خود ما مردم هم داریم آش این بازار ملتهب را هم می زنیم، روا نیست در این بازار پر هیاهو از نقش خودمان به سادگی بگذریم و همه تقصیرها را به گردن مسئولان، ترامپ و عربستان، اسرائیل بیندازیم.

با توجه به واقعیت های جامعه، نمی توان کمبود دارو، به ویژه داروهای بیماری های خاص، را منکر شد. هرچند این مساله که سلامت مردم ایران پس از اعمال تحریم های اخیر آمریکا و به دلیل تحریم ها به مخاطره افتاده است جای بحث دارد. تحریم هم در کنار عوامل دیگری مثل مدیریت بد، فساد و رانت، احتکار و اولویت بندی نظام در مورد هزینه ها، یکی از علت های متصور برای این کاستی هاست، اما نه بزرگترین و مهم ترین آن ها.

تا وقتی ما بدو بدو می خریم و انبارهای خود را پر می کنیم، آش همان آش است و کاسه همان کاسه. بیمار سرطانی، داروی خود را چند برابر می خرد، چون آنکه دارو رو با ارز ارزان خریده است، آن را گران می فروشد. مغازه داری که یخچال خارجی مغازه اش را پارسال خریده است آن را به قیمت روز می فروشد و بیچاره پدری که به دنبال خریدن جهیزیه برای دختر خود است.

شاید اگر ما اهل رحم کردن به هم بودیم، اوضاع بازار اینگونه نبود. شاید اگر ما هوای یکدیگر را داشتیم، اوضاع زندگی مان اینگونه نبود. با هم که تعارف نداریم، این روزها پول شده است بت زندگی ما. عده ای حتی حاضر هستند از عزیزترین کسان خود بگذرند تا شاید چند دلار بیشتر سود کنند. اینکه به مسئولان کشور جوالدوز می زنیم، خوب است. آنها وظایف خود را به خوبی انجام ندادند، اما یادمان نرود، گاهی هم به خودمان سوزنی بزنیم.



گرانی و کمبود دارو داروخانه های اصفهان را گرفتار کرده است



مثل دلار درد مثل دارو

دریادرتی پور

مردم فکر می کنند ما دست اندرکار نبود دارو هستیم. سرش را برمی گرداند تا نسخه بعدی را بپیچد نسخه ای که شامل داروهای کاملاً معمولی سرماخوردگی است و خوشبختانه داروخانه دار همه را دارد.

خیابان بزرگمهر پر است از داروخانه های کوچک و بزرگ، کمی آنطرف تر داروخانه دیگری است که نسبتاً شلوغ است. بیشتر کسانی که آمده اند داروهای برای سرماخوردگی یا تقویتی و ویتامین می خواهند، اقلامی که به راحتی می توانند با چند اسکناس هزارتومانی تهیه کنند، تا اینجا هیچ مشکلی پیش نمی آید، بحران از آنجا شروع می شود که داروها رو به تخصصی شدن می رود و بیماری ها خاص تر می شوند. به خصوص بیماری هایی که اکثر مردم را درگیر می کند. دیابت از نوع بیماری هایی است که این روزها مبتلایانش را با کمبود داروها گرفتار کرده است.

خیابان های شهر را گز کنند و در آخر دست خالی به خانه بروند.

نفر بعدی مردی است که داروی بتائترفرون، آوانکس می خواهد و داروخانه دار با لحن جدی و بدون اینکه احساساتش درگیر شود تحکم آمیز می گوید: «نداریم»، «نیست آقا» کمیاب شده. شاید توی هلال احمر باشه مرد مستاصل و ناامید بیرون می رود. هوای ابری بیرون انگار توی داروخانه نمود بیشتری دارد. برای کسانی که با وجود جست و جوی زیاد باز هم ناامید شده اند. اینجا یکی از داروخانه های بزرگ و معتبر اصفهان است؛ داروخانه دار خود مرد مسنی است. خیلی جدی و کمی تند می گوید: وقتی دولتی ها می گویند نیست، یعنی نیست. تمایلی به گفت و گو ندارد و با بی میلی نسخه دیگری را نگاه می کند و می گوید: ما نداریم شاید داروخانه های دیگر داشته باشند، برای همین نمی توانم بگویم که کمیاب شده. درد اینجاست که

زن، نسخه مجاله شده اش را روی پیشخوان می گذارد و می گوید: این چهارمین داروخانه ای است که این دارو را ندارد، کجا باید دنبالش بگردم؟ متصدی داروخانه او را ارجاع می دهد به داروخانه های دولتی هلال احمر و خورشید و غیره که شانس بیشتری برای پیدا شدن دارو دارند. به غیر از زن نسبتاً مسن که انسولین زرد می خواهد، خیلی های دیگر هم هستند که داروهای ساده ای می خواهند که داروخانه دار یا تمام کرده یا ندارد یا کمیاب شده اند. حالا داروخانه ها نه تنها داروهای کمیاب را ندارند، بلکه گاهی اوقات به علت کاهش داروهای معمولی هم از پذیرش نسخه بیماران عاجزند.

روی شیشه داروخانه بعدی پر شده از تبلیغاتی که مربوط به دهان و دندان یا پوست و مو یا شامپوهای است که نه به درد بیماران خاص می خورد و نه بیماری که به واسطه پیدا کردن داروهایشان باید تمام



است .

به گفته این دکتر دارو ساز که تمایل ندارد نامی از او برده شود : دست‌اندرکاران واردات و تولید دارو که بدون حمایت‌های دولتی و با سرمایه‌گذاری شخصی در این عرصه فعال هستند در طی این سالها دچار ضررهای زیادی شده اند .

متصدی داروخانه دکتر... در خیابان نظر نیز نظری همسو دارد: « سهمیه دارویی برخی داروها در ماه اخیر برای ما تقریبا نصف شده و بسیاری از مشتریان ما دست خالی برمی گردند» .

به گفته او داروهایی که قبلا بدون نسخه هم به بیماران قندی داده می شده اکنون تنها با نسخه و به مقدار محدود به بیمار داده می شود و بقیه بیماران دست خالی می مانند.

کمبود و یا افزایش بی رویه قیمت دارو این روزها از داروهای ساده ای مثل قرص سرماخوردگی بزرگسالان تا داروهای پیچیده تر و حتی مکمل ها را هم در بر گرفته و نوسانات شدیدی که در بازار ارز ایجاد شده این مساله را بغرنج تر کرده است گرچه مقامات دولتی بحران نبود یا کاهش دارو را تکذیب می کنند اما در این چرخه مردم خوب می دانند که گرانی، حتی یک سرم یا پماد و یا حتی قطره چشمی باعث کمیاب شدن آن در داروخانه ها شده است .

به دست ما می رسانند که پاسخگوی نیاز ما نیست.

این مساله در داروخانه های دولتی کمتر به چشم می خورد، آنجا بهتر می توانی داروهای کمیاب را به دست بیاوری نمونه آن داروخانه سجاد در خیابان استانداری است، اما داروخانه های خصوصی که معمولا مشمول دریافت سهمیه داروهای خاص و گران قیمت نمی شوند هم از نایاب شدن اقلامی از داروها خبر می دهند که کمیاب شدن آنها ربطی به قیمت نداشته بلکه مشکل، نبود مواد اولیه برای تولید آنهاست.

بسیاری از متصدیان داروخانه هایی از این قبیل حاضر به گفتگو نمی شوند، اما مسئول داروخانه ای در خیابان فیض در این رابطه می گوید: بسیاری از داروها چون مواد اولیه خارجی دارند و به دلیل وارد نشدن این مواد اولیه در اختیار شرکت های تولید دارو قرار نمی گیرند و همین مساله باعث شده که با کمبود برخی داروها روبرو شویم ، این مساله همچنین باعث سوء استفاده هایی در بخش دارو شده است به عنوان مثال داروهایی که تاریخ مصرف آنها گذشته با برچسب های جدید قاچاق و عرضه می شوند.

به گفته او اختصاص نیافتن ارز برای واردات داروهای خاص دلیل دیگری است که باعث کمیاب شدن برخی داروها مثل زلودا و ویال

داروخانه دار، زن جوانی است که سعی می کند یکی در میان جوابت را بدهد. می گوید اگر از اسم داروخانه نام نبرید، می توانم راستش را بگویم، اطمینانش که حاصل می شود می گوید: خوب بله دارو کم است. به خصوص داروهایی که مربوط به قلب یا بیماریهای پوستی یا سرطانی است. البته سعی می کنیم مشابهش را به مردم بدهیم، ولی برخی داروها اصلا پیدا نمی شود. به نظر او اقلام دارویی که وارد کشور می شد، چند سالی است که رو به کاهش رفته است .

تعداد مراجعه کنندگان که زیاد می شود ترجیح می دهد مشتریانش را پاسخگو باشد چند چهارراه آنطرف تر در میدان قدس هم داروخانه ها شلوغ هستند، به گفته یکی از داروخانه دارها در این خیابان، پس از تغییرات نرخ ارز داروی ایرانی حدود ۱۰ الی ۱۵ درصد و داروی خارجی حدود ۴۰ الی ۱۰۰ درصد گران شده و شاید همین مساله باعث شده که داروها کمتر در قفسه داروخانه ها جا بگیرند.

این دکتر داروساز ادامه می دهد: کسری دارو زیاد داریم تا پیش از گرانی دارو، بیمار از یک دارو دو بسته می خرید، اما امروز فقط یک بسته می خرد، افزایش قیمت دارو با کمبود دارو پیوند ناگسستنی دارد، گرچه در این میان سهمیه ما هم کم شده و شرکت های بخش حتی برخی داروهای ایرانی را هم کمتر از گذشته

بازار میوه در تلاطم ارز و دلار و صادرات

وبرانه های
گران

دریا قدرتی پور

این اوضاع، اما به همین جا ختم نمی شود، میوه هایی که در حال رخت کردن از فصل زرد هستند و فصلشان تمام شده است، رنگ گرانی افسارگسیخته ای را به خود می گیرند و میوه هایی هم که تازه پا به مغازه ها می گذارند به خاطر تازه رسیدنشان گران هستند.

این دو دسته به هر حال بر پیشانی خود مهر گرانی را دارند با این تفاوت که یکی روزهای آخر حضورش در بازار را می گذراند و رو به نایابی است و دیگری هنوز به طور کامل نیامده که بخواهد جای تابستانی ها را پر کند و همین موضوع باعث شدت گرفتن روند افزایش قیمت میوه می شود.

در این میان برخی از مردم هم می گویند به علت قیمت های زیاد میوه ترجیح می دهیم که میوه نخوریم، مثلاً انارتازه به دوران رسیده این فصل در جعبه های فانتزی و کاغذی وقتی بالای ۱۸ هزار تومان است ترجیح داده می شود که با سیب جایش عوض شود. انارهای با قیمت کمتر هم یا ترش هستند و یا گندیده و صرفه چندانسی برای خرید ندارند.

دست خریداران از آنها کوتاه شده است. گرچه در این وضعیت، میوه فروش ها هم هر کدام ساز خود را می زنند و به سلیقه های متفاوت اقدام به فروش میوه می کنند. چیدمان مغازه های میوه فروشی گویای همه چیز است، از میوه های کمی نارس تر و یا بسیار رسیده و له شده ابتدای کار که قیمت کمتری را به خود اختصاص می دهد تا بخش لاکچری نشین مغازه که میوه های تر و تازه تر و درشت تر و به قول معروف با کلاس تری را برای مشتریان خاص تر دارد. اینجا در بازار میوه فروشان هر چه پول بدهی آش می خوری و هر روز قیمت ها هستند که تعیین می کنند، میوه های گران تر به خانه بروند یا نروند.

بالا و پایین شدن قیمت ها

اکبر میثاقی، شهروند اصفهانی دیگری است که در خیابان پروین سکونت دارد، یکی از خیابان های متوسط شهر که قیمت میوه ها و تره بارش نسبت به مناطق بالاتر مناسب تر است. او می گوید: قیمت میوه بستگی به محل سکونت دارد. بالای شهر بالطبع گران تر است و پایین شهر قیمت ها کمی پایین تر می آید.

در آستانه پاییزی شدن این روزها، بازار میوه هم رنگ و لعاب دیگری به خود گرفت که خبر از گرانی می داد، این را غیر از نوبرانه ها همه میوه ها و سبزیجات دیگر هم به خود دیدند، از گلابی گرفته تا آناناس و هلو که در سبد خانواده های کم درآمد به علت صعود قیمت ها کمتر دیده شدند.

اما جولان میوه های خوش و آب و رنگ پاییزه، دست از سر بازار بر نمی دارند، میوه هایی که با ورود به فصل پاییز امپراطوری جدیدی برای خود به راه انداخته اند و با اینکه گاهی کیفیت مناسبی هم ندارند، اما به هر حال وقتی پای میوه های نوبرانه پیش می آید همه چیز رنگ دیگری به خود می گیرد.

دور ماندن برخی میوه ها از دست بسیاری از طبقات جامعه نتیجه ای است که گرانی بازار میوه با خود به همراه دارد تحولاتی که این روزها در هر سوپر میوه ای می توانی بیابی. اصغر مدنی یک کارمند ساده است که برای خرید میوه به یکی از سوپرهای میوه در خیابان جی مراجعه کرده است، او می گوید: طرف میوه این روزها نمی توان رفت، از موز که از ۱۸ تا کیلویی ۳۰ هزار تومان مانور داده تا میوه های دیگری که



ببرند، اما ما هر آنچه در توان داریم سعی می کنیم با نظارت هایی که داریم، چنین اتفاقی نیافتد. نایب رییس اتحادیه میادین میوه و تره بار خطاب به دولت هم می گوید: اگر دولت به صادرات بی رویه پرتقال ادامه بدهد. معلوم نیست، شب عید بتوانیم تضمین کنیم که قیمت پرتقال بالا نرود به این خاطر که به هر حال در شب عید بازار تقاضا بیشتر می شود. گرانی ها اما کار خود را می کنند. گرانی هایی که همراه با روزهای کرونایی تحولاتی را در هر سوپر میوه ای رقم زده اند. گفته اصغر مدنی که برای خرید میوه به یکی از سوپرهای میوه در خیابان بزرگمهر مراجعه کرده است، طرف میوه این روزها نمی توان رفت، چه برسد به ایام شب عید که معلوم نیست، چه بر سر بازار میوه می آید و هر مغازه داری برحسب سلیقه خود قیمت ها را بالا و پایین می کند: بماند که در میوه فروشی ها روش جدیدی هم آغاز شده است. میوه فروش ها، میوه های تر و تازه تر و درشت تر را در داخل مغازه و فقط برای بعضی از مشتریان بولدانشان رونمایی می کنند و ما کارگرا باید عزا بگیریم که بچه هایمان همان میوه های نوبرانه را هم یکبار نتوانند بچشند میوه هایی که می آید و می رود و مارنگش را هم نمی بینیم.

تفاوت قیمت بین خیابان های بالا و پایین شهر وجود دارد. در این رابطه نایب رییس اتحادیه میادین میوه و تره بار اصفهان می گوید: صادرات بی رویه برخی از اقلام میوه باعث شده که شاهد قیمت بالاتری نسبت به مدت مشابه سال گذشته باشیم. با یک نگاه گذرا به بازار میوه و سبزیجات خیلی خوب متوجه می شویم که قیمت میوه سبد تغذیه خانواده ها را لاغرتر کرده است، حالا قیمت هر کیلو پرتقال با کیفیت از ۷ تا ۱۵ هزار تومان می رسد. پرتقال تامسون شمال از کیلویی ۸ هزار تومان تا ۱۲ و الی ۱۴ هزار تومان می رسد و پرتقال های آبیگری هم از ۷ شروع می شود و تا ۱۰ هزار تومان می رسد. البته این قیمت ها در میادین میوه و تره بار متفاوت تر می شود و اختلاف فاحشی با خرده فروش ها دارد. **فروشگاه های کوثر بهترین نقاط خرید میوه** محمدصادق ریاحی به مردم توصیه می کند که از فروشگاه های کوثر و عمده فروشی ها خرید کنند تا با قیمت های مناسب تری بتوانند اقلام بیشتری از میوه ها را به خانه ببرند. وی با اعلام اینکه، البته بازار میوه بستگی به عرضه و تقاضا دارد و قیمت ها بر حسب این موضوع رقم می خورد، تاکید کرد: برخی اوقات مناسبت هایی مثل شب یلدا یا شب عید به علت تقاضای زیادتر برخی از دلالتان سعی می کنند که قیمت ها را بالا

در این میان برخی از میوه ها هم به این سبب که بر پیشانی خود نام ارگانیک را دارند، بالتبع قیمتشان هم بالا است و قدرت خرید را از خیلی ها می گیرد. این میوه های کمیاب سالم که کود شیمیایی را لمس نکرده اند، آن قدر قیمت دارند که در مغازه های پایین و مرکز شهر جایی باز نکرده اند و معمولاً جایشان در وترین های شیک هایپرمارکت ها یا فروشگاه های زنجیره ای بزرگ است. **چه نوبرانه چه ارگانیک همه گراند** به اعتقاد معصومه شایگان، که در خیابان ملک شهر زندگی می کند، اگر به محصولات نوبرانه برحسب ارگانیک هم بچسبید، قیمتشان حتی چندین برابر می شود و این در حالی است که خیلی ها قدرت خرید، این نوع میوه ها را نداشته و فقط با حسرت به آنها نگاه کنند. با این حال برخی هم حاضر می شوند برای دو تا سه انبه متوسط بین ۳۰ تا ۴۰ تومان پرداخت کنند و این مساله تکانی به قیمت ها نخواهد داد، گرچه نایب رییس اتحادیه میادین میوه و تره بار اصفهان تاکید می کند که مردم برای تهیه میوه با قیمت بهتر و عادلانه تر می توانند از بازار های روز مربوط به شهرداری خریداری کنند و با قیمت کمتر و کیفیت بهتر میوه بخزند. **تفاوت فاحش قیمت در بالا و پایین شهر** قیمت میوه، اما در بالا و پایین شهر تفاوت می کنند و گاهی بین ۴ تا ۵ هزار تومان در یک کیلوگرم میوه

پشت پرده مسابقات چند میلیونی اینستاگرامی



لطفا فالورهای من را فالو کنید تا در مسابقه ۷۰ میلیون تومانی ما شرکت کنید. این مشت نمونه خروار است از انبوه مسابقات اینستاگرامی که در این گزارش به آن پرداخته شده و به دنبال پاسخ به این سوال که آیا اصلاً جایزه ای وجود دارد یا نه؟ خیلی از ما این روزها، بخشی از وقتمان را صرف گشتن در اینستاگرام می‌کنیم و فراوان تبلیغات مسابقات و جایزه‌های عجیب و غریب را می‌بینیم. و اتفاقاً بعضی‌ها ایمان هم حجم اینترنتمان را صرف فالو کردن‌ها و منشن کردن‌های مختلف می‌کنیم تا بلکه پولی بادآورده به دستمان برسد و از این همه چرخ زدن در اینستاگرام منفعتی نصیبمان شود. اما پشت پرده این مسابقات اینستاگرامی چیست؟ خیلی از کسب و کارها و حتی واینرها از این مسابقات برای افزایش فالوور استفاده می‌کنند. این مسابقات به چند شکل انجام می‌شوند که هر کدام برای شما جذابیت خاصی دارد، ولی برای ادمین پیج‌ها فرقی ندارد. چون هدف او جذب پول و فالور است و دیگر هیچ!

کافی است که مدتی پیگیر چند پیج مسابقه‌ای باشید تا متوجه شوید از هر ده پیجی که پیگیری می‌کنید، هیچ وقت متوجه زمان برگزاری قرعه کشی حداقل پنج تا از آنها نمی‌شوید. در باقی پیج‌ها نیز شانس برنده شدن شما خیلی کم است. باور نمی‌کنید؟ این گوی و این میدان! مسابقات اینستاگرامی به صورت‌های مختلف برگزار می‌شوند؛ از پیج‌هایی که فقط مخصوص مسابقات اینستاگرامی هستند گرفته تا انواع بلاگرها و پیج‌های بیزینسی که در اینستاگرام، خانه‌ای برای خودشان درست کرده‌اند و تلاش می‌کنند تا به مخاطبان‌شان اضافه کنند.

بعضی از آنها از همین عبارت مشهور «لایک کنید و کامنت بگذارید تا برنده شوید» استفاده می‌کنند که اتفاقاً برای مخاطبان آسان است که با لایک و بدون هیچ کار اضافه‌ای جایزه ببرند. حتی اعصابشان خرد نمی‌شود که مثلاً بروند کلی پیج دیگر را فالو کنند و چند پست آخر آنها را لایک کنند و دیگر قصه‌ها. معمولاً عکس جوایز این مسابقات که به دست مخاطب‌ها رسیده، استوری می‌شود تا محصول آن اسپانسر نیز بهتر تبلیغ شود. بعضی‌ها از مخاطبان‌شان می‌خواهند، کامنتی مربوط با عکس پستشان بگذارند تا هم با آنها تعامل بیشتری داشته باشند و هم یک جایزه مرتبط با همان عکس که معمولاً تبلیغاتی است، به برنده هدیه دهند. این کار یک فایده بزرگ برای پیج اصلی دارد؛ باعث می‌شود تا آن دسته از کاربران را که فقط به دنبال جایزه هستند و در پیج‌های مختلف بدون در نظر گرفتن محتوا کامنت می‌گذارند؛ از مخاطبان واقعی‌شان شناسایی کنند و بدانند که واقعا چند مرحله حلاجند.

دسته دیگری از مسابقات اینستاگرامی هستند که کمی خلاقانه‌تر و البته خاص‌تر شما را برای شرکت در مسابقه ترغیب می‌کنند: «کپشن بنویسید تا برنده شوید». یا حتی آنها که می‌گویند: «دوستانت را تگ کن و برنده شو!» جایزه تمام این مسابقات چندان گران نیست. از لوازم آرایش و کتاب گرفته تا ساده‌ترین محصولات هر برند. اما همه چیز در دنیای اینستاگرام به همین جوایز و مسابقات ساده محدود نمی‌شود.

تشویق برای جایزه‌های چندده میلیونی که وجود ندارد!

اگر از آنها پیگیری هستید که هر روز در پیج‌های مسابقات اینستاگرامی جست‌وجو می‌کنید، متوجه خواهید شد که مدت‌هاست یک روش خاص که گاهی بازی برد-برد است، برای افزایش سریع تعداد فالوورها از طریق جایزه دادن مرسوم شده. در این روش، یک پیج که تعداد فالوورهای نسبتاً زیادی هم دارد و واقعا معلوم نیست که این مخاطب‌ها را دقیقاً از چه طریقی به دست آورده، در بوق و کرنا می‌کند که فالوئینگ‌های من را فالو کنید تا چند گوشی آیفون یا چند میلیون تومان پول جایزه ببرید.

یکی از این پیج‌ها که حتی اسم صفحه‌اش را با نام مسابقه‌ای در اینستاگرام ثبت کرده، و مسئولش یک خانم است، درباره هزینه‌های اسپانسر شدن می‌گوید: «برای ورود و عضویت در تیم اسپانسری باید مبلغ ۲۵۰ هزار تومان پرداخت کنید». وقتی شرط پرداخت هزینه را برای اسپانسر شدن مسابقه هفته بعد قبول می‌کنید و درباره نحوه اهدا جوایز به برنده‌های مسابقه سوال می‌کنید، همان خانم که گویا ادمین پیج و مسئول برگزاری مسابقات است، از طریق دایرکت و با ویس، در حالی که صدای بچه‌ای هم از دور می‌آید و معلوم است منزل خانم ادمین را دارد بهم می‌ریزد و نمی‌گذارد صدای ادمین به وضوح شنیده شود، جواب می‌دهد: «جایزه مسابقه برای نفر اول مبلغ یک میلیون تومان و نفر دوم هشتصد هزار تومان و نفر سوم پانصد هزار تومان است».

امثال این خانم که معمولاً جوان هستند، مثل بسیاری از بلاگرهای مسابقه‌ای، بعد از تبلیغ جایزه‌شان، احتمالاً در یکی دو پیام بعدی، شما را راضی و قانع می‌کنند که چرا باید برای اینستا و جایزه‌هایش هزینه کنید. آنها معمولاً چند اکانت و نام چند بلاگر را ارسال می‌کنند و در توضیحش می‌گویند: «مسابقه در پیج این بلاگرها نیز قرار داده می‌شود». اگر از آنها با تعجب پرسید که «واقعا تبلیغ پیج یک نفر در صفحه تمام این بلاگرها انجام می‌شود؟» با نیشخندهای معنادار صدایشان را ضبط می‌کنند و این طور جواب می‌دهند: «چه خبر است؟ اگر بخواهید هر بلاگر تبلیغ شما را انجام دهد، برای هر کدام باید مبلغی حدود شش یا هفت میلیون خرج کنید».

حالا شما در ذهنتان شروع می‌کنید به محاسبه که چند پیج دیده‌اید که مدام در صفحات مشهورترین بلاگرها تبلیغ شده‌اند یا به عبارت دیگر، چقدر هزینه کرده‌اند برای دیده شدن. در این میان بعضی‌ها ایشان هم تبلیغات را فقط در استوری‌هایشان انجام می‌دهند و برای این روش متفاوت قیمت‌های کمتری دریافت می‌کنند. یکی از این ادمین‌ها با نام مجازی نیلو صفحه‌ای با فالورهای بالا دارد که در صفحه خودش فقط چند پست با عکس واقعی یا دروغین (اصطلاحاً فیک) گذاشته و دقیقاً از همین روش استفاده می‌کند. او در ازای هر یک هزار بازدید تبلیغ پیج در استوری، مبلغ ۵۰ هزار تومان دریافت می‌کند! البته فریب این قیمت کم را نخورید. ماجرا به همینجا ختم نمی‌شود چون این قیمت در ازای بازدید استوری فعال می‌باشد و بازدید استوری نیمه فعال هزینه‌ای جدا دارد.

شاید برای شما این سوال پیش آمده باشد که استوری فعال و غیرفعال دیگر چه صیغه‌ای است؟ طبق گفته‌های ادمین پیج خانم نیلو، استوری فعال، آن دسته از استوری‌هاست که همه ی بازدیدهای آن فالورهای واقعی هستند ولی در استوری غیرفعال فالوور فیک هم وجود دارد. چیزی شبیه برنج فروشی‌های انبار نفت است، برنج دونه و برنج نیم دونه و برنج قاطی، هر کدام قیمت‌ها و کیفیت‌های خاص خود را دارند و هر کس متناسب با جیب و نیازش سراغ آن می‌رود.

معمولاً قیمت استوری غیرفعال حدوداً ده هزار تومان کمتر از استوری فعال است که خودش یک پیشنهاد وسوسه برانگیز است. چون برای افزایش لایک و فالور که می‌توان فقط با پرداخت مبلغ صدوپنجاه هزار تومان به هدف رسید، از مزایای تبلیغات پیج در استوری هم می‌توان استفاده کرد که مسلماً به تعداد فالورهایشان اضافه خواهد شد اما خدا می‌داند چه تعداد از آنها فعالند و چه تعداد غیر فعال. البته این را فراموش نکنید که برای انجام تمام این تبلیغات، شما باید ابتدا مبلغ پنجاه هزار تومان جداگانه پرداخت کنید.

در ازای افزایش ۴ یا ۵ هزار فالور هم باید مبلغ سیصد هزار تومان پرداخت کنید و البته احتمالاً ادمین محترم یک آپشن برای شما می‌گذارد که اگر تا فلان تاریخ مبلغ را واریز کنید، تگ استوری رایگان نیز برای شما انجام می‌دهیم! این هم پیشنهاد جالبی است اما شما هشیار بمانید که از جای دیگر گول نخورید!

چه مسابقه‌ای؟ چه کشکی؟

تقریباً همه ادمین‌ها در پاسخ به این سوال که آیا واقعاً مسابقه برگزار می‌شود، این طور جواب می‌دهند: «بله، در استوری و پست‌ها اسامی برنده‌ها و جوایزشان اعلام می‌شود». ولی اگر چند وقت صفحات این افراد را دقیق پیگیری کنید، متوجه خواهید شد که گاهی خبری از اهدای جایزه در تاریخ مدنظر نیست و بعد از چند روز یک استوری گذاشته می‌شود و پیجی که اصلاً معلوم نیست به قول خودشان کاربر فعال یا غیر فعال دارد، تگ می‌شود و جایزه به او تعلق می‌گیرد. ما که بخیل نیستیم. مبارکشان باشد. اما عجیب این است که معمولاً این برندگان تگ شده هم پیج‌های پرمخاطبی ندارند و معمولاً صفحه‌شان بسته (یا اصطلاحاً پرایوت) است و یکی دو پست هم بیشتر ندارند.

پول پارو کردن بدون مالیات

سوال مهم این است که تبادل مالی و خدماتی که این پیج‌ها به اسپانسرهایشان می‌دهد، چطور است؟ نقش شرکت کنندگان در این مسابقات چیست؟ همان شرکت کنندگانی که به طمع یا به شوق گوشی‌های آیفون حجم زیادی از اینترنت خود را صرف می‌کنند و کلی فالوو لایک می‌کنند و... سهم آنها فریب خوردن و به نتیجه نرسیدن است. آنها قربانی پیج‌های درآمدزا هستند. پیج‌هایی که وعده جذب چند هزار فالور واقعی به اسپانسرهایشان می‌دهند و برای مخاطب خود ارزشی قائل نیستند، گرچه مدام آنها را با عبارات زیبا و مهربانانه و حتی عاشقانه خطاب می‌کنند.

آیا این کار اشکال دارد؟ اصلاً چرا ما انگشت گذاشتیم روی پیج‌هایی که پول‌های عجیب و غریب در حساب مالی صاحبانش جا به جا می‌شود؟ چون این پیج‌ها عامل گسترش دروغ هستند و فریب کارانه به افراد وعده باطل و پوچ می‌دهند. چون آنها از اسپانسرهایشان پول‌های زیادی می‌گیرند و هیچ جا این درآمدها ثبت نمی‌شود و هیچکس از آنها مالیاتی نمی‌گیرد.

خودتان یک حساب دو دوتا چهارتا بکنید. یک پیج مسابقه‌ای در هر ماه حداقل ۴ مسابقه برگزار می‌کند. در هر مسابقه، حداقل ۱۰۰ نفر اسپانسر جذب می‌کند و از هر کدام حداقل یک میلیون تومان بابت فالور و هزینه خرید جایزه (اگر واقعاً جایزه‌ای در کار باشد) می‌گیرد. عددی که حساب کردید، چند شد؟ هنوز هم دلتان می‌خواهد افراد را با وعده جایزه، فالو و دنبال کنید؟

بررسی پدیده تولید آقازادگی برخی مسئولان و صدمات اجتماعی آن؛

فاصله حرف تا عمل از زمین تا آسمان است

تنظیم: محمد امامی

پدیده حساسیت‌زا

بدیهی است که فرزندان مسئولان نیز مثل هر فرد دیگری در این کشور حق کار و فعالیت و صدالبته حق موفقیت دارند اما این با رانت‌خواری و بهره‌مندی از امتیازات ویژه متفاوت است. اشاره به رانت‌خواری نیز به این معنا نیست که هر آقازاده موفق به واسطه رانت‌خواری به موفقیت و ثروت و قدرت دست یافته است. ذره‌بین افکار عمومی اما همیشه روی این افراد است و کوچک‌ترین خبری حساسیت‌برانگیز می‌شود.

دلیلش نیز روشن است؛ نخست اینکه نبود اعتماد عمومی که خود آفت کج رفتاری‌ها و تخلفات آقایان و خانم‌های مسئول است، سبب می‌شود موفقیت هر فردی که پدرش نام و جایگاهی دارد، مصداق رانت‌خواری تلقی شود. دوم اینکه آقایان و خانم‌های مسئول با اظهارات و مواضع خود به حساسیت عمومی نسبت به عملکرد و زندگی فرزندان‌شان دامن می‌زنند. مثلاً اگر آقای ولایتی به مردم توصیه نمی‌کرد از مردم یمن که لنگ به کمر می‌بندند، یاد بگیرند، کسی ویدئوی کف زدن برای فرزندان برج‌سازش را در شبکه‌های اجتماعی منتشر و در عین حال انتقاد نمی‌کرد. همچنین درباره چگونگی کسب سرمایه لازم برای این کار، ابهامی ایجاد نمی‌شد یا اگر همسر آقای حداد عادل در تشریح دلایل ورود این خانواده به حوزه اداره مدرسه، به نگرانی برای فرزندان اشاره نمی‌کرد، آن همه حاشیه ساخته نمی‌شد.

مثلاً اگر خانم معصومه ابتکار در اوج جوانی از دیوار سفارت بالا نرفته بود، تحصیل فرزندش در ینگه دنیا توجه کسی را جلب نمی‌کرد. همچنین اگر پسر آقای عارف خود را دارای «ژن خوب» معرفی نمی‌کرد، آن همه انتقاد را به سوی پدر روانه نمی‌کرد.

خودکرده را اما تدبیر نیست. آقازادگان محترم و پدران یا مادران‌شان خود مسبب این همه توجه و حساس شدن افکار عمومی هستند؛ اظهاراتی که افکار عمومی را تحریک کرد یا متوجه فاصله حرف و عمل بزرگواران می‌کند، به این زودی‌ها فراموش نمی‌شود. فقط همین نیست و تبعات بسیاری نیز به همراه دارد. کاهش اعتماد عمومی به مسئولان و ایجاد یا تعمیق شکاف بین مردم و مسئولان در نتیجه همین رفتارها بروز می‌کند.

آسیب آقازادگی

حساسیت مردم به اینکه فرزندان مسئولان کجا هستند، چه می‌کنند، از کجا پول می‌آورند و چطور زندگی می‌کنند، مشکل‌ساز نخواهد بود اگر پاسخ این پرسش‌ها، موجب یأس آنان نشود. پرواضح است مردم انتظار ندارند وقتی در سختی روزگار می‌گذرانند و به یادگیری از مردم یمن توصیه می‌شوند، فرزند یک مسئول به خاطر برج‌سازی با سرمایه‌ای که معلوم نیست از کجا آمده، مورد تشویق قرار گیرد؛ مردمی که خسته از تنگناهای زندگی حاضر به پذیرش دشواری‌های مهاجرت شده و در این راه نیز به در بسته می‌خورند، تحمل ندارند که بشنوند دختر رئیس‌جمهور در اتریش ساکن است.

مردم انتظار ندارند، وقتی فرزندان‌شان از نوجوانی کابوس کنکور دارند یا خودشان برای پرداخت شهریه‌های کلان دانشگاه آزاد به سختی می‌افتند، در گزارشی بخوانند که برادرزاده رئیس‌جمهور با بورس تحصیلی به لندن رفته و آنجا زندگی می‌کند.

مردم آزرده‌خاطر می‌شوند، اگر ببینند وقتی سرگرم تحمل هزینه‌های آمریکاستیزی بوده‌اند، دختر آقای حداد و پسر خانم ابتکار و... در آمریکا درس می‌خوانند و زندگی می‌کنند. بدتر از همه اینکه مردم در همه چیز تردید می‌کنند، وقتی می‌بینند اینجا با یک دختر جوان که خواسته در اینستاگرام معروف شود، برخورد می‌شود و پسر فلان مسئول محترم در آن سوی دنیا و از طریق همان اینستاگرام فیلم‌های هنجارشکنانه منتشر می‌کند.

بدیهی است که فرزندان مسئولان نیز مثل هر فرد دیگری در این کشور حق کار و فعالیت و صدالبته حق موفقیت دارند، اما این با رانت‌خواری و بهره‌مندی از امتیازات ویژه متفاوت است.

چندی قبل روزنامه جهان صنعت در گزارشی اقتصادی نوشته بود: از برگزاری همایش «گرگ وال استریت» در ترکیه، یک هفته می‌گذرد اما فیلم مربوط به ضیافت شام آن تازه مورد توجه قرار گرفته است. دو جوان ایرانی با اشاره به موفقیت‌هایشان در حوزه برج‌سازی مورد تشویق حاضران قرار می‌گیرند و انتشار ویدئوی آن به جای برانگیختن غرور ملی و خرسندی از این نمایش موفقیت، اعتماد عمومی را جریحه‌دار می‌کند. دلیلش نیز نام خانوادگی دو جوان یادشده است یعنی «ولایتی» ها.

محمد و علی اصغر ولایتی که پدر بزرگوارشان از برجسته‌ترین سیاسیون و مسئولان نظام است؛ همان آقای ولایتی که به ما توصیه می‌کرد «از یمنی‌ها یاد بگیرید که چگونه در برابر تهدید و تحریم مقاومت می‌کنند. به جای لباس، لنگ می‌بندند و اسلحه به دست دارند و چند تکه نان خشک دست‌شان است با پای پیاده و سعودی‌ها از دست اینها عاجز شده‌اند». همان آقای ولایتی که سال قبل وقتی پویش «فرزندت کجاست؟» راه افتاد تا انزجار افکار عمومی را از پدیده آقازادگی به رخ کشد، هیچ توضیحی درباره فرزندان‌ش نداد. علی اکبر ولایتی نگفت اما ماه که پشت ابر نمی‌ماند. همان وقت هم منتقدان پدیده آقازادگی از توجه به آقایان محمد و علی اصغر غافل نماندند بنابراین گفته شد که این دو برادر، مدیرعامل و عضو هیأت‌مدیره شرکت «سیف بنا» هستند؛

شرکتی که در سال ۱۳۸۵ با سرمایه ۳ میلیارد تومان به ثبت رسید و حدود ۱۴۰۰ نفر پرسنل دارد. این شرکت تاکنون پروژه‌های بزرگی از جمله «پروژه ۲۰۴ واحدی جاسک، مجتمع اداری تجاری فرجام، مجتمع اداری در ترکمنستان، مجتمع مسکونی یاسمن الهیه، شرکت مسکونی شقایق ساری، مجتمع مسکونی کوثر الهیه و...» را اجرا کرده است.

ناگفته نماند که همزمان با پویش «فرزندت کجاست» و انتشار اطلاعات یادشده در فضای مجازی، نام این دو برادر از سایت شرکت سیف بنا پاک شد اما از آنجا که قریب دو سال از آن زمان گذشته و به نوعی آب‌ها از آسیاب افتاده است، نام آنان دوباره در سایت درج و البته تاریخ همکاری آنان ۲۰/۰۱/۹۹ ذکر شده است.

آقایان ولایتی در همایش هفته قبل گرگ‌های وال استریت نیز به نمایندگی از گروه سیف بنا حضور داشته و به ساخت بیش از ۱۶۰۰ واحد مسکونی در تهران نازیده‌اند. البته فعالیت «سیف بنا» محدود به ساخت‌وساز نیست و گویا شرکت‌های دیگری نیز زیرمجموعه آن بوده و در حوزه‌های نفت، گاز، پتروشیمی و حتی فولاد فعالیت می‌کند.



اجاره

۲۱ دیگر بنی آدم ز یک کوهر نیستند

۲۲ قانونی که بر تن کارگران فصلی زار می ژند

۲۳ خدا ترامپ و کرونا را لعنت کند

۲۴ چشم ها را باید شست

۲۶ پیوندی با عشق به توانایی

۲۸ مادران اجاره ای

۳۰ ما به اندازه داستان های هزارو یک شب معجزه دیدیم

۳۲ ستاره ای محور در دنیای دیگران

۳۰ ما به اندازه داستان های هزارو یک شب معجزه دیدیم

۳۲ ستاره ای محور در دنیای دیگران

دیگر بنی آدم ز یک گوهر نیستند

محمد امامی

در انبوه مشکلات این روزهای کشورمان، در زمانی که کرونا هر روز جان های عزیزی را از ما می گیرد و در حالیکه گرانی و تورم کمر مردم را شکسته، در شرایطی که تحریم ها و گرانی دلار برخلاف وعده مسئولین بر رشد قیمت ها تاثیر گذارده، در وضعیتی که آلودگی هوا نفسمان را بریده و همه در سردرد و تهوع و ناراحتی های جسمی ناشی از آلودگی هوا و در کنار آن فشار اقتصادی؛ روحمان هم بهم ریخته، در موقعیتی که زلزله زدگان منطقه میانه و سراب هنوز در سرما در چادر به سر میبرند و مسئولان محترم خبر کمک صد هزار تومانی را برایشان می برند تا خوشحال شوند و چادر نشینی و بدبختیشان یادشان برود، در روزهایی که مردم همیشه مظلوم خوزستان هم نفسشان از ریزگردها تنگ است و هم در سرریز سیل، زندگیشان زیرو رو شده است، خیلی ها شب یلدا را جشن گرفتند.

مردم ایران به پهنای تاریخ، ارزش زیادی به برگزاری آیین و سنت های باستانی قایل هستند و این نیکو شمرده میشود. قبول دارم که در این وضعیت روحی، برگزاری محفلی شاد و دورهم بودن و ساعاتی خوش بودن بد نیست، اما مسایلی که آزاردهنده به شمار میرود تشریفات بی لزوم و اغراق آمیز است.

اگر در روز شب یلدا، سری به گل فروشی ها میزدید میتوانستید موج این تشریفات را از نزدیک نظاره کنید. سبد میوه ها و اجیل های گرانبها که به گلهایی قیمتی تر مزین میشد.

خنچه های عروس و داماد هایی که در صفحات مجازی به اشتراک گذاشته شد و بیشتر شبیه نمایشگاه لباس و مد بود تا خنچه. از لباس زیر گرفته تا انواع و اقسام پالتوو کفش و سرویس جواهرات.

بله، قبول داریم که هر که بامش بیش، برفش بیشتر اما آیا اشتراک این موارد در حالیکه تازه عروس و داماد های زیادی حتی در اندوه دسته گلی بودند، شایسته است؟ همین کارها میشود که برای نمایش جهیزیه عروس حتی توالت و آفتابه را هم تزئین میکنیم و مرغ های درسته را در فریزر عروس خانم، روبان میبندیم که بقیه بتوانند تماشا کنند.

همین روال را داریم که عکس میز غذاهايمان را در فضای مجازی به اشتراک میگذاریم و سینی های پر از ماهیچه و انواع پلو و چلو را در معرض دید کسانی قرار میدهیم که از فشار نداری، ماه هاست لب به گوشت نزده اند.

این گونه میشود که لباسهای مارک را تبلیغ میکنیم و برای خرید یک بلوز مارک مبالغ هنگفت میپردازیم و سرو دست میشکنیم تا ما زودتر آن را بخریم. کل فضای مجازی ما شده است نمایش توان مادی و تشریفات مان.

تشریک لحظات خاطره انگیز و غم و شادی در این فضا ها میتواند، خوشایند باشد اما نمایش برتری مادی نکوهیده است.

کاش به جای این همه نمایش تشریفات و مارک و تزئین کمی در صدد نشر موضوع یک کتاب و مطالب مفید و انعکاس دردهای جامعه و چاره اندیشی برای آن بودیم اما افسوس که هر روز شاهد تشریفات بیشتر و بیشتر در همه امور هستیم.

از مراسم های آنچنانی و بارانه و بی بی شاور تا آرایش های سلطنتی اتاق نوزاد و بعد هم تولد ها و مهمانی های پر زرق و برق.

اگر دل ما به حال خود ما نسوزد دل هیچ کس به حالمان نخواهد سوخت. بیایید تشریفات را کمتر و همدلیها را بیشتر کنیم.



کارگران در حال کارند



انونی که بر تن کارگران فصلی زار می زند

دریادرتی پور

کرده و از همین طریق مخارج خود و خانواده اش را تأمین می کند.

از صورتش فقط دو تا چشم پیداست، چفیه، بقیه اعضای صورتش را کاملاً پوشانده، خودش از کارش راضی نیست: «کار ما فصلی است و سه ماه کامل خواب دارد. موقع بازار گرمی هم که روزی ۵۰ تا ۸۰ هزار تومان می گیریم. به هر صاحب کاری که می گوئیم، روزی ۲۰۰ هزار تومان دستمزد بده فریادش به آسمان می رود اما نمی دانند که شغل ما دایم نیست به طور متوسط در ماه ۱۵ روز بیکار هستیم، حالا هم که کرونا هست کار کمتر شده و نمی دانیم چطور شکم زن و بچه مان را سیر کنیم.»

او یک خانه اجاره ای در حاشیه اصفهان و حوالی زینیه دارد، می گوید: «بازم شکر، راضیم به رضاش ساعت شیش صبح میام سر چهار راه تا شاید کاری پیدا بشه، خیلی از روزا کاری گیرمون نمیاد، به خصوص حالا که کرونا همس وضعمونو که می بینی، بدترم شده، اما برای اینکه تو چشم زن و بچه ام نمی تونم نگاه کنم، میام اینجا می شینم، حالا چه کار باشه چه نباشه؛ الان هم که شهرداری به جاهایی رو درست کرده و کارگرارو اونجا جمع می کنه و هر کس هم که نره، پلیس به زور می بردش. هیچ کس جوابگوی کارگر نیست. تا وقتی کار کنی مزدش را می گیری هر وقت که نتوستی صاحب کار به نفر دیگه رومی بره.»

صالح حالا سه تا بچه قد و نیم قد دارد و یک تو راهی که به قول خودش ته تغاری است و دیگر با این وضعیت فکر بچه دار شدن را از سرش بیرون کرده.

بچه هایش هم کار می کنند. یکی آدامس فروش است و پسر بزرگش هم توی یک مکانیکی وردست اوستا است.

خرج خانه، با کارگری فصلی در نمی آید و همین باعث شده که بچه ها هم نان آور خانه باشند. سکوی چهارراه پر است از آدمهایی که هر کدام به نوعی نانشان را به چنگ و دندان گیر می آورند.

ساختمان های نیمه کاره صالح را خوب می شناسند، متولد یکی از روستاهای اطراف اصفهان است و از سن ۱۴ سالگی درس را رها و در ساختمان های نیمه ساخته شروع به کار کرده تا اینکه در سن ۱۷ سالگی اوستا کار شده است.

صالح از غروب همان روزی مرد خانه شده که پدرش را داخل یک ماشین وانت بار سبز رنگ، بدون اینکه جانی در بدن داشته باشد به در خانه آوردند. او از همان موقع ساختمان های نیمه ساخته شهر را شناخته است. چند ماه که گذشته، صالح، غریب و بدون آشنا، سوار اتوبوس سفید رنگ ایستاده در میدان شهر شده تا بیاید اصفهان.

قرابوده جاگیر که شد و کار و بنه درست و حسابی که پیدا کرد، زنگ بزند، خانه همسایه شان تا به مادر بگویند، دیگر نیازی نیست، محمد حسین سر چهار راه ها، تابستان ها گردو و زمستان ها بلال بفروشد. آن پسرک لاغر و گیوه پوشیده با پیراهن گشاد، سفید و بلندی که مادرش به هزار امید تنش کرده بود به شهر آمد تا کار و کاسبی راه بیاندازد، بی خیر از آنکه کارگران فصلی تنها نان بخورنمیر خودشان را در می آورند و بس.

صالح، خاک و خلی، سوخته از سرما، آب رفته و کمی کوتوله به نظر می رسد. سرمای سوزان، پوست دست ها و چهره اش را کبود کرده، پوسته پوسته و چغرف شده. زیر آن چهره تکیده و پیکر آب رفته اش اگر تخلیلت اجازه بدهد، پسرک چهارده پانزده ساله ای را می بینی که مرد شده، ریزه، سبزه، با چشمانی بسیار درشت قهوه ای که حتی زیر بار کوفتگی کارگری توی ساختمان های نیمه کاره بازم، می درخشد.

یک هفته کار هست، یک هفته بیکاری. یک فصل کار هست، یک فصل نداری. کارگر فصلی وضعیتش همین است، ایستادن سر چهارراه و چشم دوختن به انتظار.

حکایت باقر هم همین است، آنچنان که خودش ادعا می کند، کارگری را از بعد از سربازی شروع

بین کلی مغازه و ماشین، کنار پیاده روهایی که به گل نشسته اند. پاتوق کسانی است که هر فصل اینجا خود را بین هراس بی پولی و نداری گم می کنند. اینجا در یکی از میدان های پایین شهر، عبدالله است و محمد، صالح و یعقوب و چند تایی دیگر که بین قطب نمای فرضی زندگی در گودال فقر خمیده شده اند. آنها با چشم هایی به گود نشسته و چهره های آفتاب سوخته به امید نان نشسته اند. میدان طوقچی و احمد آباد همانجا که پاتوق کارگران فصلی است، عبدالله است و چند تن دیگر. سکوت حزن انگیزی بینشان رد و بدل می شود و چشم هایشان به گردش ماشین ها دوخته شده و درحاشیه ترین جای زندگی به بیل و کلنگ هایشان تکیه زده اند، بدون آنکه کمترین بهره ای از سامان زندگی در انبان شان باشد. در عنفوان جوانی شان، آنقدر پژمرده اند که حداقل، ۱۰ سالی بیش از سن سجلی شان خط و نشان بر چهره دارند. زندگی که از صبح تا غروب آفتاب زیر آسمان برهنه شده از برف و باران برایشان رقم می خورد. سرما دستان عبدالله را به گزگز انداخته، متولد سال ۶۵ است: ۲۶ ساله ای که از پی ۱۲ سال کارگر فصلی بودن، حالا بیشتر از آنچه سن دارد بر پیشانی اش مهر خورده است.

تمام «زندگی اش» ختم شده به یک کاپشن چرک و پر سوراخی که بر تن دارد. درد نداری، وقتی به جاننش افتاده که تمامی زندگیش را بقیچه کرده و به شهر آمده تا راه فراری از خشکسالی و بی معرفتی زمین هایش بیابد، اما در باتلاقی بزرگ تر گیر افتاده که به قول خودش حالا باید نام کارگر فصلی بیکار را بدک بکشد. صالح هم هنوز رنگ جوانی را ندیده، مجبور است توی ساختمان نیمه کاره مشغول شود. ۲۰ سال بیشتر ندارد، اما چهره اش آن قدر درهم فشرده است که یک جوان ۳۰ ساله را مثال می زند و گودی های صورتش او را یک مرد جا افتاده نشان می دهد.

حالا تمام کوچه پس کوچه های شهر با



کارگران مشغول کارند



اصلاح قانون کار به آن پرداخته نشده این است که در گذشته، کارگران فصلی در فصل خودش می توانستند در بخش های دیگر و در کارگاه های مربوط به خودش استخدام شوند. اما به دلیل رکودی که بر صنایع حاکم شده و به خاطر منفی بودن عرضه و تقاضا این تعادل از بین رفته و به همین دلیل برخی کارفرمایان از این آب گل آلود استفاده می کنند. حالا قراردادهای سفید امضا و سوء استفاده از کارگرانی که به هیچ کدام از مفاد قانونی نمی توانند تکیه کنند دستاویزی شده برای کسانی که از ترس بیکاری آنها استفاده می کنند. در این میان گویا برنامه تدوین شده ای هم برای ساماندهی این کارگران وجود ندارد و بخشی از هزینه های پروانه ساخت که از طریق کارفرما پرداخت می شد و قرار بود در جهت حمایت از کارگران استفاده شود به محاق رفته است.

حالا صالح و مرتضی و اکبر و خیلی های دیگر که در قوانین حمایت از کارگران ساختمانی نامشان خط خورده است، قربانیان اصلی کرونا و گرسنگی هستند که این روزها با آن دست و پنجه نرم می کنند. این در حالی است که پرداخت شدن حقوق انسانی و شهروندی کارگران تنها با یک هزارم سودی است که کارفرما از ساخت و ساز می برد. به گفته حمید رضا بابایی، فعال کارگری: «هم اکنون کارگر ساختمانی تحت پوشش هیچ قانونی نیست، صاحب کار حقوق را یک ماه نگه دارد یا ۶ ماه، حقوق ندهد، دستشان به جایی بند نیست و به هیچ جایی نمی توانند شکایت کنند و این بزرگترین مشکل کارگران ساختمانی است.» در کنار این مساله، ضعیف بودن فضای تولید، امکان جذب کارگران موقت و فصلی را در شرایط بعد از تابستان نامساعد کرده و به همین خاطر این افراد در زمستان و پاییز به جمع بیکاران می پیوندند. به اعتقاد بابایی مساله دیگری که در لایحه

بهشان که نگاه کنی، انگار غریبه هستند غریبه هایی که همیشه وجود دارند، چه سر چهارراه ها باشند و چه در ساختمان های نیمه خرابه، نخاله ها را جابه جا کنند. کارگر نزد برخی ها یک ریال ارزش ندارد. قدمعلی سرش را پایین می اندازد و با دلخوری این را می گوید: این کار هیچی نداره، از همه بدتر اینه که کلاس نداره. فردای روشنی برای کارگران فصلی و ساختمانی نیست. آنها در زمستان قوانین نیم بندی که هیچ آیین نامه اجرایی برای آنها ندارد یخ می زنند. قشر ضعیف جامعه که در دعوی بین اتحادیه کارگری و مجلس در تعیین دستمزد، تنها نظاره گر هستند، چرا که زمان توافق برای استخدام، هر آنچه که کارفرما بگوید، همان است، کارگر ساختمانی با کوچکترین اعتراض برای حقوق با کارگری دیگر جایگزین می شود. قوانین هم بسته به شعور، معرفت و انصاف کارفرما تعبیر و اجرا می شود و در سکوت سنگین بین کارفرما و کارگر قراردادهای سفید است که نوشته می شود.



خدا ترا میپسندد و کرونا را لعنت کند



محمد امامی

می‌شود و بی آنکه سودی از صندوق‌های ارزی‌شان داشته باشند در فقر زندگی‌شان را می‌گذرانند و هر روز بیم این را دارند که به خیل کارگران فصلی پیوندند.

از دست دادن یک روز کاری می‌تواند بر زندگی کارگران از لحاظ اقتصادی فاجعه‌بار باشد به همین علت بعضی از آنها به خاطر جلوگیری از فروپاشیدن خانواده‌های خود از «بی‌غذایی»، مجبور به شکستن قرنطینه شده و روانه بازار نیم بند کار شدند، ولی این کارهای چند ساعته طبیعتاً کفاف خرج و مخارج آنها را نمی‌دهد و انتظار می‌رود، دولت و مجموعه نظام در این خصوص چاره‌اندیشی کرده و از کارگران این حوزه حمایت بیشتری کند.

به نظر می‌رسد با توجه به تغییر هر روزه قیمت اقلام خوراکی و کالای اساسی بهتر است حمایت‌های دولتی از کارگران بیشتر در قالب بسته‌های حمایتی و معیشتی باشد تا کمک‌های نقدی.

علاوه بر دولت دیگر نهادهای حمایتی و خصوصاً بنیادها که ارقام تراکنشهای مالی آنها در روز هزار میلیاردی است نیز باید در این شرایط بحرانی حساس از این اقشار آسیب پذیر بصورت ویژه حمایت نمایند تا آنها نیز بتوانند با ماندن در خانه هم خودشان سالم بمانند و هم به تامین سلامت جامعه کمک نمایند.

ما با شعار دادن و گفتار درمانی نمی‌توانیم، بحرانهای این چنینی را مدیریت کنیم، دولت به واسطه تحریمها و عدم فروش نفت و عدم پرداخت مالیات و قبوض خدماتی و ... وضعیت مالی چندانی خوبی ندارد. امروز روزی است که بنیادها و نهادهای انقلابی باید بیشتر پای کار بوده و قسمتی از منابع مالی خود را هزینه تامین مایحتاج اولیه اقشار آسیب پذیر جامعه نمایند.

واقعیت تلخ همین است که این روزها اقتصاد ایران را خزان زده است و برگ درختان کسب و کارها ریخته یا می‌ریزد و شاخه‌ها و ساقه‌های کوچک و بزرگ اقتصاد در حال لخت و عریان و بی پناه شدن است.

از زمان بروز کرونا، معیشت کارگران ضعیف‌تر و با شدت گرفتن شیوع کرونا و تعطیل شدن ساخت و سازها، برگزار نشدن نمایشگاه‌های مختلف و غیره کارگران فصلی هم به خیل بیکاران جامعه پیوستند. بنا به گفته مرکز آمار ایران، چهار میلیون و ۷۰۰ هزار کارگر ایرانی هیچ گونه قراردادی ندارند. برخی از کارفرمایان برای فشار به کارگر، قرارداد سفید امضا از او گرفته و هیچ تعهدی را عملیاتی نمی‌کنند.

اینها افرادی هستند که بیمه در سرفصل زندگی کاری‌شان جایی ندارد و قبل از داشتن بیمه باید از گزینه‌ای با عنوان شانس برخوردار باشند تا اول کار و بعد بیمه، داشته باشند. کارگرانی که هستند، اما انگار نیستند! کارگران فصلی، کارگران بازنشسته با مقرری ناچیز، زنان سرپرست خانوار، دختران و پسران جوان بازاریاب، کودکان کار و گروهی دیگر که شاید در این زمره قرار گیرند و در این فهرست نامشان نیست.

در این حال و احوال آن‌وقت عده‌ای از کارگران هم هستند که اصلاً حقوق نمی‌گیرند. یعنی چهار یا پنج ماه یا بیشتر بدون حقوق زندگی‌شان را نه که می‌گذرانند، بلکه به سختی به دوش می‌کشند تا حقوقی برایشان واریز شود که نمی‌شود. در همان حال دهان به اعتراض باز می‌کنند و برخوردهایی می‌بینند که هر روز بیشتر آن‌ها را عصبانی و دلزده می‌کند. قرار بود مجلس با دست‌ها و شانه‌های دردمند و بی‌پناه کارگران مهربان‌تر باشد. اما چنین چیزی نیست. صندوق‌های کارگران و معلمان هر روز خالی‌تر

گوشه خلوت میدان نشسته‌اند. سوز سرمای روزهای پایانی پاییز، چین و چروک صورتشان را بیشتر به چشم می‌آورد. وارد جمع‌شان که می‌شوم به خیال اینکه کاری برایشان دارم دوره‌ام می‌کنند و وقتی می‌فهمند خبری از کار نیست پراکنده می‌شوند.

مردی میان سال که هنوز کنارم ایستاده می‌گوید: «به خاطر ترس از انتقال بیماری، دیگر کسی کمک ما را برای جابجایی اثاث منزل یا تمیزکاری خانه هم نمی‌خواهد، حتی راننده‌های نیشان هم برای خالی کردن شن و سیمان دیگر صدایمان نمی‌کنند. انگار کرونا نمی‌خواهد دست از سر زندگی مان بردارد.»

سیگاری روشن می‌کند و بعد از پک عمیقی که گونه‌های چال افتاده‌اش را عمیق‌تر می‌کند می‌گوید: «تا قبل از همه‌گیری تو یک شرکت رنگ‌سازی کارگر بودم. هرچند پیمانکاری بودم ولی با دستمزدی که می‌گرفتم حداقل خجالت زن و بچه را نمی‌کشیدم. خدا لعنت کنه این ترامپ و کرونا را با هم. اون یکی تحریم کرد و این یکی مملکت را تعطیل کرد تا کارفرما هم به خاطر ضرر و زیان ما را اخراج کند. از اون موقع تا الان شدم کارگر فصلی.»

او یکی از هزاران نمونه مشتت از خروار در شرایط کنونی بازار کار ایران است. کرونا موقعی همه گیر شد که مشکلات گذشته کارگران پابرجا بود و دغدغه‌های زیادی دامن‌گیر جامعه‌ی کارگری کشور بود، حقوق‌های معوقه خود را همچنان دریافت نکرده بودند و سیاست قرارداد موقت از سوی بسیاری از کارفرماها همچنان ادامه داشته و تاکنون به هیچ سامانی نرسیده است.

این داستان پرغصه کارگران ساده و پرتلاشی است که در این شرایط کرونایی با خوابیدن کارها، از حداقل‌ها نیز برخوردار نیستند، نه بیمه‌ای دارند و نه اسمشان جایی ثبت شده است.



چشم‌ها را باید شست



محمد امامی

مضعف برخوردار شوند تا بتوانند از حقوقی که برای نوع انسان مقرر شده، برخوردار شوند هر چند این مراقبت ویژه و خاص نباید به نحوی اعمال شود که باعث انزوای آنان از جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنند، بشود؛ بلکه باید در محیط طبیعی خانواده و به شکل عادی پرورش یابند تا آسان‌تر به کمبودهای ناشی از وضعیت جسمی و روانی خود عادت کنند.

نتیجه طبیعی مشارکت دادن معلولان در زندگی سیاسی و عمومی هر جامعه برابر ماده ۲۹ کنوانسیون حقوق افراد دارای معلولیت، این است که آن‌ها اعم از ناتوانان جسمی یا ذهنی احساس خواهند کرد که در تصمیم‌گیری‌های سرنوشت‌ساز جامعه همراه با سایر افراد به طور برابر شریکند و چه دستاوردی بزرگ‌تر از این که همه افراد جامعه در فرآیند تکاملی جامعه مشارکت داشته باشند.

مشارکت کامل در جامعه، برابری فرصت‌ها و مناسب‌سازی محیط اجتماعی برای معلولان، سه مقوله عمده‌ای به حساب می‌آیند که در رابطه با این گروه باید مورد توجه قرار گیرند. در نتیجه، حمایت از حقوق کودکان معلول نیز در نهایت به بالا رفتن معیارهای حقوقی آن‌ها منجر خواهد شد. نکته پایانی اینکه در این ایام سخت که هنوز درگیر بحران کرونا هستیم باید «همه با هم» بکوشیم و نگاهمان را عوض کنیم تا همراه و یاریگر افراد دارای معلولیت برای مواجهه با اثرات این ویروس منحوس باشیم و اقدامات مؤثری برای فراگیرتر کردن ادای حقوق معلولین به عمل آوریم. این مهم امکان‌پذیر نخواهد بود مگر آنکه چشم‌هایمان را بشویم و جور دیگری به مقوله کمک به معلولین نگاه کنیم. باید باور کنیم که «مسئول حقیقی کمک به معلولان فقط سازمان بهزیستی نیست بلکه همه مردم، بخش‌های دولتی، غیردولتی و سازمان‌های انقلابی هستند که باید در این موضوع مهم یاری رسان یکدیگر و جامعه معلولین و خانواده‌های آنها باشند.

حقوق افراد دارای معلولیت، ارتقای حمایت و تضمین بهره‌مندی برابر و کامل افراد دارای معلولیت از کلیه حقوق بشر و آزادی‌های بنیادین و ارتقای احترام نسبت به منزلت ذاتی آن‌ها از ضروریات قانونی است. افراد دارای معلولیت، شامل کسانی می‌شوند که دارای نواقص طولانی مدت فیزیکی، ذهنی، فکری یا حسی هستند که در تعامل با موانع گوناگون امکان دارد مشارکت کامل و موثر آنان در شرایط برابر با دیگران در جامعه متوقف شود.

در قانون جامع حمایت از معلولان مصوب ۱۳۸۳ مواردی راجع به تعریف معلولیت، مناسب‌سازی محیط اشتغال، حمل و نقل و ورزش، بیمه درمانی و تأمین خدمات و وسایل کمک توانبخشی، مراکز نگهداری و توانبخشی، تحصیل و مسکن، نظام وظیفه و مسائل حقوقی و وظایف صدا و سیما در قبال معلولان را ملاحظه می‌کنیم که پیش پای همه این مواد و موضوعات خوب و ضروری، مانعی به نام ماده ۱۶ و مشکل تأمین اعتبار خودنمایی می‌کند.

همچنین از چالش‌های قانون مذکور، خلأ پیش‌بینی یک نهاد عالی نظارتی در قانون بود. از سویی طی این سال‌ها شرایط محیطی و زمینه‌های اجرایی این قانون به نحوی تغییر کرد که برخی از مواد، موضوعیت یا زمینه‌های اجرایی خود را از دست دادند؛ به عنوان مثال در بند «و» ماده ۷ قانون حمایت از حقوق معلولان اشاره‌ای به الزام دستگاه‌ها به اختصاص ۶۰ درصد از پست‌های سازمانی «تلفنچی» به نابینایان، کم‌بینایان و معلولان جسمی حرکتی شده بود که با روند خصوصی‌سازی و برون‌سپاری این‌گونه مشاغل به بخش خصوصی، زمینه اجرای این بخش از قانون از بین رفت.

معلولان به دلیل وضعیت جسمی و روحی خاص خود احتیاج به مراقبت ویژه دارند و کودکان معلول به علت سن کمی که دارند، بدون مساعدت دیگران قادر به رفع حواجی خود نبوده و همچنین نیازهای ویژه خود را دارند که صرف معلول بودن‌شان باعث می‌شود از کمک و صیانتی

زندگی در کنار یک معلول دشوار است. نادره می‌گوید: «برادرم با ما در یک خانه زندگی می‌کند. برادرم ۴۰ ساله است. معلولیت صد درصدی دارد. چهارماه است که در بستر افتاده. به بهزیستی رفتم. گفتم مشکل مالی دارم. گفتند بودجه‌ای از بهزیستی برایمان نیامده. برادرم و دخترم تحت پوشش بهزیستی هستند. بهزیستی ماهانه کمتر از ۲۰۰ هزار تومان به هر کدامشان می‌دهد. مگر معلول فقط اینقدر خرج دارد؟» نگهداری معلول، شرایط خاص خود را دارد. همین دیشب تا صبح جیغ کشید و نخوابید.

شاید هرگز نتوانیم زندگی سخت معلولان را درک کنیم. هر چه هم تقلا کنیم که خود را جای آنان بگذاریم و یا با خانواده مهربان‌شان هم‌ذات‌پنداری کنیم هرگز نخواهیم توانست ذره‌ای از زجر و سختی آنان را بچشیم. معلولان به عنوان یکی از بزرگ‌ترین اقلیت‌ها که جمعیتی بالغ بر یک دهم جمعیت جهان و حدود ۲ درصد تا ۱۱ درصد مردم ایران (با توجه به تعاریف گوناگون معلولیت و تعدد و پراکندگی مراکز اعلام‌کننده آمار) را تشکیل می‌دهند، در اکثر موارد از روی ناچاری به فقر، بیکاری و انزوای اجتماعی تن در داده‌اند.

بیشتر افراد دارای ناتوانی و معلولیت از آموزش، مسکن، ایاب و ذهاب، اشتغال و دسترسی به اطلاعات و زندگی اجتماعی مناسب بی بهره‌اند. بسیاری از آنها حتی از اقدام برای دستیابی به حقوق اساسی اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی خود دور نگه داشته شده‌اند و این بی‌عدالتی به وسیله کلیشه‌ها، نگرش‌ها و تبعیض‌های ناروا که افراد دارای ناتوانی را وابسته و نیازمند به مراقبت می‌داند، تقویت و فراگیر شده است. در حالی که این افراد حق داشتن زندگی همانند دیگران را دارند.

متعاقب رشد جمعیت جهان، تعداد افراد دارای معلولیت نیز افزایش مستمر داشته است. جنگ و سایر اشکال خشونت، عدم کفایت مراقبت‌های بهداشتی، سوانح طبیعی و اقسام مختلف بیماری‌ها از عوامل افزایش تعداد این افراد است. طبق ماده یک کنوانسیون

گفت و گو با سمیه ساریخانی معلول پیکر تراش :

پیوندی با عشق به توانایی

ها خرج زندگیش را درمی آورد. زندگی جدیدش از ۱۹ سال پیش شروع شده، وقتی که تا یک قدمی برنده شدن در مسابقات دو میدانی مدرسه بوده، اما یکدفعه پایش می شکند و این شکستگی عادی نبوده، همان جا بوده که استخوان در گوشت فرو می رود و این آغاز ماجرای بوده که او برای همیشه پای چپش را از دست بدهد. همان موقع پزشکان متوجه می شوند که سرطان مغز استخوان پیشرفته، به پایش زده و پدرش باید یا او یا قطع پای او را انتخاب کند. قطع عضوی که تا بالای زانو باعث شد او برای همیشه عصا به دست شود، اما نه روحیه اش را و نه امید به زندگی بهتر را از دست داده.

از اینکه معلول است، اصلا ناراحت نیست خودش می گوید: اتفاقا خیلی هم خوشحالم. احساس می کنم پیش خدا رو سفیدم. خدا من را خیلی دوست دارد. محال است از او چیزی بخواهم و ندهد. وقتی می دانم خدا وجود دارد و پناه من است، چرا امیدوار نباشم؟ حالا دو تا بچه دارم و زندگی خوبی هم دارم با مردی ازدواج کردم که دوستش دارم و بچه هایی که یک دنیا برایم ارزش دارند.

معلولیت شاید سخت باشد، اما محدودیت نیست، این موضوعی است که در خانه کوچک خیابان فروغی، به خوبی نمایان است. آنجا که ناتوانی معنایی ندارد. وقتی از راهروی خانه بالا می روی، به عینه می توانی شاهد توانایی بدون مرزی باشی که در خانه کوچک مجید و سمیه، تمام قد پیداست. اینجا فاصله ای است که بین توانایی و ناتوانی مرز می گذارد. سمیه زن جوانی است که با وجود اینکه یک پایش را از دست داده، اما برای خودش دنیای دیگری ساخته و اکنون به عنوان یک کارآفرین برتر تواناییهایش را به رخ می کشد.

۳۴ ساله است، در شهر اراک به دنیا آمده و اکنون ساکن اصفهان است، سه برادر و یک خواهر دارد و چهارمین فرزند خانواده است. از همان ابتدا که وارد خانه اش می شوی، پیکر تراشی هایش نظرت را جلب می کند. شمایل دو آهو که رخ به رخ هم روی چوب مرده تراشیده شده اند و حالا زنده تر و زیباتر از چیزی است که می توانستی تخیل کنی. به قول خودش حدود ۹ سالی است که به شکل حرفه ای این کار را دنبال می کند و با فروش آن





همسرم و خانواده اش شرایط من را پذیرفتند. همسرم ۱۵ سال از من بزرگتر است ولی به خوبی تفاهم داریم و همیشه عشق است که زندگی ما را پایدار نگه داشته است.

روزهای تلخ و دردناک زندگی اش زیاد است، اما توانسته با قدرت از پس مشکلات برآید و امروز یک معلول موفق برای خود و جامعه اش باشد

از اتفاق خوب زندگی ات بگو؟

از شیرینی های زندگی من، ورود همسرم به زندگی ام بود، او مردی بسیار مهربان و با درکی بالا است و مهم ترین دلیل پیوند ما همانطور که قبلا هم گفتم، عشقی است که بین ما جریان دارد و حالا فکر می کنم که بسیار خوشبختم و با دو فرزندم و همسرم زندگی خوبی دارم.

بیگاری را دوست نداشتم

کارآفرینی، یکی دیگر از برنامه های زندگی من بوده است و در این زمینه نیز موفق شدم تجربه های خوبی را کسب کنم، طوری که با صنایع دستی و ساخت زیورآلات توانستم به عنوان کارآفرین برتر شناخته شوم و حتی به دیگران هم آموزش بدهم. به نظر من این همه موهبت را از طرف خدا دارم و معتقدم که باید آنقدر قوی باشیم که دیدگاه های مثبت را از دست ندهیم و آن را مشوق برنامه های آینده خود قرار دهیم.

برگردیم به عقب اگر یا داشتی، اما این زندگی را پیدا نمی کردی خوشحال تر بودی؟

نه باز هم زندگی ما را انتخاب می کردم و احساس می کنم که اگر می خواستم بین پایم و سرنوشتم یکی را انتخاب کنم، زندگی اکنونم را انتخاب می کردم.

از سختی های زندگی هرگز نترسیده و می گوید: هیچوقت، نمی خواستم دستم جلوی کسی دراز باشد، برای همین فکر کردم که چه کاری می توانم با دست هایم انجام دهم. با این کار کمی آشنایی قبلی داشتم و شروع کردم بدون اینکه کلاس آموزشی رفته باشم.

اعتقاد دارد که در زندگی مشترک خیلی از این محدودیت ها به چشم نمی آید و برای هر دو نفر فرصتی برای تجربه های تازه است. او با اینکه از ابتدا با معلولیت جسمی به دنیا نیامده، اما با توانایی هایش توانسته اشتغال کوچکی ایجاد کند. به نظرش خیلی چیزها سخت است، ولی این سختی ها اگر قوی باشی می گذرد.

امیرمهدی ۵ ساله و آرمیتا ۲ ساله حاصل زندگی اوست که در کنارش توانسته انواع کارهای هنری از کار روی شیشه و ویترای گرفته تا کار روی چوب و خیلی چیزهای دیگر که جذابیت خودشان را دارند. گویا اینهمه توانایی در ذهنت هنوز نمی گنجد.

برای ازدواج مشکلی نداشتی؟

ما در یک سفر زیارتی باهم آشنا شدیم و از همان اول



روایت معامله هایی که تا ۶۰ میلیون آب می خورد



مادران

اجاره ای



دریا قدرتی پور

جلوی کلینیک... «سمیه» تصمیمش را گرفته، دو ساعت قبل با یک دلال صحبت کرده و حالا فقط ۹ ماه مادر می شود، بدون اینکه مادری کند.

چنین توی موج های دستگاه سونوگرافی نقطه سفیدی است توی سیاهی ها که نشان می دهد سالم است. نقطه ای که بالا و پایین می رود، تاب می خورد و گاهی بی حرکت می ماند. مثل شبیحی که گاهی هست و گاهی نیست. نرخ سمیه ۲۷ ساله ۴۰ میلیون با کلی چانه زنی است. برای هر ماه هم مقرر شده که یکی دو میلیون بر حسب هزینه ها پرداخت شود. او حالا در فاصله دوری از مادر شدن و مطلقه بودن برای هزینه های زندگیش می جنگد. روایت سمیه از خیلی وقت پیش شروع شده از دو سال پیش که

او مانده و یک خانه اجاره ای، دو کیلومتر آنطرف تر شهر. حالا او قرار است در یک خانه شیک نوساز زندگی کند و سهم ناچیز مادریش را با ۹ ماه بارداری به ختم برساند، با لهجه روستایی می گوید: خرج زیاد است. این کار هم ثواب داره. نه خلافه شرعه نه خلاف عرفه. اتاقک اجاره ای حاشیه شهر را به صاحبخانه پس می دهد تا بعد از ۹ ماه بتواند خانه ای در مرکز شهر دست و پا کند. سمیه اسم بچه را هم برای دل خودش انتخاب کرده تا بچه نداشته اش را با یک اسم به خاطره ذهنش بسپارد. روایت نرگس اما چیز دیگری است: این آخرین امید نرگس است که بتواند خط پایانی بر ناباروریش باشد. یکی از آخرین امیدهای درمان او که بدون دلالت

رقم نمی خورد به این خاطر که ممکن است، فرد معامله کننده معتاد از آب دربیاید یا خلافکار باشد و غیره. وجود دلالتان به نظر او مهر تاییدی است بر سالم بودن کسی که می خواهد، رحم اجاره بدهد.

در این بازار، اما رقم ها مختلف است و دلالتان، این وسط سهم خودشان را دارند. عددها از ۴۰ میلیون تومان شروع می شود تا می رسد، به ۶۰ میلیون تومان و حتی بیشتر. رقم هایی که در این تجارت پایاپای بستگی به سن افراد دارد. البته اگر این معامله با ثبت نام در مرکز باروری و ناباروری اتفاق بیافتد، با نصف قیمت تمام خواهد شد، یعنی بین ۲۰ تا ۲۳ میلیون تومان؛ اما مشکل اینجاست که زنانی که می خواهند رحمشان را اجاره

بدهند، ترجیح می دهند که با مبلغ بیشتری این کار را بر عهده بگیرند و آنهایی که عجله دارند، باید بیرون از این مرکز و در فضاهای مجازی یا کانال های اینستاگرامی توسط دلالتان به دنبال مادران اجاره ای بگردند.

توافقات، اما در محضر بسته می شود تا مهر تاییدی برای کاری قانونی باشد و تا پایان دوران حاملگی ادامه یابد و پس از اینکه بچه سالمی متولد شد، بدون هیچ مشکلی مادر اجاره ای چک به روزش را بگیرد و برود و دیگر نام و نشانی از او پیدا نشود.

مادرانی که معمولاً بین ۸۰ تا ۹۰ درصدشان از طبقات پایین جامعه هستند و به این علت دشواری بارداری را می پذیرند که کسب درآمد کنند.



الته در این میان برخی از زنان معتاد هم هستند که با نیت سودجویانه وارد این معامله ها می شوند و قصدشان در آوردن پول موادشان است. حلقه های مفقوده ای که به گفته منصوره پژمان منش، جراح و متخصص زنان و زایمان و فوق تخصص ناباروری و آی وی اف اصفهان به خاطر نبود قوانین ساماندهی شده پدید می آید تا کسانی را وارد معامله های میلیونی کند که صلاحیت این کار را ندارند. به گفته دکتر پژمان منش اگر این موضوع به صورت قانونی و ساماندهی شده پیش برود، می تواند امیدهای زیادی را به زندگی هایی که فاقد فرزند هستند برگرداند، به این خاطر که این موضوع یکی از آخرین امیدهای درمان برای خانم های

نابارور است.

به گفته این پزشک جای خالی قوانین باعث می شود که کسانی که صلاحیت علمی ندارند، وارد معامله ای شوند که سود بیشتری عایدشان می کند و به این خاطر که هنوز سامانه ثبت اطلاعات وجود ندارد، با مشکلات جدی روبرو خواهیم شد. اکنون از میان هر ۵ زوج یک نفر نابارور بوده و همین موضوع پای سودجویان به این بازار پر مخاطب را باز کرده است. بازاری که برای الهام ۳۰ ساله چندان خوشایند نیست. او ۵ ماهه باردار است و هر وقت که جنین توی شکمش تکان می خورد، شب و روز از او گرفته می شود. خیره می شود به صندلی های فلزی روبروی اتاق سونوگرافی و می گوید: «دوستش دارم، اما

نمی‌توانم نگاهش دارم». الهام برای بچه ای که در شکمش دارد تا اکنون حدود ۲۵ میلیون پول گرفته و مبالغ بعدی منحصر به سالم بودن بچه بعد از ۹ ماه و به دنیا آمدن بچه است. می گوید: نمی داند بعد از به دنیا آمدن این بچه و دلنگیهایش چکار باید بکند. همان موضوعی که دکتر اشتری، روان شناس از آن با نام افسردگی پس از زایمان نام می برد. مادران اجاره ای بعد از به دنیا آوردن بچه ها به این خاطر که اصلا اجازه دیدن بچه را ندارند، حتی اگر با بی عاطفگی و تنها به درد نان این کار را انجام بدهند، اما بعد از دوران حاملگی به این خاطر که هورمون های خاصی در بدن مادر ترشح می شود، این امکان وجود دارد که آسیب های روانی زیادی

بینند و حتی اقدام به خودکشی کنند.

در این توافق، هر سه طرف برنده‌اند، مشروط به اینکه متقاضی اصلی توافق، (زوج نابارور) دارای تمکن مالی باشد.

این وسط «مادر میانجی» سهمش را می‌گیرد، دلال هم به نان و نوایی می‌رسد.

بازار مکاره ای که حالا در اینستاگرام و تلگرام جای پای خود را به خوبی، برای زنانی که یا تخمک می‌فروشند یا رحم اجاره می‌دهند یا ازدواج موقت می‌کنند، باز کرده تا باردار شوند و بعد از ۹ ماه بچه را به خانواده در آرزوی بچه بدهند و خداحافظی کنند.

زنانی که بیش از ۹۰ درصدشان از طبقه محروم هستند و رنجی را به بهای پول تحمل می کنند.

ما به اندازه داستان های هزار و یک شب معجزه دیدیم



درب قدرتی پور

یک در طوسی رنگ، مرز بین بیرون و درون بخش کرونا، یکی از بیمارستان های اصفهان است، صندلی های فلزی اینجا، شاهدان خوبی هستند. شاهدانی که منتظران بسیاری را دیده اند، از سه دقیقه پیش که در باز شده و پرستاران سراسیمه به درون بخش CCU رفته اند، عقربه ها کندتر می گذرد. صدای بوق بریده بریده دستگاه ها، تنها صدایی است که می آید و رنگ زندگی در پشت دریچه ها را گوشزد می کند. عقربه ها، اما به کندی می گذرند. برای مادران برای پدران، برای خواهرها و برادرها، زن ها و مردهایی که پشت درها از ترس کرونا جرات نمی کنند داخل شوند و فقط منتظرند. هراسی از رفتن و نماندن، اما این لحظه شماری ها برای پرستاران معنای دیگری دارد. کسانی که به سلول های بیماران زندانی کرونا پشت درهای بسته سر می زنند و تنها ملاقات کنندگانی هستند که در راهروها راه می روند و جانشان را گذاشته اند کف دستشان .

مرضیه رجب روشن، با ۲۸ سال سابقه پرستاری است که بیماران نامش را ملاقات کننده گذاشته اند. توی اتاق های سفیدی که هر کدام نقش سلولی را برای دو یا سه بیمار کرونایی ایفا می کنند، او و دیگر همکارانش ترس را گذاشته اند کنار و مثل مادری که از کودکش محافظت می کند، بیماران را تر و خشک می کنند؛ چشم های خسته مرضیه زیر ماسک سفید جراحی خیلی چیزها برای گفتن دارد: «اوایل خیلی می ترسیدیم، با ویروس ناشناخته ای روبرو شده بودیم که نمی دانستیم با آن چه کار کنیم، همکار و بیمارانمان بودند که جلوی چشممان پرپر می شدند، هر بار که دستگاه ها را از بیماران جدا می کردیم و مرگی دوباره را می دیدیم افسرده و نگران از مرگ بعدی بودیم؛ اما باز در خط مقدم جبهه ایی بودیم که بازگشتی نداشت، چون متعهد شده بودیم که بمانیم و ماندیم. بین برزخ مرگ بعضی ها و زندگی دوباره خیلی های دیگر، ما شاهدان همیشگی بودیم. وقتی شب می شد بدتر بود. بیمارها توی اتاق ها زندانی بودند و انگار راهروها، بیابانی بی آب و علفی می شد که رنگ زندگی نداشتند و شاید تنها موضوعی که می توانست ما را آرامش دهد، لبخند از سر حزن بیمارانی بود که کمی دردشان ساکت می شد. اتاق های ایزوله اما از جمعیت زندانیان کرونا کم نمی شد و هر روز به لیست بدحالان اضافه تر می شد. لحظه های غریبی بود. یک چشممان اشک بود و یک چشممان شادی .

کمی مکث می کند و نقب می زند به ته مانده خاطرات خوبی که برایش مانده است: «بهترین خاطره ام در مورد پسر جوانی بود که کرونا داشت و وقتی به بیمارستان آمد؛ امید زنده ماندنش را از دست داده بود، هر روز با نفس تنگی و مشکلات دیگر دست و پنجه نرم می کرد و هر روز به ما می گفت که دعایش کنیم.» «دعای اختصاصی» .

می گفت: من یک نفر را دوست دارم، می خواهم ازدواج کنم. می خواهم پدر بشوم بچه ام را بگیرم بغل. این ها را می گفت و تمام قد گریه می کرد و بین حق هق هایش از روزهای ندیدن رویاهایش نام می برد. هر بار که ما را می دید؛ می گفت: می خواهم دختر مورد علاقه ام را ملاقات کنم، هر کارکردیم دختر نیامد که حتی از پشت شیشه او را ببیند. ترس نگذاشته بود که بیاید. ترس از ویروس، حتی روی عشق و دوست داشتن پرده کشیده بود. حالا تنها ملاقات کنندگان او پرستارانی بودند که یک آن او را تنها نمی گذاشتند و مدام به او روحیه می دادند، چند روز گذشته بود، اما او خیال بهتر شدن نداشت، نشسته بود که ببیند کی می میرد، از همه اقوام و فامیل هایش حلالیت می طلبید و امیدی نداشت، اما پرستارها ناامید نمی شدند. شاید روز ۲۴ یا ۲۵ بود که رفته رفته حالش بهتر شد و ما کم کم اثرات بهتر شدن را در او دیدیم. لحظات خاص و ممتدی سپری می شد؛ همه به زندگی دوباره ای که عاید پسر جوان شده بود لبخند می زدیم و گویا اصلا دوست نداشتیم که این ثانیه های قشنگ تمام شود، به محض اینکه بهتر شد همه پرستارها را جمع کرد، با موبایلش یک آهنگ شاد گذاشت و رقصید و بعد از آن از بیمارستان رفت. شاید کمتر از یک هفته بعد بود که به ما گفتند، جشنی کنار در ورودی بیمارستان داریم. همان جوان بود که این بار با یک گروه ارکستر و یک وانت بار گل آمده بود ولی این بار کمی فرق داشت؛ برعکس شده بود و او حالا جلوی پرستاران خم می شد و به پای کسانی افتاده بود که زندگیش را نجات داده بودند. زندگی که هر بار در بیمارستان می دیدیم. معجزه هایی که بین ناامیدی و امید موج می زد.

توی راهرو بیمارستان، علی، پرستار دیگری است که بقچه خاطراتش پر شده از بیم و امیدهای روزهای کرونا: «خیلی ها خواب نداشتند، می ترسیدند که بخوابند و دیگر هیچوقت بیدار نشوند. این مواقع برای بیمارها آهنگ های آرام می گذاشتیم یا اگر فرصتی می شد، برایشان چند سطر کتاب می خواندیم». همه چیز مثل یک کابوس بود که در فضا پرسه می زد و تنها چیزی که آرامش بخش لحظه های تلخ بود، دیدن چشم های امیدوار بیمارانی بود که ما را از پشت آن همه لباس و تجهیزات محافظتی استقبال می کردند. استقبالی که از خط مقدم بیمارستان و از یک خط ممتد قرمز شروع می شود، خط قرمزی که تنها دکترها و پرستارها می توانند از آن عبور کنند و جنگی تن به تن میان مرگ و زندگی داشته باشند. خیلی هایشان وقتی رفته اند آن طرف خط دیگر برگشته اند. خیلی هایشان از خیلی وقت پیش خانه نرفته اند و این در حالی است که طبق قانون، هر پرستار بخش مراقبت های ویژه، باید در طول ماه، ۲۵ شیفت هفت یا ۱۲ ساعته، معادل ۱۵۰ ساعت کار کند، اما عشق نگذاشته که این عددها برایشان ملموس شود. خیلی هایشان مانده اند که باشند در شیفت های بدون وقفه برای بخش هایی که از بیماران یک آن خالی نمی شود. برای چشم انتظارهایی مانده اند در حالی که خودشان کلی چشم به راهی دارند.

حمیده مرادی، پرستار دیگری است که این روزها را با پوست و گوشتش لمس کرده: «خیلی هایمان خانه نرفتیم. خیلی هایمان مریض شدیم و خیلی از مریض ها کنار ما دچار ترس از مرگ شده بودند و ما به آنها دلداری می دادیم. حجم مراجعات زیاد بود و سردخانه ها شلوغ.

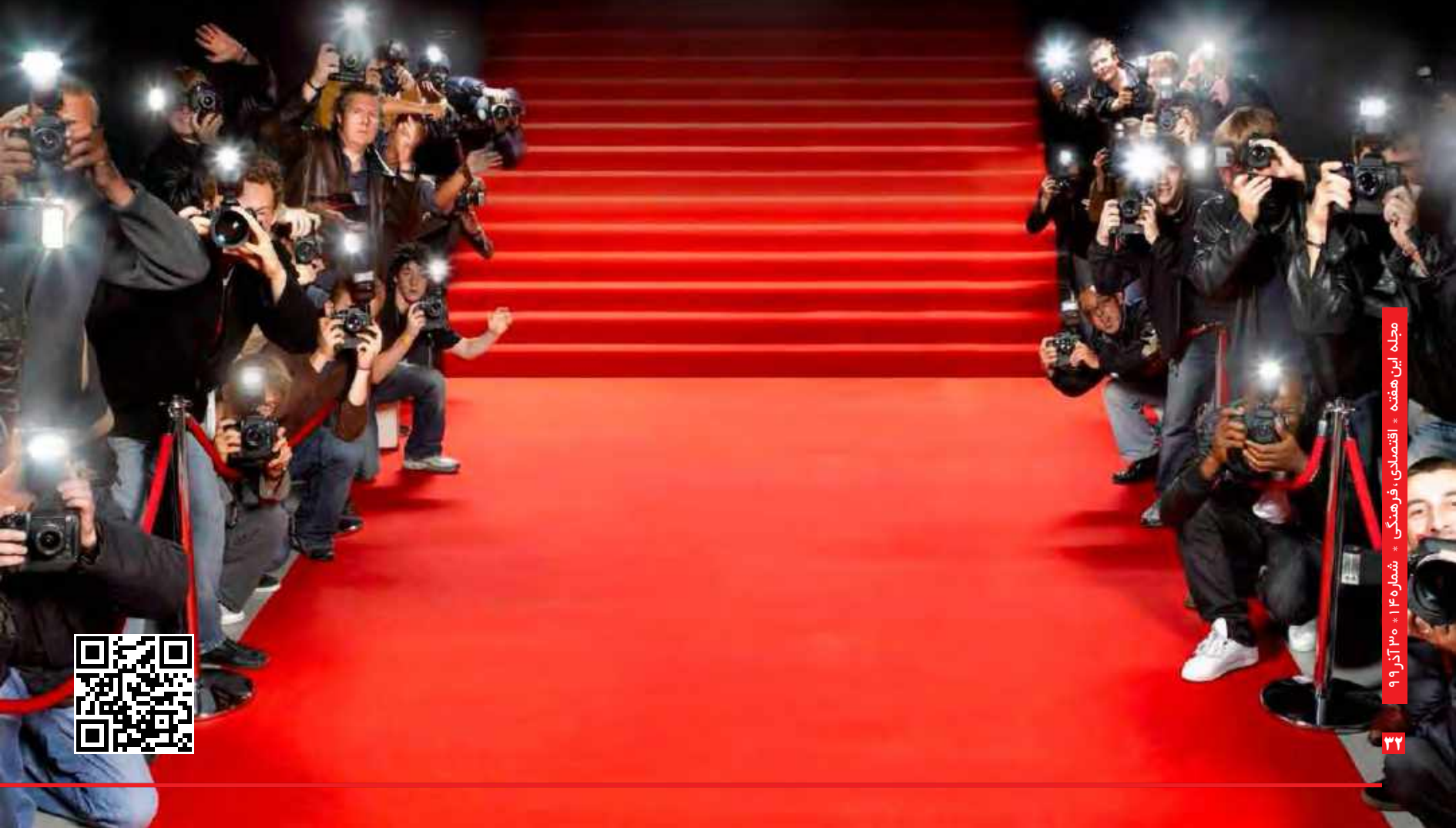
دوست ندارم بگویم حتی سرامیک های کف سردخانه دیگر پیدا نبود. مرگ بود که پرسه می زد و امان نمی داد؛ گاهی یک جوان بیست و چند ساله تسلیم می شد و گاهی یک پیرمرد ۹۵ ساله که همه فامیلهایش از ماندنش دلسرد شده بودند زنده می ماند. ما معجزه دیدیم معجزه روزهای اوج و فرود کرونا بیم و تنهایی و ترس ما به اندازه داستان های هزار و یک شب شهرزاد قصه گو می توانیم برایتان از معجزه ها بگوییم ...

محبوبیت پوشالی در سایه ولع سلبریتی شدن

بُکش و مشهورم کن

دریا قدرتی پور

آدمی نیاز به دوست داشتن و دوست داشته شدن دارد؛ نیاز به توجه و دریافت توجه و آن چه حس رضایت کامل ناشی از محبوبیت را در وی بیدار می کند شهرت است؛ دیده شدن، تشویق شدن و مورد تقلید قرار گرفتن جمع کثیری از مخاطبان. من نیز از این قاعده انسانی مستثنی نبوده ام، اما شاید حس متفاوتی از پذیرش را برای خود معنا کرده ام. پذیرش نه بر مبنای شهرت و محبوبیت و به نوعی ستاره شدن، پذیرش به معنای جریان سازی و تأثیرگذار بودن در حوزه ای که در آن قلم می زنم و می خوانم؛ یا به عبارتی، جایگاهی که از ایستادن در آن احساس رضامندی از وجود خود داشته باشم. مونا اسدیان، استاد دانشگاه و دکتری علوم ارتباطات از دانشگاه علامه طباطبائی تهران و خالق نوشتارهایی در زمینه هویت در فضای مجازی معتقد است: تأثیرگذاری همیشه به معنای میل به ستاره شدن نیست، گاهی فراتر از دیده شدن و مورد توجه قرار گرفتن حرکت می کند، چرا که جایی است ورای باورهای تجمل گرایانه؛ مبتنی بر تفکری ریشه دار است که خواهان پر کردن خلاء های اندیشه ورزی است و نه مصرف گرایی جامعه مدرن. شاید در جهان امروز، بیشتر نیاز به ستاره شدن در دنیای خود داریم تا ستاره ای محو باشیم در دنیای دیگران. با این جامعه شناس به گفت و گو نشستیم تا از ولع سلبریتی شدن در جامعه امروز بگویم.



آیا رسانه‌ها در ظهور سلبریتی‌ها نقش پررنگی دارند؟

بله دقیقاً، در واقع سلبریتی‌ها محبوبیت و شهرت خود را مدیون رسانه‌ها هستند. این افراد برای این که موج توجه مخاطب را دریافت کنند و در مقابل، تأثیرگذار هم باشند، نیازمند ابزار ارتباطی واسطی هستند که آن‌ها را به مخاطب معرفی کند.

در دنیای معاصر این ابزارهای واسط، رسانه‌ها هستند و شاید بهتر است این طور بگوییم که این رسانه‌ها هستند که سلبریتی‌سازی می‌کنند. در واقع یکی از ویژگی‌های رسانه، چهره‌سازی و ایجاد شهرت است که در دیده شدن بسیار ریشه دارد. برای مثال، زمانی که سبک زندگی یک فرد به دفعات بالا در رسانه نمایش داده شود و یا به صورت مداوم درباره او صحبت شود، روند سلبریتی شدن فرد تسریع خواهد شد.

آیا میل به ستاره شدن نوعی نیاز به توجه طلبی طبیعی است؟

در جامعه مصرفی امروز، طیف‌های مختلفی از سلبریتی‌ها روی کار آمده‌اند که از لحاظ میزان محبوبیت و درجه تأثیرگذاری متفاوت‌اند. آن چه که مسلم است، هر انسانی نیازمند توجه و محبوبیت است. ذات انسان، تحسین و دیده شدن را می‌طلبد. این در حالی است که در جامعه امروز با توجه به تغییر سلیقه مردم و سبک زندگی آن‌ها همراه با روی کار آمدن ابزار رسانه‌ای جدید مثل شبکه‌های اجتماعی، نیاز به توجه طلبی برای بسیاری از افراد، تغییر مسیر داده است.

این طیف در شبکه‌های اجتماعی نظیر اینستاگرام، ابعاد مختلف زندگی شخصی و اجتماعی خود را به تصویر می‌کشند و به دنبال جذب مخاطب پیش‌تر و گاهی کسب درآمد ناشی از تبلیغات از طریق همین جذب مخاطب هستند. نیاز به توجه طلبی در چنین شرایطی زاییده مصرف‌گرایی، تجمل‌طلبی و کسب درآمد است و نه صرفاً کسب محبوبیت. این افراد، خرده سلبریتی‌هایی (micro-celebrity) هستند که رسانه را ابزار ستاره‌سازی کرده‌اند.

فضای مجازی و اینستاگرام هم به نوعی رسانه مجازی تلقی می‌شود. این عطش لایک شدن و ستاره شدن در فضای مجازی از کجا نشأت می‌گیرد؟

یکی از ویژگی‌های جامعه مدرن، افزایش ارتباطات انسانی در عین تغییر سبک زندگی

و تمیزه شدن جامعه است. این که افراد در دنیای مدرن امروز به دلیل تغییر ساختارهای اجتماعی سنتی، بیشتر ویژگی‌های فردگرایانه دارند. بنابراین میل به پذیرش از جانب اطرافیان و دریافت تأیید از دیگران اهمیت بیش‌تری پیدا می‌کند. انسان جامعه امروز، انسانی است که به واسطه دسترسی به شبکه‌های اجتماعی، قادر به برقراری ارتباطات بی‌پایان است، اما در عین حال ویژگی‌های جامعه مصرفی معاصر او را در حصار تنهایی خویش اسیر کرده است. حس تأیید شدن و پذیرش از جانب جمع منجر به کاهش احساس تنهایی از سویی و از سوی دیگر، افزایش احساس تحت تأثیر قرار دادن دیگران است. بنابراین در کنار نیاز طبیعی انسان به تأیید، شرایط ارتباطی جامعه مدرن به این نیاز دامن می‌زند و جریان‌های جدید و مسیر متفاوتی را برای پاسخ به آن ایجاد می‌کند که یکی از آن‌ها محبوب شدن در رسانه‌های اجتماعی است. اگر چه از دیدگاه خوشبینانه‌تری هم می‌توان به قضیه سلبریتی‌ها نظر داشت و آن هم ایجاد فضای دموکراتیک رسانه‌ای با روی کار آمدن شبکه‌های اجتماعی است. فضایی که دسترسی همگانی به اطلاعات و اخبار را تسهیل کرده و هر شخص، خود می‌تواند تولیدکننده محتوا باشد و گاه با به چالش کشیدن ارزش‌های مسلط جامعه، میدان قدرتی جدید را خلق کند.

آیا ستاره شدن تلاشی است برای جبران احساس خودکم‌بینی و ناایمنی؟

گاهی در میان سلبریتی‌ها افرادی دیده می‌شوند که به واسطه به نمایش گذاشتن ابعاد مختلف زندگی خود در شبکه‌های اجتماعی و رسانه‌ای کردن آن‌ها توجه عده زیادی از مخاطبان را به خود جلب می‌کنند. بی‌آن که پشتوانه اجتماعی، اقتصادی، هنری، سیاسی یا علمی خاصی داشته باشند. این افراد به دلیل به نمایش گذاشتن خود، جذب مخاطب بیشتر و ارتقای یکباره جایگاه اجتماعی خود به این کار روی می‌آورند. رسانه برای آنان حکم صفحه نمایشی را دارد که خود را در آن بروز می‌دهند و به نمایش می‌گذارند. در بسیاری موارد، کاری که برخی سلبریتی‌ها در جامعه امروز، انجام می‌دهد ایجاد حس مصرف‌گرایی بیشتر در مخاطب است، در چنین شرایطی، فرض مخاطب بر این است که می‌بایست برای به دست آوردن احساس رضایت پیش‌تر به مصرف پیش‌تر روی بیاورد، چرا که سبک زندگی سلبریتی مطابق آرزوی بسیاری

گاهی ولع ستاره شدن مانند سایر پدیده‌های اجتماعی تبدیل به نوعی مد و تب اجتماعی می‌شود. آیا شرایط اجتماعی و محیطی در این زمینه دخیل‌اند؟

نکته‌ای که باید به آن اشاره کرد، تغییر شکل ارتباطات انسانی به واسطه روی کار آمدن جامعه مصرفی و در کنار آن، سرعت بالا در ارائه خوراک رسانه‌ای است. زمانی که دسترسی به شبکه‌های ارتباطی گسترش پیدا می‌کند به تبع آن میل به ارتباط گرفتن و به نمایش گذاشتن نیز بالا می‌رود چرا که فرد، خود را در فضایی احساس می‌کند که قادر است با تحت تأثیر قرار دادن دیگران توجه آن‌ها را پیش از پیش به خود جلب کند. زمانی که در کنار تأمین جنبه‌های روانی نظیر ارتقای اعتماد به نفس، جلب توجه، تأثیرگذاری بر دیگران و پر کردن شکاف اقتصادی و اجتماعی ناشی از کمتر دیده شدن، ابعاد درآمدزایی از طریق انتشار تبلیغات نیز اهمیت می‌یابد، سلبریتی شدن نه فقط یک رؤیا که تبدیل به هدف خواهد شد.

برخی برای رفع آسیب‌پذیری و کسب اعتماد به نفس به کارهای گوناگونی دست می‌زنند که یکی از آن‌ها ستاره شدن است. آسیب‌های اجتماعی ناشی از آن چیست؟

یکی از بزرگ‌ترین آسیب‌ها، احساس عدم رضایت است. با به نمایش گذاشتن سبک زندگی‌های امروزی در شبکه‌های اجتماعی که بسیاری از آن‌ها به دور از واقعیت بوده و صرفاً تصویری است از آن چه در رسانه نشان داده می‌شود و نه آن چه در واقعیت موجود است، میزان نارضایتی افراد از شرایط حاضر افزایش پیدا می‌کند. این روند خود را به صورت‌های مختلف نشان خواهد داد که یکی از آن‌ها عطش دیده شدن است و نتیجه آن دور باطل رقابتی است که میان این افراد در جذب مخاطب اتفاق می‌افتد.

همین امر باعث می‌شود بسیاری از استانداردها و حریم‌های اجتماعی کم‌رنگ شود. پوشیدن لباس‌های نامتعارف، به نمایش گذاشتن رفتارهای دون‌شان اجتماعی، به اشتراک گذاشتن زندگی خصوصی و ... تمام این اقدامات، نشان از تلاش برای دیده شدن بهتر و برای مرزها و باورهای اجتماعی است. این فرایند، شکل سنتی شهرت و تأثیرگذاری افراد نخبه و مشهور را به چالش کشیده است و سلبریتی شدن نیازمند کنش‌هایی است که فرد به محبوبیتی پوشالی دست پیدا می‌کند، چرا که پشتوانه ذاتی برای رسیدن به شهرت را ندارد.

فرهنگی

۳۵ توسعه با تربیت انسان های توسعه یافته

۳۶ کسانی که در سینمای ایران معتاد شدند

۴۰ تورباغچه سیدی حاشیه می زاید

۴۲ توهمی به وسعت همه

۴۴ با سوادى را اشتباه تعريف کرده ایم

توسعه جامعه با تربیت انسان های توسعه یافته

محمد امامی

در دوران کنونی، ظهور دولت های مدرن در کشور های توسعه یافته و ایجاد رابطه ای بنام دولت، ملت را بعنوان یک پدیده نوین در دنیا شاهد هستیم. امروز، این رابطه به یک معادله دوسویه که یکدیگر را بشدت تحت تأثیر قرار داده و می توانند به دستاورد های شایسته در صورت تعامل درست و بهنگام، برابر رفتار دموکراتیک بیانجامد، تبدیل شده است. آنچه در این باره می تواند، اهمیت ویژه داشته باشد، موضوع سمت گیری دولت ها، بسوی دستیابی به شاخص های دوران توسعه ملی است. اما باید به این مقوله مهم، ابتدا اشاره کنم که پیش نیاز حرکت نمودن دولت ها به سمت تحقق توسعه ملی، تربیت انسان توسعه یافته در جامعه براساس همان معادله دولت، ملت است.

ویژگی های انسان توسعه یافته چیست؟

بر اساس نظر کارشناسان علوم اجتماعی، انسان توسعه یافته تلاش می کند، برابر شناخت از فرهنگ زندگی جمعی در روابط اجتماعی اش با دیگران بسیار توانمند و به اصطلاح از دانش دیپلماسی فردی بالایی برخوردار باشد. به تعبیری، انسان توسعه یافته در روابط فردی اش با دیگران دارای لبخند و چهره گشاده و به اصطلاح بسیار کاریزماتیک جذاب، می باشد. وی هرگز انرژی منفی را به دیگران با رفتار ناشایست خود، منتقل نخواهد کرد.

طبیعتاً چنین انسانی، بسیار شکیبیا و صبور و پرحوصله می باشد و انسانی است که همواره بدنبال مهرورزی و همدردی با دیگران و همیاری انسان های دیگر است و هرگز بد کسی را نخواهد خواست و آنها را آزوده خاطر نمی کند و در باره دیگران، هرگز به داوری شتابزده، روی نمی آورد.

به عقیده روانشناسان اجتماعی، انسان توسعه یافته، انسانی است که اهل معرفت است و هرگز مسایل را در چارچوب معلول ها نمی بیند، بلکه به علت ها نیز توجه می نماید و لذا مسایل را همه جانبه، نه سیاه، سفید و نه صفر و صد، بلکه خاکستری و متعادل خواهد دید. به عبارتی، انسان توسعه یافته از درک میزان بالایی برخوردار می باشد و دارای قدرت تحلیل محتوایی خوبی است.

انسان عملگرا به معنی کسی که بدنبال نتیجه است و همواره، ابتدا هزینه وفایده کرده و بادرک شرایط موجود بسیار باحوصله و گام بگام موضع گیری می کند.

یکی از ویژگی های مهم توسعه یافتگی، احترام به آرا و نظرات دیگران به عبارتی، دارای رفتار دموکراتیک می باشد. انسان توسعه یافته از فرهنگ عمومی خوبی برخوردار و برای محیط زیستش، ارزش زیادی قایل است و در پاسداشت اش از هیچ کوششی دریغ نخواهد کرد.

شخصیت توسعه یافته به تاریخ افتخارات نیاکان خود همواره عشق ورزیده و بعنوان هویت ملی اش از آن پاسداری می کند و وطن دوستی و عشق به مردم و میهن در وی نهادینه است.

از دیگر خصوصیات انسان توسعه یافته، می توان به راستگویی و درستکاری و داشتن صدق درونی اشاره نمود. چنین انسانی همیشه، عاشق نیکی و خواهان موفقیت های دیگران هست، زیرا وی باور دارد، انسان دموکرات هرگز، اسیر خودخواهی و خودشیفتگی، نخواهد شد و بدین صورت، فرهنگ شکیبایی، صبوری و همچنین نگاه مهربانانه از خصائص باارزش وی خواهد بود.

نتیجه اینکه، انسانی با چنین ویژگی های فردی از لحاظ رفتار سیاسی، بسیار عملگرا، عقلانی، دموکرات و دارای اخلاق حرفه ای و سیاسی خواهد بود.

و نهایتاً اینکه، جامعه ای که از چنین منابع انسانی توسعه یافته ای برخوردار شود، تردیدی نیست، اگر دارای حکمرانی خوب و شایسته ای نیز باشد، بسرعت و به آسانی به شاخص های دوران توسعه ملی، دست خواهد یافت.



کسانی که در سینمای ایران معتاد شدند



تهیه و تنظیم: محمد امامی

بازیگری دنیای هزار رنگ نقش‌ها است که در آن گاهی پیر می‌شوی و گاهی جوان، گاهی در نقش یک انسان موفق و خوب ظاهر می‌شوی و گاهی هم گرفتاری‌ها تو را احاطه می‌کنند. نقش‌های متفاوت زیادی در دنیای بازیگری وجود دارد که باعث ستاره شدن یک هنرمند می‌شود و تا سالهای سال، بسیاری از مردم او را با آن نقش می‌شناسند. یکی از نقش‌های متفاوت و در عین حال دشواری که برخی از بازیگران با آن دیده شده‌اند، بازی در نقش یک فرد مبتلا به اعتیاد است. بازی در نقش یک فرد مبتلا به اعتیاد، یکی از نقش‌هایی است که هنرمندان زیادی در سینمای ایران آن را ایفا کرده‌اند و توانسته‌اند چهره‌ای قابل درک از فرد مبتلا به اعتیاد را به تصویر بکشند. در مطلب زیر به صورت خلاصه داستان هنرپیشه‌های مرد و زنی که در نقش معتاد هنرنمایی کرده‌اند را به تصویر کشیده ایم.

سارا بهرامی در دارکوب

سارا بهرامی یکی از بازیگرانی است که در نقش معتاد مقابل دوربین رفت و با این نقش خوش درخشید و حسابی دیده شد.

فیلم سینمایی دارکوب به کارگردانی بهروز شعبی سال ۹۷ در سینماها اکران شد و سارا بهرامی در این فیلم بازیگر نقش مهسا زن سابق روزبه با بازی امین حیایی است که نقش یک زن معتاد را بازی می‌کند و بازی درخشان او در این فیلم سیمرخ بلورین بهترین بازیگر نقش اول را در سی و ششمین جشنواره فیلم فجر را برایش به ارمغان آورد.



بهرام رادان در سنتوری

بهرام رادان یکی دیگر از بازیگرانی است که در نقش معتاد مقابل دوربین رفت و با بازی در این نقش هنر بازیگری اش را در معرض تماشا گذاشت و حسابی دیده شد.

فیلم سینمایی سنتوری به کارگردانی داریوش مهرجویی سال ۸۵ ساخته شد و بهرام رادان نقش یک معتاد را در این فیلم بازی کرد و بازی درخشان او در این ساخته داریوش مهرجویی سیمرخ بلورین بهترین بازیگر نقش اول مرد در بیست و پنجمین دوره جشنواره فیلم فجر را برایش به ارمغان آورد.



طناز طباطبایی در مرهم

طناز طباطبایی بازیگر سینما و تلویزیون یکی دیگر از بازیگران زن سینمای ایران است که در نقش یک فرد معتاد مقابل دوربین رفت و ایفای نقش کرد.

این بانوی هنرمند سال ۸۹ در فیلم مرهم به کارگردانی علیرضا داوود نژاد مقابل دوربین رفت و بازیگر نقش مریم دختر معتادی را بازی می‌کند که در یک خانواده سنتی زندگی می‌کند و هیچکس درکی از وضعیت او ندارد و همین موضوع باعث گرفتاری او در دام مواد مخدر و فرار از خانه می‌شود.



باران کوثری در خون بازی

باران کوثری یکی دیگر از بازیگرانی است که تجربه بازی در نقش یک فرد معتاد را در کارنامه هنری اش دارد.

این بانوی هنرمند سینما و تلویزیون سال ۸۵ در فیلم خون بازی به کارگردانی رخشان بنی اعتماد مقابل دوربین رفت و بازیگر نقش سارا دختری که به مواد مخدر اعتیاد دارد شد که یک ماه پیش از برگزاری مراسم ازدواجش تصمیم می‌گیرد ترک کند و وارد چالش بزرگی در زندگی می‌شود.



مهتاب کرامتی در عصر
یخبندان

مهتاب کرامتی، بانوی هنرمند سینمای ایران یکی دیگر از چهره هایی بود که در نقش یک فرد مبتلا به اعتیاد مقابل دوربین رفت و ایفای نقش کرد. فیلم عصر یخبندان به کارگردانی مصطفی کیایی در سال ۹۳ چهره جدیدی از مهتاب کرامتی را در معرض دید همه قرار دارد و بازی در نقش منیره زنی که برای فرار از مشکلات زندگی به سمت مواد مخدر میرود، تجربه ای متفاوت برای مهتاب کرامتی در طول سالهای بازیگری اش بود.



پارسا پیروزر در مهمان مامان
پارسا پیروزر یکی دیگر از بازیگران
مرد سینمایی است که تجربه بازی در نقش یک
معتاد را دارد.

فیلم سینمایی مهمان مامان به کارگردانی داریوش مهرجویی در سال ۸۲ ساخته شد و پارسا پیروزر در این فیلم نقش یک فرد معتاد را بازی کرد و برای بازی در این فیلم نامزد دریافت سیمرغ بلورین بهترین بازیگر نقش مکمل مرد شد.



محسن تنابنده در لامپ صد

محسن تنابنده را همه مخاطبان تلویزیون با نقش نقی معمولی سریال پایتخت به خوبی می شناسند. این بازیگر کشورمان هم به مانند بسیاری از هنرمندان تجربه بازی در نقش یک معتاد را در کارنامه هنری اش دارد. فیلم لامپ صد به کارگردانی سعید آقاخانی در سال ۹۲ ساخته شد و محسن تنابنده در این فیلم نقش یک فرد مبتلا به اعتیاد را بازی کرد و این فیلم روایتی از داستان زندگی او در نقش فرزین بود.



حامد بهداد در بوتیک و
دندون طلا

حامد بهداد یکی دیگر از بازیگرانی است که تجربه بازی در نقش یک معتاد را در کارنامه هنری اش دارد. این هنرمند کشورمان در سریال دندون طلا به کارگردانی داوود میرباقری یکبار در نقش یک معتاد کارتن خواب مقابل دوربین رفت و بار دیگر در فیلم بوتیک حمید نعمت الله در نقش یک فرد مبتلا به اعتیاد، مقابل دوربین رفت.



فریمه فرجامی در تیغ و ابریشم
فریمه فرجامی یکی از اولین بازیگرانی
است که در نقش یک فرد معتاد مقابل دوربین
رفت و تصویری از یک بازیگر زن معتاد را در
سینمای ایران به خوبی ترسیم کرد.

فیلم تیغ و ابریشم به کارگردانی مسعود کیمیایی سال ۶۴ ساخته شد و فریمه فرجامی، بازیگر نقش زنی معتاد در این فیلم بود که بعد از برآورده نشدن آرزوهایش در دام اعتیاد گرفتار میشود و از او میتوان به عنوان یکی از بهترین بازیگران زن نقش معتاد در سینمای ایران یاد کرد.



پانته آ بهرام در سریال مسافر
پانته آ بهرام بانوی هنرمند سینما و
تلویزیون یکی دیگر از چهره هایی است که
تجربه بازی در نقش یک فرد معتاد را در کارنامه
هنری اش دارد.

این بازیگر کشورمان در سریال مسافر به کارگردانی سیروس مقدم در سال ۷۹ بازیگر نقش دختری به نام منیژه بود که اعتیاد دارد و پانته آ بهرام به خوبی توانست از عهده ایفای این نقش برآید و دیالوگ های خاص و لحن او در این نقش به باورپذیری و جذابیت آن افزود.



امین حیایی در شعله ور
امین حیایی بازیگر نقش های کمدی و
جدی دنیای هنر است که تجربه بازی در نقش
یک فرد معتاد را هم در کارنامه هنری اش دارد.

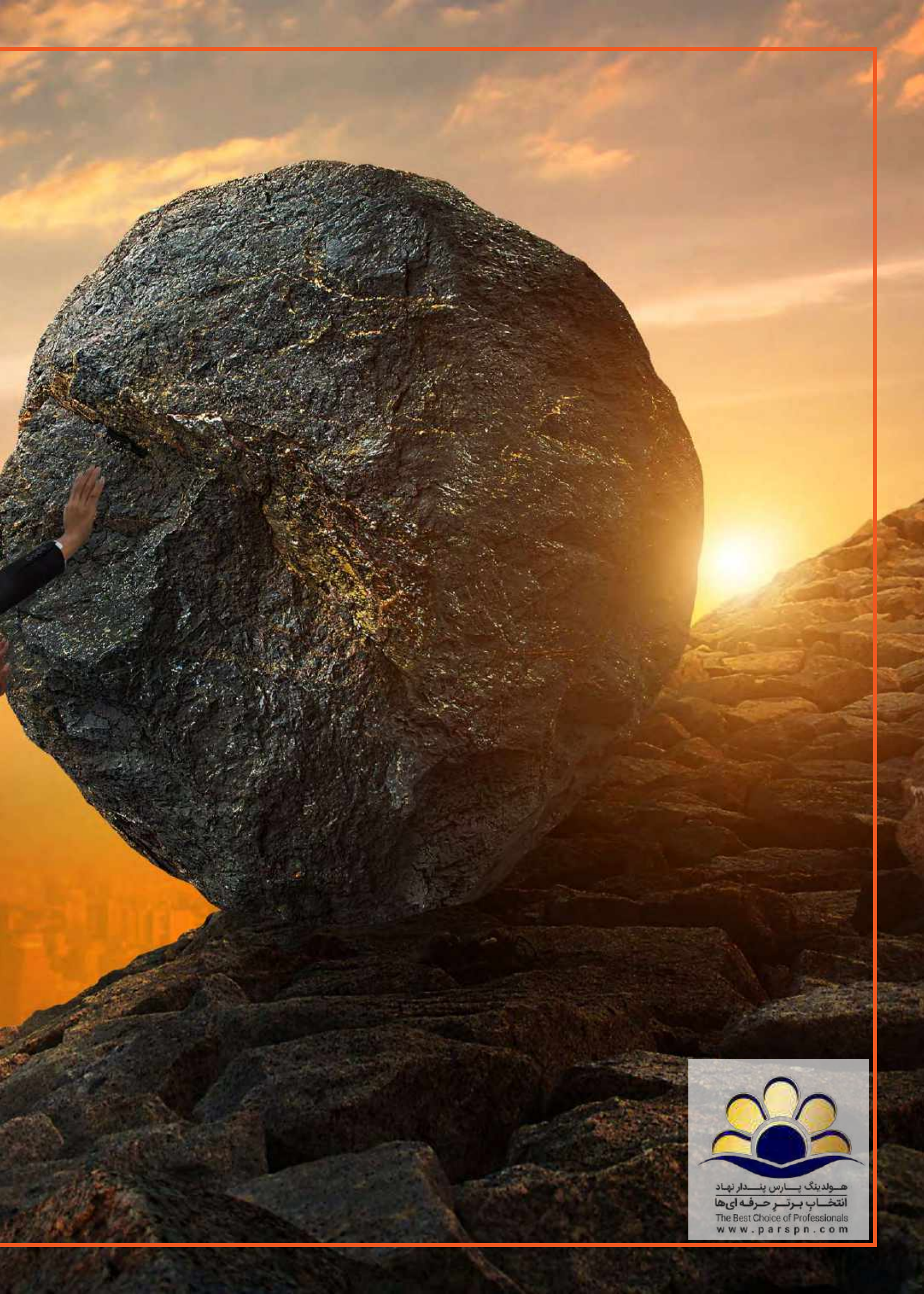
این بازیگر کشورمان در فیلم سینمایی شعله ور به کارگردانی حمید نعمت الله بازیگر نقش یک فرد معتاد بود که خودش را باور ندارد و برای بازی در این فیلم برنده دیپلم افتخار بهترین بازیگر نقش اول مرد جشنواره فجر شد.



بهاره افشاری در تسویه حساب
بهاره افشاری، بازیگری که نقش متفاوت او در
سریال او یک فرشته بود، همیشه در خاطر مخاطبان
ماندگار است، تجربه بازی در نقش یک فرد معتاد را هم
در کارنامه هنری اش دارد.

این بازیگر کشورمان در فیلم تسویه حساب به کارگردانی تهمینه میلانی در سال ۸۶ مقابل دوربین رفت و بازیگر نقش لیلا یک دختر معتاد است که به عنوان اولین فیلم بلند سینمایی او توانست نگاه های زیادی را مجذوب بازیگری او کند.





هولدینگ پارس پندار نهاد
انتخاب برتر حرفه ایها
The Best Choice of Professionals
www.parspn.com

جاده می موفقیت مستقیم نیست.

چچی دارد به نام «سگست»، دور برگردانی به نام «سردگی»

سرعت کیریایی به نام «انکار منشی» و چراغ قرمزهایی به نام «دشمنان»

اما اگر یکی به نام «اراده»، موتور می به نام «استقامت» و راننده ای به نام «خدا» داشته باشید

به جایی خواهید رسید که «موفقیت» نامیده می شود

گاهی وقت نامیده نقطه نزاری.

باز شروع کنی، باز بخندی، باز بجنگی، باز بلند شی و محکتر باشی.

گاهی باید به بنجد خوشگل به همه تلخی بازنی و بگویی،

جز خدا کسی به دادم نمی رسد.



یک سریال و چند «سین» جنجال



قورباغه سیدی حاشیه می‌زاید!



محمد بندرعباسی

وقتی بازار سینماها رونق داشت، بخصوص در دهه ۷۰ معروف و مرسوم به این که مسعود کیمیایی یکبار فیلمش را حتی قبل از پیش تولید در روزنامه‌ها می‌سازد و بعد که به اندازه کافی التهاب و اشتیاق ایجاد کرد، سراغ تولید می‌رود. بهترین مثال‌ها هم فیلمهایی مثل تجارت (۱۳۷۳)، سلطان (۱۳۷۵)، اعتراض (۱۳۷۸) و قاتل اهلی (۱۳۹۵) هستند. حالا و در دوران تازه، گویا این روال را کارگردان جوان بسیار کاربلدی راه انداخته به نام هومن سیدی؛ کسی که همه فیلمهایش در مقام کارگردان بسیار دیدنی و سینمایی بوده‌اند. سریال «قورباغه» در حالی ترند می‌شود که هنوز هم دلیل توقیف آن را هیچکس رسماً رسانه‌ای نکرده است. خرده اختلاف مالی تهیه کننده یا پلیس کشی، کسی نمی‌داند. این در حالی است که سناریوی تولید پروپاگاندا آقای سیدی کمی تکراری است و ترسیم که بگویم، سعید روستایی هم در دو فیلمش «ابد و یک روز» و «متری شیش و نیم» همین راه را رفت.

رکود شبکه‌ها از کجا کلید خورد؟

بالاخره شبکه نمایش خانگی پس از رکود چند ماهه، قرار شد با چندین سریال در پایان سال ۱۳۹۹ رونق را دوباره به این حوزه بیاورد. پس از آنکه شبکه نمایش خانگی در نیمه دوم سال ۱۳۹۸ و سه ماهه نخست امسال با ترافیک شدید پخش سریال‌ها، روبرو بود، به یکباره و پتترین سایت‌های پخش فیلم نظیر «دوستی‌ها» از سریال‌های ویدئویی خالی شد. مهم‌ترین و شاید تنها عامل رکود تولید سریال‌های نمایش خانگی در نیمه نخست سال ۹۹ را باید در اختلاف و کشمکش مدیریتی میان سازمان صداوسیما و وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و تصمیمی که رسانه ملی گرفت، دانست.

دست خالی سایت‌های داخلی از ساخته‌های وطنی

دعوی سازمان صداوسیما و وزارت ارشاد موجب شد، سازمان سینمایی برای آنکه مجوزهایی که صادر می‌کند دچار چندپارگی و چندگانگی در تولید نشود، شورای صدور مجوز فعالیت‌های ویدئویی را تا اطلاع ثانوی تعطیل کند. در نهایت به یک باره تمام پروژه‌هایی که منتظر مجوز ساخت برای عرضه در بستر نمایش خانگی بودند، به مشکل برخوردند. خالی شدن ظرف سایت‌ها از فیلم و سریال‌های ایرانی هم ناشی از همین اختلافات بود.

«آقازاده» ای یکه تاز

اتفاقات اخیر در تابستان و پاییز ۹۹ موجب شد، سریال «آقازاده» به تنهایی یکه‌تازی کند و رقیبی نداشته باشد. اما خبرهایی منتشر شد که بازار فیلم و سریال دوباره رونق خواهد گرفت و با ارائه آثار فاخری همچون سریال «قورباغه» به کارگردانی هومن سیدی، دوباره به رشد سابق خود بازگردد. اتفاقی که به تعویق افتاد و گمانه‌هایی که پیش از انتشار سریال، چیزی شبیه پیش‌خبر که شاید بتوان گفت «پیش سریال» یا «پیش حاشیه» را رقم زد.

توقف انتشار «قورباغه» با دستور قضایی

انتشار مجموعه «قورباغه» به کارگردانی هومن سیدی که قرار بود از طریق نماوا توزیع شود، با دستور قضایی متوقف شد. پس از کش و قوس‌های فراوان چندی پیش اعلام شد که سرانجام مجموعه «قورباغه» به کارگردانی «هومن سیدی» پس از بارها تعویق در انتشار ۲۴ آذرماه توزیع خواهد شد. قول و قرارها هم برای ساعت ۲۰ گذاشته شد و نماوا به مخاطبان خود این وعده را داد که بالاخره «قورباغه» در این ساعت و تاریخ منتشر خواهد شد. حتی همراه اول نیز با ارسال پیامک اعلام کرد که مخاطبان می‌توانند، این سریال را ساعت ۲۰ از طریق اپلیکیشن رویکا تماشا کنند.

ساعت ۲۰، قراری که صفر گرفت!

اما درست دقایقی مانده به ساعت ۲۰ نماوا پوستر جدیدی از سریال منتشر کرده و توزیع آن را به ساعت ۲۲ موقوف کرد. دقایقی بعد، این اطلاعیه از سوی نماوا منتشر شد، با وجود اینکه ۲۴ آذر از سمت سازمان سینمایی به عنوان روز انتشار اولین قسمت سریال «قورباغه» به بینندگان وعده داده شده بود، پخش این سریال علی‌رغم صدور پروانه نمایش از «وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی»، اخذ مجوز از «سازمان تنظیم مقررات صوت و تصویر فراگیر (ساترا)، دریافت تأیید از «موسسه ناجی هنر»، فعلاً به دستور قضایی (به منظور پایش و نظارت) متوقف شده است. بعد هم اعلام شد، نماوا به منظور تأمین نظرات مراجع قانونی کشور تاکنون تمام تلاش خود را به کار گرفته و مصرا نه به دنبال تعیین وضعیت پخش سریال قورباغه است. زمان دقیق پخش سریال اعلام خواهد شد. چندی پیش اعلام شده بود که این سریال به دلیل استفاده بیش از اندازه از تصاویر خشونت‌آمیز و نمایش استعمال مواد مخدر، بناسبت بارده سنی ۱۸+ توزیع شود.

عصبانیت رییس صنف تهیه‌کنندگان

همان موقع بود که رییس صنف تهیه‌کنندگان از نحوه درجه‌بندی سنی سریال «قورباغه» به شدت انتقاد کرده است. غلامرضا موسوی رییس اتحادیه صنف تهیه‌کنندگان سینما نوشت: «سریال قورباغه که پروانه ساخت و پخش را از وزارت ارشاد دریافت کرده بود، توسط ساترا، بازبینی مجدد و برای زیر ۱۸ سال ممنوع شد! ظاهراً ساترا بی‌دانشی که زیر ۱۸ سال برای فیلم‌های نیمه پورنو، پورنو و بسیار بسیار خشن در دنیا استفاده می‌شود. وزارت ارشاد به این سریال ۱۵+ داده بود. تبلیغات محیطی سریال در سطح شهر تهران به جای ۱۵+ با ۱۸+ جایگزین شد.»

تولید کنندگان امیدوار به ترکیب موفق هومن و نوید

سریال «قورباغه» اولین سریال شبکه خانگی است که هومن سیدی آن را کارگردانی کرده و هم چنین اولین تجربه نوید محمدزاده در بازی در سریال‌های پخش خانگی می‌باشد. فیلم‌های اعترافات ذهن خطرناک من و آفریقا هم به کارگردانی هومن سیدی بوده است. هومن سیدی و نوید محمدزاده پیش از این سریال در فیلم‌های سیزده، خشم و هیاهو و مغزهای کوچک زنگ زده با یکدیگر همکاری داشته‌اند و سریال «قورباغه» چهارمین تجربه مشترک آن‌ها به حساب می‌آید. با به فلاش بک و نگاه به آثار مشترک این دو، پی می‌بریم که باید منتظر یک سریال جذاب و پرفرمدار باشیم. حضور نوید و هومن در یک فیلم همواره جلب توجه عموم بوده و موجب کسب رضایت اکثر تماشاچیان نیز شده است. نوید محمدزاده پس از پایان فیلمبرداری در پستی اینستاگرامی خطاب به هومن سیدی نوشت: برادر، پنجمین کارمون باهم تموم شد، تجربه بی نظیری بود در کنار تو و این گروه بی نظیر، خوشحالم، عضو کوچکی از قورباغه بودم. تک تک عوامل قورباغه، دوستون دارم. هومن، بریم برا کار بعدی. به گفته بسیاری از منابع خبری، سریال قورباغه به دلیل متفاوت بودن قصه و ژانر آن می‌تواند، رکوردهای زیادی را در شبکه نمایش خانگی جا به جا کند.



DIRECTOR: HOUMAN SEYEDI



آبشار، قورباغه‌ها، اونا رو زمانی می‌بینم که در حال مردنم...

این موجود از کمی نزدیک‌تر

شخصیت داستان، دنیا را برای خود جای کوچک و تنگ و تاری می‌بیند که به سختی می‌تواند در آن نفس بکشد و همه لحظه‌ها و صحنه‌ها را مانند درخت‌ها، قورباغه‌ها و صدای آبشار را قبلاً دیده و شنیده، زمانی که فکر می‌کند در حال مردن بوده است. قورباغه، مانند سایر کارهای هومن سیدی در یک فضای خاص و پروداکشن ویژه، ساخته شده و دنیایی جدید را برای مخاطب به نمایش در آورده است. پروداکشن، عملیات کامپیوتری است که بر فیلم‌ها و تصاویر انجام می‌گیرد و علاوه بر ویژگی طبیعی بودن بر جذابیت صحنه‌ها می‌افزاید.

— سرمایه گذار در دسر ساز!

دومین فیلم هومن سیدی که «سیزده» نام داشت اثری دیدنی در ژانر اجتماعی بود. فیلمی که از همان اولین گام‌های سیدی، سیمرخ بلورین کارگردانی را دستش داد و اتفاقاً سرمایه گذارش به سفارش امیر جعفری، بابک زنجانی بود. حالا هم در فقره «قورباغه» یکی از گمانه‌های جدی سرمایه گذار اثر است. گویا بازداشت محمد امامی برای پرونده فساد اقتصادی‌اش در بانک سرمایه و صندوق ذخیره فرهنگیان منجر به توقیف این سریال شده است. این درحالی است که شرکتی که او در آن سرمایه‌گذاری می‌کرد به‌نوعی رئیس هیئت‌مدیره‌اش بود با مدیرعاملی علی اسدزاده همچنان به فعالیتش ادامه می‌دهد و سریال قورباغه هم با سرمایه همین شرکت تولید شده است.

— تیم سازنده!

سیدی در این اثر که اولین سریال او در شبکه نمایش خانگی به حساب می‌آید، از نوید محمدزاده، صابر ابر، فرشته حسینی، سحر دولتشاهی، آناهیتا افشار و مهران غفوریان در کنار چهره‌های جدید استفاده کرده است.

— داستان قورباغه چیست؟

این مجموعه داستانی، درام و اجتماعی دارد. داستان این سریال به مشکلات جامعه و تأثیرات آن روی هر فرد می‌پردازد. در خلاصه داستان این سریال آمده است: همیشه به صدلی واسم کم بوده، کتم واسم تنگ بوده، کفشام برام کوچیک بوده، ساعت خواب می‌مونه و من ازش جلوتر حرکت می‌کردم، دنیا برای من جای کوچیکه، احساس می‌کنم همه جا بسته‌س و نمی‌تونم نفس بکشم، انگار همه این لحظه‌ها رو قبلاً دیدم، درختا، صدای

برخی از سکانس‌های سریال در خارج از کشور و در کشور

تایلند فیلمبرداری شده که همین امر بر جذابیت فیلم می‌افزاید.

پیمان شادمان فر، مدیر فیلمبرداری این سریال می‌باشد.

فیلمبرداری مجموعه ماه‌ها طول کشید و در پایان در ۱۶ قسمت تهیه

شد. قرار بود، نخستین قسمت سریال در آذرماه امسال منتشر شود.

مدت هر قسمت از سریال ۵۰ دقیقه می‌باشد. قرار بر این بود که

سریال قورباغه در بهار سال ۹۹ منتشر شود، ولی به علت ویروس

کرونا، مسائل و مشکلاتی در صنعت سینما به وجود آمد که ساخت و

پخش این مجموعه با تأخیر مواجه شد.

گریزی به کتاب توهم باهوشی



توهمی به وسعت همه

محمد امامی

اینکه «ایرانیان باهوش‌ترین مردم جهان هستند» در سال‌های گذشته تقریباً تبدیل به ضرب‌المثلی معروف میان ایرانیان شده است، اما این در حالی است که اگر نتایج تحقیقات انجام شده توسط دانشمندان در این باره را مطالعه کنیم، ابطال این گزاره ثابت می‌شود.

ضریب هوشی ۸۱ کشور جهان، بین نمره ۵۹ تا ۱۰۷ بوده و از هنگ کنگ و کره جنوبی، ژاپن و اروپا با نمره بالا تا کشورهای آفریقایی با نمره پایین را شامل می‌شود. ایران، عراق، کوبا و... نیز با نمره ۸۴ تا ۸۷ در رتبه‌های میانی هستند.

مهم نیست کجا زندگی میکنیم، با چه کسانی معاشرت میکنیم، سطح اجتماعی مان چیست، وزیر هستیم یا وکیل، دکتر یا مهندس، شاهزاده یا گدا... همه ما فکر میکنیم باهوشیم. ولی به این تکبر بی دلیل هم قانع نیستیم! ما نه تنها فکر میکنیم باهوشیم بلکه فکر میکنیم باهوش‌ترین هم هستیم!

اگر نگاهی به آمارهای منتشر شده توسط منابع معتبر (سایت آی کیو) بیندازیم، متوجه می‌شویم که رتبه کشور ما از لحاظ ضریب هوشی اصلاً به اندازه‌ای که ما توقع داریم بالا نیست. در رده بندی منتشر شده توسط سایت مذکور ایران با بهره هوشی ۸۴ رتبه بیست و سوم را در میان کشورهای جهان دارد.

هدف این نوشته این نیست که بگوییم ایرانی‌ها مردم کم‌هوشی هستند. شاید ما باهوش‌ترین جمعیت روی زمین باشیم ولی افراد بزرگی را هم داشته‌ایم که به درجات علمی و موفقیت‌های قابل توجه و ارزشمندی رسیده‌اند.

لذا به نظر می‌رسد که تمام تصورات ما مبنی بر باهوش بودن زیادی، توهمی بیش نیست. توهمی به نام باهوشی. به همین علت به سراغ دکتر میثم شکری ساز مترجم کتاب توهم باهوشی نوشته دیوید مک‌رینی رفتیم تا طی مصاحبه با وی بیشتر با این مقوله آشنا شویم.



به عنوان اولین سوال، چرا به دنبال ترجمه این کتاب رفتید؟

بی اغراق اعتراف می‌کنم پاسخ بسیاری از سوالات کلیدی زندگی‌ام را از این کتاب گرفتم و مطالب این کتاب آن چنان برایم جذاب و تکان دهنده بود که حیفم آمد آن را ترجمه نکنم و در اختیار هموطنان عزیزم قرار ندهم.



آیا با پیروی از تفکرات و رفتارهای یک فرد باهوش ما هم باهوش خواهیم شد؟

مطمئناً! پاسخ این سوال شما خیر است! همه افراد به طور ذاتی دوست دارند که خوب و باهوش باشند و رفتار درستی را از خودشان بروز بدهند. آن‌ها زمانی که چیزی بر خلاف باورهایشان مطرح می‌شود، آن را غیر منطقی تلقی می‌کنند و نمی‌پذیرند. اما باید بپذیرید که همه چیزهایی که از نظر شما منطقی هستند، درست نمی‌باشند و ممکن است بسیاری از آن‌ها غلط باشند. در حقیقت شما در ذهن خود الگوهایی دارید که مطابق با آن‌ها عمل می‌کنید.

ممکن است اگر فرد باهوشی را ببینید، او را الگوی ذهنی خودتان قرار دهید و با پیروی از او فکر کنید که می‌توانید مثل او باهوش باشید. تصور شما در این صورت غلط است و شما فقط دچار توهم باهوشی می‌شوید. پیروی از همین الگوهای ذهنیست که شما را به اشتباه می‌اندازد و باعث می‌شود که تصمیم‌های درستی نگیرید. به عنوان مثال ممکن است، بشنوید که انیشتین تخم مرغ نمی‌خورده است و شما هم فکر کنید چون تصمیمات افراد باهوش درست است، پس خوردن تخم مرغ مشکل دارد در صورتی که این موضوع توهمی بیش نیست.

شما موجودیتی تاثیر پذیر و تقلید کننده دارید که باعث می‌شود از ضمیر ناخودآگاهتان متابعت کنید و بسیاری از رفتارهایی که از خود بروز می‌دهید ناشی از تاثیر گرفتن تان می‌باشد.

به عنوان آخرین سوال، آیا با خواندن این کتاب دیگر دچار توهم باهوشی نخواهیم بود؟

باید قبول کنیم که توهمات در ذهن همه وجود دارند و به طور کلی بخشی از زندگی ما را تشکیل می‌دهند. هیچکس نمی‌تواند ادعا کند که تا به حال دچار توهم نشده است. اما موضوعی که وجود دارد این است که ما انسان‌ها همیشه سعی در کتمان توهماتمان داریم. واقعیت این است که با هر میزان از هوش و استعداد، باز هم در مواردی امکان اشتباه برای انسان‌ها وجود دارد. مثلاً لحظه‌ای را تصور کنید که فراموش می‌کنید در مدرسه فلان کتاب را با خودتان بیاورید، یادتان می‌رود که با دوستان قرار داشته‌اید و بسیاری موارد اینچنینی دیگر.

این‌ها همه شواهدی بر اثبات این نکته هستند که ما فقط توهم باهوشی داریم ولی صرفاً باهوش مطلق نیستیم و اشکالاتی نیز در هر یک از ما وجود دارد. با خواندن این کتاب خودتان را با دیدی متفاوت تر نگاه خواهید کرد و متوجه خواهید شد که تصمیم‌گیری‌های سرعتی و باورهای غلط از خودمان است که منجر به گمراهی ما در مواجهه با واقعیت می‌شود و ما را دچار توهم باهوشی می‌کند.

در جایی از کتاب می خوانیم ما انسانها دچار نوعی خود فریبی هستیم! منظور چیست؟

همه ما فکر می کنیم و یا بهتر بگوییم در این توهم هستیم که پشت تمامی کار های ما یک عامل وجود دارد و آن عامل هم خود ما هستیم. در کتاب توهم باهوشی خواهید خواند که این موضوع یکی از غیر قابل تشخیص ترین، اشتباهات خودآگاه شما است. چرا که شما همیشه عامل اصلی کار هایتان را درک نمی کنید، اگر می خواهید این موضوع را بهتر درک کنید، لازم است که چندین مورد توهم را در مورد خود بدانید. آنچه در این کتاب به شما ثابت می شود این است که ما انسان ها در پیش بینی عاطفی بسیار ضعیف هستیم و مغزمان برای درک نتایج خوب و بد روی احساساتمان، به شدت تحت تاثیر است.

در جایی از کتاب به توهمات اشاره می کند که باعث احساس خوشحالی در ما می شوند در این باره بیشتر توضیح دهید.

ببینید، یکی دیگر از توهمات که داریم، این است که فکر می کنیم همیشه دلیل احساسات خود را می دانیم. اما باور صحیح این است که همه ما در زندگی حالات احساسی خاصی را تجربه می کنیم که در بسیاری موارد اصلاً دلیل آن را نمی دانیم، حتی اگر باور کرده باشید که منبع آن را درک کرده اید. حتی بسیاری از ما در این توهم به سر می بریم که می دانیم چه موقع بهترین نتایج را می توانیم کسب کنیم. غافل از اینکه ما اغلب عوامل خارجی را به اشتباه، دلیل خوشبختی خود می دانیم. زمانی که احساس خوشحالی می کنیم کمتر پیش می آید که مراحل فراشناختی را طی کنیم. مثلاً خیال می کنید علت شادی کنونی شما خوردن یک کیک لیمویی خوشمزه است. در صورتی که درست تر این است که به خود بگویید، من خوشحالم چون عقل به من می گوید خوشحال باش.

در کتاب توهم باهوشی دو به این موضوع که منبع اراده انسان محدود است اشاره می شود. واقعاً اراده انسان محدود است یا بنا به نظر بعضی نامحدود و لایتناهی است؟

در واقع بسیاری از تفکرات و رفتار های انسان خودکار و کاملاً ناخودآگاه می باشد. مانند پلک زدن، نفس کشیدن و غیره. در این کار ها مغز نیازی به آگاهی ندارد. اما در یک سری کار ها آن بخش خودآگاه مغز شما فعال می شود، مانند زمانی که دست تان به اجاق گاز داغ می خورد. پس نباید به افکاری که نشأت گرفته از بخش ناخودآگاه مغزتان است زیاد اعتماد کنید!

همه ما فکر می کنیم و یا بهتر بگوییم در این توهم هستیم که پشت تمامی کار های ما یک عامل وجود دارد و آن عامل هم خود ما هستیم. در کتاب توهم باهوشی خواهید خواند که این موضوع یکی از غیر قابل تشخیص ترین اشتباهات خودآگاه شما است. چرا که شما همیشه عامل اصلی کار هایتان را درک نمی کنید، اگر می خواهید این موضوع را بهتر درک کنید، لازم است که چندین مورد توهم را در مورد خود بدانید. آنچه در این کتاب به شما ثابت می شود این است که ما انسان ها در پیش بینی عاطفی بسیار ضعیف هستیم و مغزمان برای درک نتایج خوب و بد روی احساساتمان، به شدت تحت تاثیر است.

در قسمتی از کتاب توهم باهوشی میخوانیم که ذهن ما دائماً در حال پرواز است، این یعنی اینکه ما مرتباً در حال رویا پردازی هستیم یا منظور چیز دیگری است؟

شما در طول روز مثل این است که در یک هیپنوتیزم فرو رفته اید. مثلاً ممکن است برای صحبت در مورد موضوعی با کسی قرار داشته باشید. زمانی که فرد مورد نظر را می بینید، ناخودآگاه با دیدن رنگ پیراهن او به یاد خرید یک مبلمان راحتی که هفته پیش در مغازه دیده اید بیفتید.

بعد از آن بخاطر بیاورید که طبق روال باید امروز به خانه عمویتان بروید؛ در این صورت به صحبت با آن فرد می پردازید و زمانی که تمرکز کافی را بدست می آورید، متوجه می شوید که درباره همه چیز با او صحبت کرده اید، به جز موضوعی که مد نظرتان بوده.

معمولاً ذهن شما در همه مواقع متمرکز نیست و از ضمیر خودآگاه و ناخودآگاهتان تبعیت می کند. دائماً از موضوعی به موضوع دیگر می پردازد و اطلاعات بسیاری را پردازش می کند. یک تمرین عالی برای اینکه بفهمید ذهنتان چقدر به مسائل گوناگون می پردازد این است که تایمر موبایل خود را روی هر یک ساعت یکبار تنظیم کنید و زمانی که آلارم آن به صدا درآمد، در همان لحظه روی کاغذ بنویسید که به چه چیزی فکر می کرده اید.

خواهید دید که لیستی شگفت انگیز از تفکرات شما بر روی کاغذ نقش می بندد. این همان پرواز ذهن است نه رویا پردازی.

به بهانه سالگرد روز دانشجو؛



با سوادی را اشتباه تعریف کرده ایم



یک دانشجو برای ادامه تحصیل و گرفتن دکترا همراه با خانواده اش عازم استرالیا شد. در آنجا پسر کوچک شان را در یک مدرسه استرالیایی ثبت نام کردند تا او هم ادامه تحصیلش را در سیستم آموزش این کشور تجربه کند. روز اول که پسر از مدرسه برگشت، پدر از او پرسید: پسرم تعریف کن ببینم امروز، در مدرسه چی یاد گرفتی؟

پسر جواب داد: امروز درباره خطرات سیگار کشیدن به ما گفتند و بحث کردیم، خانم معلم برایمان یک کتاب قصه خواند و یک کاردستی هم درست کردیم. پدر پرسید: ریاضی و علوم نخواندید؟ پسر گفت: نه روز دوم، دوباره وقتی پسر از مدرسه برگشت پدر سؤال خودش را تکرار کرد. پسر جواب داد: امروز نصف روز را ورزش کردیم، یاد گرفتیم که چطور اعتماد به نفس مان را از دست ندهیم، و زنگ آخر هم به ما یاد دادند که باید قسمتی از درآمدمان را به دولت بدهیم تا برای آبادی شهرها و روستاها خرج شود.

بعد از چندین روز که پسر می رفت و می آمد و تعریف می کرد، پدر کم کم نگران شد، چرا که می دید در مدرسه پسرش وقت کمی در هفته صرف ریاضی، فیزیک، علوم، و چیزهایی که از نظر او درس درست و حسابی بودند، می شود. از آن جایی که پدر نگران بود که پسرش در این دروس ضعیف رشد کند به پسرش گفت: پسرم از این به بعد دوشنبه ها مدرسه نرو تا در خانه خودم با تو ریاضی و فیزیک کار کنم. بنابراین، پسر دوشنبه ها مدرسه نمی رفت. دوشنبه اول از مدرسه زنگ زدند که چرا پسران نیامده. گفتند مریض است. دوشنبه دوم هم زنگ زدند باز یک بهانه ای آوردند. بعد از مدتی مدیر مدرسه مشکوک شد و پدر را به مدرسه فراخواند تا با او صحبت کند.

وقتی پدر به مدرسه رفت، باز سعی کرد بهانه بیاورد اما مدیر زیر بار نمی رفت. بالاخره به ناچار حقیقت ماجرا را تعریف کرد. گفت که نگران پیشرفت تحصیلی پسرش بوده و از این تعجب می کند که چرا در مدارس استرالیا این قدر کم درس درست و حسابی می خوانند. مدیر پس از شنیدن حرف های پدر کمی سکوت کرد و سپس جواب داد: ما هم ۵۰ سال پیش مثل شما فکر می کردیم.

تعریف باسوادی فقط خواندن فیزیک و شیمی و ریاضی نیست بلکه احساس مسوولیت و مشارکت نسبت به مسایل جامعه است. مهارت های زندگی و اجتماعی شدن در یک جامعه مدنی برای همه لازم است ولی فیزیک و شیمی ممکن است برای گروهی خاص کارگشا باشد. به تعبیری دیگر، ارزیابی و سنجش میزان خردمندی اجتماعی یک جامعه را می توان در نوع نگاه، شیوه مواجهه و برخورد با بحران های مختلفی که در آن جامعه رخ می دهد، مورد بررسی قرار داد.

با نگاهی اندک به بحران کرونا و نوع برخورد و مقابله مردم با آن و دیگر رخدادهای اجتماعی در مقیاس و سطوح محلی، منطقه ای و ملی کشور نشان می دهد، در زمان وقوع بحران هایی که بعد اجتماعی دارند، فضای اجتماعی حاکم بر آنها غالباً فضایی مبتنی بر عدم اعتماد، احساسی، هیجانی همراه و حاکم بوده است.

براستی چرا بی مسئولیتی، سهل انگاری، بی خردی یا کم خردی اجتماعی، وجهه اصلی مقابله ما با بحران ها، رویدادها و چالش های اجتماعی و همگانی است؟!

مفهوم خرد، یعنی شیوه تحلیل، تعقل و رفتار انسان در بحران‌ها و فرایندهای زندگی. رابرت استرنبرگ دانشمند سرشناس را نشناختی، سواد یا خرد را کاربرد هوش، خلاقیت و دانش با وساطت ارزش‌ها برای دستیابی به اهداف خیرخواهانه تعریف می‌کند. وی خرد را یک ویژگی شخصیتی می‌داند که از ترکیب سه بعد شناختی، تأملی و عاطفی به دست می‌آید.

بعد شناختی، تلاش و تمایل برای دانستن حقیقت و درک عمیق‌تر زندگی است. بعد تأملی، تلاش برای دیدن پدیده‌ها از دیدگاه متفاوت بدون سوگیری‌های ذهنی و فراقندی‌ها و بعد عاطفی، برخورداری از عشق همدلانه و دلسوزانه نسبت به دیگران است.

با توجه به جمعیت میلیونی دانش‌آموخته و دانشجویی کشور، انتظار می‌رود که در رویارویی با رویدادها و بحران‌های اجتماعی نظیر کرونا این جمعیت تحصیل کرده با تزریق خردورزی و سواد خود به لایه‌های مختلف جامعه، زمینه برخورد‌های احساسی و هیجانی و عدم اعتماد را کاهش و تلاش نمایند، تحلیل و مدیریت فضای عمومی به صورت منطقی و در راستای کنترل این بحران دنبال شود.

اما با نگاهی گذرا به نقش اجتماعی دانشگاهیان و قشر تحصیل کرده جامعه در خرده‌فضاهای عمومی، بحران‌ها و مسایل اجتماعی به تجلی بی‌مسئولیتی و شاید کم‌سوادی اجتماعی مژمنی برخورد می‌کنیم که نه تنها هیچ جریان خردورزانه‌ای به سوی عموم جامعه گسیل نمی‌کنند بلکه خود زمینه ساز و تسری دهنده کم‌سوادی‌ها و تحلیل‌های سبک، احساسی و اشتباه به سوی جامعه نیز هستند، چیزی که به عینه امروز در مواجهه با کرونا مشاهده می‌کنیم. البته انتظار نگاه و برخورد‌های خردمندانه از تحصیل کرده‌های دانشگاهی، انتظار چندانی منطقی نیست، چرا که دانشگاه‌های ما هرگز سواد و سوادآموزی را به کسی آموزش نداده‌اند! اگر غیر از این است، پس چرا اینچنین فضایی بر جامعه حاکم است.

وقتی رسالت اصلی دانشگاه، مدرک محوری برای دانشجو و ارتقاء محوری، برای دانشگاه و مسئولین

دانشگاه است دیگر فرصتی برای یاددهی و یادگیری عناصر خرد و خردمندی باقی نمی‌ماند. ما

حتی قادر نبوده‌ایم به شکل اصولی فرایند تحلیل منطقی مسائل علمی و بحران‌های اجتماعی را به دانشجویان خود آموزش دهیم، وقتی که صرفاً با شهریه و صدور مدرک سرو کار داشته‌ایم.

واقعا اصلی‌ترین مأموریت و رسالت دانشگاه چیست؟ توجه به مدرک محوری و تولید افراد بیکار و بی

سواد؟ یا توجه به مسئولیت‌های اجتماعی؟ به نظر می‌رسد مهمترین و اصلی‌ترین رسالت دانشگاه همان

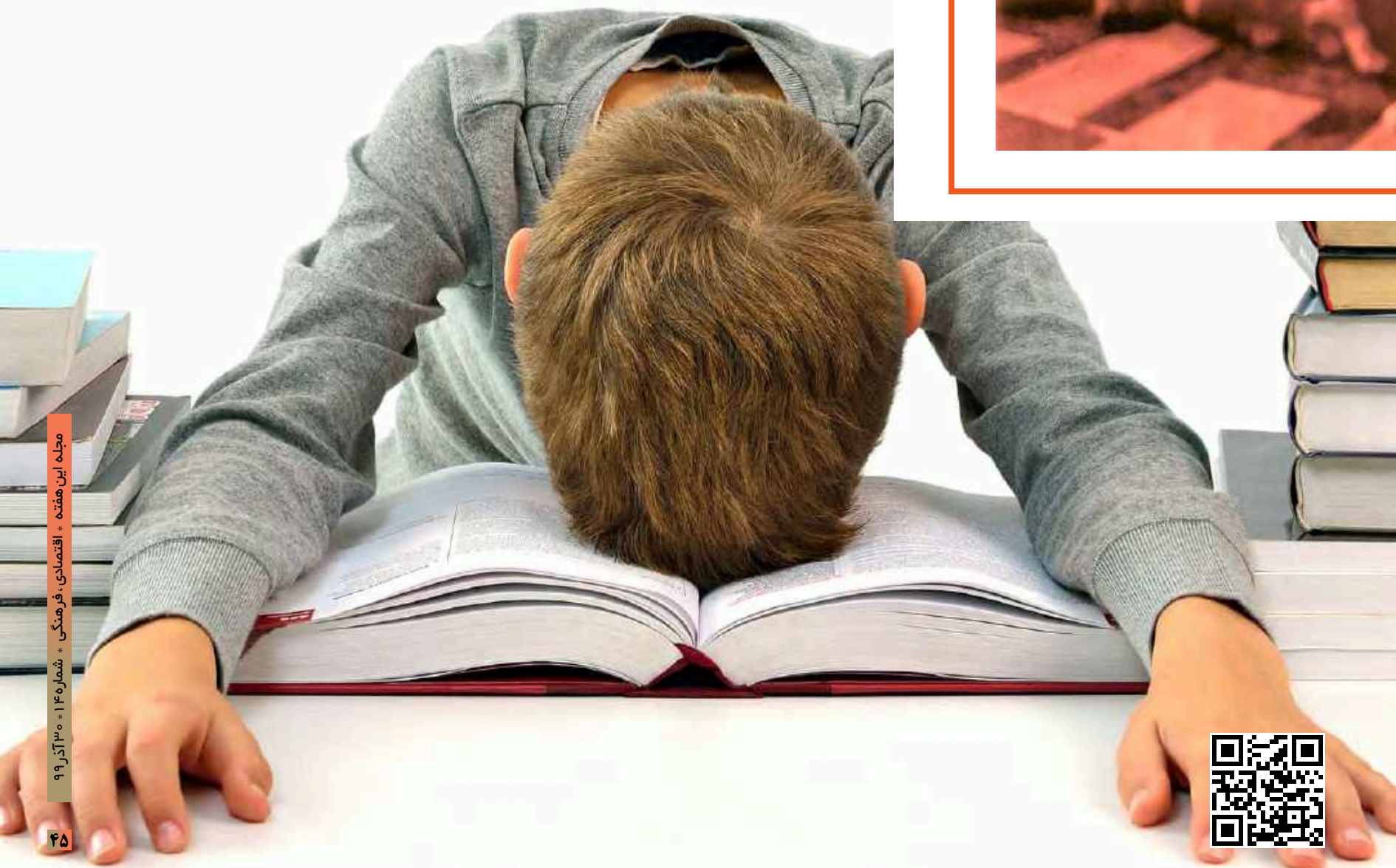
انتقال سواد اجتماعی و علم به جامعه و بالا بردن اعتماد به نفس آن باشد. آیا قشر تحصیل کرده و دارای

مدرک معتبر دانشگاهی ما توانست با خردورزی تمام و کمال، خود را از چالش رویارویی با بحران کرونا به

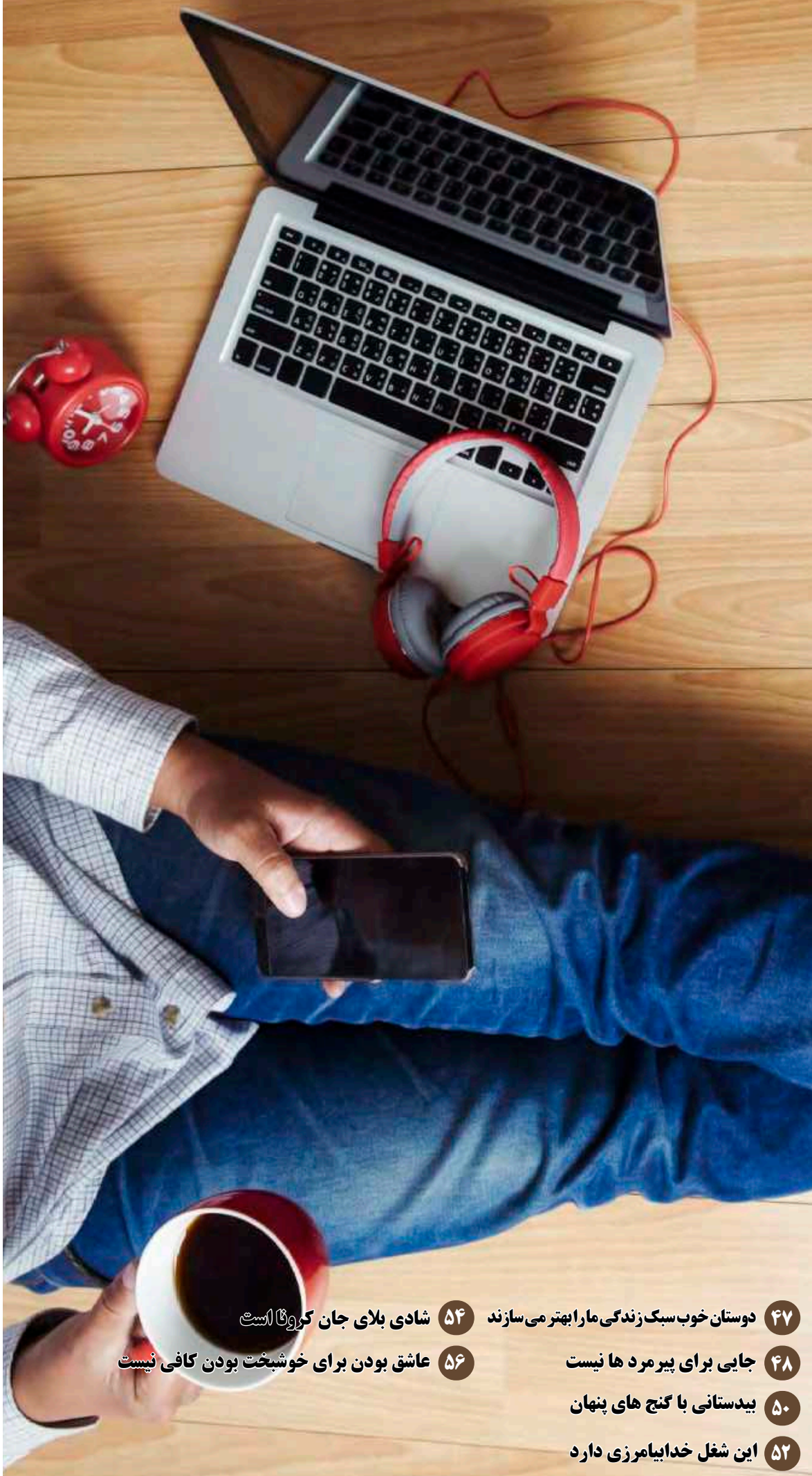
سلامت عبور دهد؟ یا اینکه در مراسمات مکرر عروسی و عزا که در این روزها برگزار می‌شود شرکت می

کنند و هنوز به دنبال بهانه‌ای برای فرار از چالش هستند؟ آیا دانشجوی ما واقعا سواد اجتماعی را فراگرفته یا

فقط حلال ریاضی و شیمی و غیره بار آورده ایم؟!



بزرگ زندگی



- ۴۷ دوستان خوب سبک زندگی ما را بهتر می سازند
- ۴۸ جایی برای پیر مرد ها نیست
- ۵۰ بیدستانی با گنج های پنهان
- ۵۲ این شغل خدا بیامرزی دارد
- ۵۴ شادی بالای جان کرونا است
- ۵۶ عاشق بودن برای خوشبخت بودن کافی نیست

دوستان خوب سبک زندگی ما را بهتر می سازند

آیا از آن دسته افراد هستید که تعداد اندکی دوست خیلی نزدیک دارید؟ یا به هر مکانی که می روید، دوستان جدیدی پیدا می کنید؟ و یا ممکن است چیزی بین این دو حالت باشد؟ اگر از دایره دوستان فعلی رضایت دارید، آیا حاضر می شوید، دوستی قدیمی که مدت بسیار زیادی از آن بی خبر بوده اید را به دوستان خود اضافه کنید؟

تصور کنید به صورت اتفاقی پیامی از یک دوست دوران دبستان، سربازی و یا دانشگاه دریافت می کنید، خاطرات شیرین بسیار زیادی برای شما زنده می شود؛ با اینحال تصمیم به اینکه مجدداً با این فرد رابطه دوستی برقرار کنید، نیاز به ریسک دارد که به عنوان «ریسک احساسی» معروف است. ورود این فرد به زندگی شما ممکن است، تغییراتی احساسی ایجاد کند و شما هم از زندگی احساسی فعلی خودتان راضی هستید و تمایل دارید شرایط به همین گونه که هست ادامه پیدا کند؛ بنابراین ریسک نمی کنید و پاسخ وی را نمی دهید و یا به گونه ای پاسخ می دهید که ارتباطی جدی شکل نگیرد. گزینه دیگر این است که شما تمایل داشته باشید خاطرات خوب گذشته باز هم تکرار شوند و بنابراین ریسک می کنید و وی را به دایره دوستان فعلی خود اضافه می کنید.

علاقه افراد به برقراری روابط دوستانه و انواع شبکه های دوستی، همواره مورد توجه پژوهشگران بوده است. نتایج مطالعه تیمی از روانشناسان دانشگاه هیدلبرگ آلمان بر روی ۲۰۰۰ فرد ۴۰ تا ۸۵ ساله نشان می دهد که سبک های دوستی می توانند در ۴ دسته، طبقه بندی شوند:

سبک دوستی سنجیده: افرادی هستند که تعداد اندکی دوست بسیار صمیمی دارند. ارتباط عاطفی آنها بسیار بالاست و این دوستی ها برای مدت زمان طولانی پایدار می ماند. این افراد معمولاً در میانه تا انتهای زندگی خودشان، دوستی جدیدی با افراد دیگر شکل نمی دهند.

سبک دوستی مستقل: این افراد نیز تعداد دوستان زیادی ندارند اما از نظر عاطفی ارتباط کمتری با این دوستان دارند. اغلب دوستی آنها بر اساس موقعیت شکل می گیرد؛ مانند دوستی با افرادی که از مدرسه، محل کار و یا همسایگان می شناسند، اما اگر شرایط و موقعیت تغییر کند ممکن است این دوستی ادامه نیابد.

سبک دوستی اکتسابی انتخابی: افرادی هستند که همواره دوستان جدیدی پیدا می کنند. بعضی از دوستان آنها صمیمی و برخی معمولی هستند. طول مدت دوستی هم متغیر است با برخی تا دهه ها ارتباط دارند و با برخی کمتر. البته آنها معیارهایی برای دوستی هایی که می خواهند برای دوره های طولانی ادامه داشته باشد، دارند.

سبک دوستی اکتسابی بدون قیدوشرط: این افراد بیشترین تعداد دوست را در بین این ۴ نوع سبک دارند. معیارهای سختگیرانه ای در انتخاب دوست وجود ندارد. تمایل این افراد بیشتر گسترش دامنه ارتباطات اجتماعی است تا حمایت عاطفی.

لذا با توجه به موارد بالا به نظر می رسد یک بار دیگر باید در چگونگی انتخاب دوستان و سبک دوستی های خود، تجدید نظر کرده و با وسواس بیشتری در این زمینه اقدام کنیم، چرا که دوستان خوب تاثیر بسزایی در نوع و سبک زندگی سالم ما دارند و انتخاب عاقلانه آنها می تواند ما را در مسیر درستی قرار دهد.



یادش بخیر کافه هایی که فرهنگ را معنی می کردند



جایی برای پیرمردها نیست

هشتاد و پنج سال پیش، یعنی در سال ۱۳۰۶ مردی روسی به نام خاچیک مادیکیانس در خیابان نادری کافه رستورانی را بنیاد نهاد که برای اولین بار به ایرانیان ییف استراگانوف، بیفتک، کافه گلاسه و خیلی چیزهای دیگر را معرفی کرد. کافه ای که پاتوق بسیاری از مهره های سنگین وزن ایران، مانند جلال و صادق بود، اما از آن زمان تا کنون کافه شاپها تغییر کاربری داده اند و امروز کافه شاپ، یعنی دود کردن سیگار و آتش زدن تنباکوی کپتان بلک؛ کافه شاپ یعنی، ظرف میلک شیک یا کافه گلاسه ...

به هرکافی شاپی در اصفهان سر بزنید، یک حس مشترک توی همه آنها موج می زند: حس جوانی که از سر و کول منوهای بالا می رود که گاهی اسامی عجیب و غریبشان گیج می کند و هر کدام را که بلد نباشی مهر بی کلاسی را بر پیشانی حک می کنند. حالا کافه شاپ یعنی پاتوق. وقتی جای دیگری برای دیدار و گفت و گو نباشد. آمدن دوستان در فضای مه آلود پر از دود هر چند که روی دیوارها با خط درشت نوشته باشند؛ کشیدن سیگار ممنوع! حالا دیگر در کافه شاپها، جایی برای پیرمردها نیست چون اسامی عجیب و غریب این کافه ها ویا پاتوقهای مدرن برای پیرمردها و آنان که وزن فرهنگی سنگینی دارند، دندان گیر نیست.

کشتن وقت بیکاری در کنار پزهای مدرن بیخیالی

دیگر از روزگاری که کافه نادری، جایی آن دورها، بستری می شد برای نوشتن یک کتاب، خیلی وقت گذشته، حالا کافه ها جایی شده اند برای شنیدن یک موسیقی و کشتن وقتهای بیکاری، در کنار پزهای مدرن بی خیالی.

کافه شاپها حالا محل دیدن چهره هایی است که یا خوشحالند و یا غمگین و تنها انگیزه آنها از آمدن به این پاتوقها دیدن یکدیگر و به نوعی تفریح است. رزو یکی از آنهاست با اکیپی از دوستانش هر هفته یکی از کافه شاپهای اصفهان را تست می کنند. می گوید: هم تفریح است و هم گپ و گفت. محل جوانها. دور شدن از دنیای مادرپدرهایی که دلشان می خواهد غرغر کنند و بس.

بوی قهوه و بستنی با بوی عرق نعنا به هم گره خورده و با دود سیگار، معجون عجیبی را درست کرده، این یکی دیگر از کافه شاپهای اصفهان است که از میان کافه شاپهای بی شماری که وجود دارد به نظر جوانهایی که در آن هستند بهتر است. به قول امین که خودش کافه شاپ باز حرفه ای است، این کافه شاپ هم دنج است و هم به عنوان پاتوق می توان از آن استفاده کرد.

پاتوق های غریبه با شهروندان

پاتوق نامی است که او و دوستانش و خیلی های دیگر، روی کافه هایی گذاشته اند که محل تجمع گروه خاصی است. شاید اگر روزگاری پایت به این کافه شاپها برسد، احساس غریبی عجیبی تو را فرا بگیرد.

اما، خیلیها معتقدند که در اصفهان کافه شاپهای خوب کم است به گفته نسترن که در لیست لغات ذهنش نام بسیاری از کافه شاپها را حفظ کرده و تند تند از آنها نام می برد. بامبو و لمون بهترین ها هستند و پاتوق هم نیست. اما کافه فنجون دست کمی از یک محیط بزرگ خانوادگی و دوستانه ندارد و نمی توانی در آن راحت باشی.

برای او کافه شاپ یعنی درد دلها و دو دوست؛ گرفتن نتایج تلخ و شیرین؛ آشتی و قهرها و ...

با خوشحالی می گوید: ما معمولا برای تفریح و خوشگذرانی با رفقا اینجا جمع می شویم البته نه زیاد، هفته ای فقط دو، سه بار. ناگفته نماند هر دفعه هم که دنگی حساب می کنیم نقری ۱۰ تا ۲۰ هزار تومان پیاده می شویم. با قاشقش کافه گلاسه اش را هم می زند و ادامه می دهد: راستش جای دیگری سراغ نداریم که بتوانیم به این راحتی آنجا گپ بزنیم. بابا و ماما هم که هر وقت دوستانم را به خانه دعوت می کنم، آنقدر غرغر می کنند که از کرده خودم پشیمان می شوم. من که ترجیح می دهم حتی تولدم را همین جا بگیرم.

هیچی؛ ۳۰۰۰۰ تومان

توی یکی دیگه از کافی شاپهای بالای شهر، اما حمید، نشسته و به ردیف اسمهای عجب و جق نگاه می کند به نظر او اینجا هیچی را می دهند ۳۰۰۰۰ تومان.

به نظر او کافی شاپ رفتن فقط برای خوردن یا نوشیدن نیست: «کاش می شد مثل گذشته ها کافه هایی بود برای روشنفکران. برای تبادل نظر؛ کافه های امروزی تبدیل شده به پاتوق؛ تعداد کافه هایی که کار فرهنگی هم در آن انجام می شود خیلی کم است.

اما حالا به گفته خیلی ها بلندتر شدن دیوارها و رویدن آپارتمان ها کمی تفریح های مناسب و خیلی چیزها موجب شده اغلب جوان ها، جایی برای گپ زدن و دور هم بودن، پیدا نکنند و سر از کافی شاپ ها درآورند. حالا مشتریها و کافی شاپ دارها به یک توافق اساسی رسیده اند آنها پول می دهند تا دور هم باشند و اینها هم برای میز و صندلیهایشان مشتری می جویند و هر روز بر مدردن کردن دکوراسیونها و متوهایشان سعی می کنند.

تربیب «های کلاسی، مایه داری»، «روشنفکری» و یک عالمه، «های» دیگر. اینجا باید به جای قند پهلوی مادر بزرگ، چهار اسکناس قرمز ۵ هزار تومانی پیاده شوی و یا سان شاین را که متشکل از همان بستنی خودمان با کمی قهوه و کاکائو و کمی ژله است با قیمت ۴۵۰۰۰ تومان میل کنی. اینجا اما، کسی بر سر قیمت چانه نمی زند و کافی شاپ ها معمولا جایی شده اند برای

کسانی که پولشان از پارو بالا می رود، چرا که یک سرویس ساده با پول میز و گارسن همان ده هزار تومان برایت آب می خورد، گرچه کافی شاپ های بی کلاس تر قیمت های پایین تری هم دارند.

جو کافی شاپ ما را گرفته است

این روزها اما جو کافی شاپ رفتن خیلیها را گرفته و جوانها ترجیح می دهند، بهترین ها را انتخاب کنند

جایی که کسی برای جمع هایشان مشکلی ایجاد نکند و بتوانند چند ساعتی را در آن وقت گذرانی کنند.

به اعتقاد دکتر بهروز جوانفکر، جامعه شناس، جوانان و نوجوانان، خرده فرهنگ مخصوص خودشان را

دارند. خرده فرهنگی که از اکثریت جامعه تبعیت نمی کند یا کمتر تابع آنهاست. در این میان

جوانان برای ارزیابی پایگاه و منزلت اجتماعی خود و دیگران شاخص های ویژه ای تعریف می کنند

که یکی از آنها کافی شاپ رفتن است. یعنی این مسأله از نظر آنها شأن و اعتبار می آورد. ضمن

آن که روابط میان اعضای خانواده و دوستان، امروز به بیرون از خانه راه پیدا کرده است.

کجایی فرهنگ ایرانی؟

به نظر او کافی شاپ ها و چایخانه ها می بایست، که با یک برنامه مدون، به کلوپ هایی

تبدیل شوند که دارای کارت هستند و تنها اعضاء با ارائه کارت عضویت، مجاز به استفاده

از محل باشند، صدور کارت عضویت نیز شرایط خاص خود را خواهد داشت، که یکی از

آنها، داشتن معرفی نامه می باشد.

به اعتقاد این جامعه شناس، کافی شاپها و چایخانه های موجود، بدلیل نوع عملکرد،

در تضاد با فرهنگ ایرانی و اسلامی می باشند، و کافی شاپها و چایخانه ها می توانند

که با یک برنامه ریزی صحیح و اصولی، در راستای خدمت فرهنگی و فرهنگ و اخلاق

قرار گیرند.

اما با تمام اینها وقتی در عصر اینترنت و رایانه و گذار از سنت به مدرنیته پا

بگذاری بسیاری از جوانان و نوجوانان، را می بینی که بدلیل عدم وجود امکانات

تفریحی و رفاهی ارزان قیمت و مناسب، دور از چشم خانواده و والدین، اوقات فراغت

خود را با گفتگو و کشیدن سیگار و قلیان و خوردن چای در کافی شاپ ها و

چایخانه ها می گذرانند.



پیداآباد

پیدستانی با گنج های پنهان



دریا قدرتی پور

خیابان آیت الله طیب را که پشت سر بگذاری، در تقاطع خیابان مسجد سید، محله ای بزرگ است که بین خیابان های چهارباغ، فروغی، کاشانی و طالقانی محصور شده است، محله ای که بار سنت و مدرنیته را یکجا به دوش گرفته؛ این را وقتی حس می کنی که از هیاهوی خیابان فروغی و شلوغی خیابان های اطراف می رسی به پیداآباد، خیابان نه چندان عریضی که صدای شیطنت گنجشک ها بر هر صدای دیگری غالب است. از جلوی مسجد علیقلی آقا، مادی فدن یا فدا عبور می کنی و سردر مسجد به سمت مغرب است. مسجد، صحن نسبتاً کوچک و زیبایی دارد و شبستان آن با کاشی هایی از نوع گره کاری تزئین شده است. کتیبه سردر به خط ثلث قهوه ای رنگ به خط علی نقی امامی و تاریخ ۱۱۲۲ هجری قمری را نشان می دهد.

علی قلی آقا موزه ای در دل محله

پیرمرد از تاریخچه حمام می گوید: پیشینه علیقلی آقا از درباریان دو پادشاه صفوی شاه سلیمان و شاه سلطان حسین صفوی می رسد به اینجا؛ کسانی که سال ها پیش بنیان این حمام را گذاشتند و بعد بر خرابه های حمام خانه ها ساخته شد. تا اینکه روزی فردی در خواب دید که می گویند: در زیر درختی در محله پیداآباد گنجی است که توسط هندوهای که از اصفهان می گذشتند، پنهان شده است او با کندن این محل به حمامی می رسد که حالا در این محله خودنمایی می کند، بعدها با این گنج مسجد علی قلی آقا و بازارچه هم بنا شد. این را عوام این محله، پشت به پشت و سینه به سینه حفظ کرده اند و بر قصه اش شاخ و برگ داده اند. کافی است، پایت را در آن بگذاری تا شاخصه های معماری و بنای شگفت انگیزی را مشاهده کنی. حمامی که با تزئینات بسیار مانند موزه ای شگفت انگیز در دل محله می درخشد. وقتی توی کوچه پس کوچه های قدیمی قدم می زنی، حتما نگاهت به این حمام خواهد افتاد که تا چندی پیش به دلیل کمبود امکانات و تاسیسات آب لوله کشی و وسایل گرمایشی، ساخت حمام در منزل های شخصی مورد مصرف مردم محله بود و تمامی مردم محله های اطراف را هم کفایت می کرد و تا همین ۴۰ یا ۵۰ سال پیش از رونق خاصی هم برخوردار بود.

پیداآبادی های لر تبار اصفهانی

از همان روزهایی که قدش از چهار پنج وجب تجاوز نمی کرده تا حالا که نوه هایش هم به سر و سامانی رسیده اند، وجب به وجب این خیابان را از سر گذرانده و حالا توی پیاده روهای تنگ خیابان منتهی به مسجد سید بر درختی کهنسال همراه با رفقای قدیم می نشیند و تعجبی هم ندارد که مثل کف دست سوراخ سنبه های محله را بشناسد.

او عمرش را در این محله گذرانده از گذشته های دور که اینجا به لحاف دوزی و نجاری ختم می شده تا اکنون که مغازه ها مدرن تر شده اند. در گذشته در هر کوچه و محله ای یک یا دو مغازه لحاف دوزی قرار داشته است که با توجه به نیاز اهالی محله از رونق خوبی هم برخوردار بوده اند، اما این روزها از لحاف دوزی های دوره گرد دیگر خبری نیست و از میان نجاریهای قدیمی نیز که در و کلون می ساخته اند، فقط تعداد انگشت شماری از آنها مشغول فعالیت هستند و البته ناگفته نماند بیشتر آنها در کنار لحاف دوزی به فروش پتو و لحاف های آماده و الیاف های مصنوعی هم مشغول هستند و یا مغازه ها به مبیل فروشی و کمد فروشی تبدیل شده اند تا با این ترند رونق کار و بار خود را حفظ کنند.

پیرمرد می گوید: اکنون اکثر مردم محله پیداآباد را لرهای اصفهانی شده تشکیل می دهند این مردم با اینکه از مهاجرت آنان زمان زیادی گذشته، اما هنوز لهجه لری خود را حفظ کرده که البته اندکی نیز با لهجه اصفهانی مخلوط شده است، اینان هنوز خود را لر تبار می دانند. مردمانی که بیشترشان تحصیل کرده و یا دارای تحصیلات بالا هستند و از تمکن مالی خوبی هم برخوردار بوده اما بافت سنتی و خانوادگی خود را حفظ کرده و معمولاً با خویشاوند وصلت می کنند.



۳ قرن قدمت

صدای قز و قز در کهنه یکی از خانه های محله هنگام باز شدن، تلفیق می شود با تصویر حوض نیمه پری که دور تا دورش شمعدانی چیده شده؛ شمعدانی هایی که توی هوای زمستانی زیاد تر و تازه به نظر نمی رسند، اما اینجا خانه ها هنوز هم نقش آپارتمان به خود نگرفته اند، هنوز هم می توانی سنت را در آنها ببینی. سبک ساخت خانه ها قدیمی است. اتاق هایی که فاصله اش از زمین به یک متر می رسد، دورتادور حیاط نه چندان بزرگ واقع شده اند. پیرمردی که روی سکوی کنار درب چوبی نشسته، گرچه سنش به ۳۰۰ سال پیش نمی رسد، اما می داند که بیش از سه قرن پیش شیرانی ها به این محله آمده اند و با پسوند بیدآباد، شهرت یافته اند و نسل اندر نسل این محله به نام آنها گره خورده است. به گفته او، مردم اینجا بیشتر لرهایی هستند که از چهارمحال بختیاری و ایذه به اینجا آمده اند و با سکونت آنها محله هم رونق گرفته است.



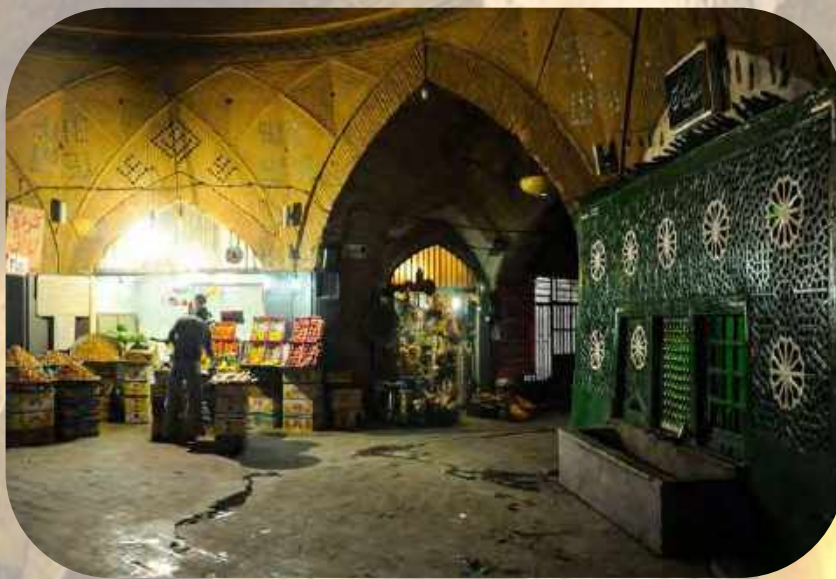
محله ای با پهلوانان نامدار

از دیگر عناصر مهم مرکز محله علیقلی آقا که در دوره های اخیر به این مجموعه اضافه شده است، یک زورخانه است. در مورد این زورخانه اطلاعات مکتوب در دسترس نیست ولی بنا بر اظهارات اهالی محل، محله بیدآباد یکی از محلات پهلوان پرور شهراصفهان بوده و پهلوانان این شهر غالباً بیدآبادی بوده اند و از این جا برای مسابقه با پهلوانان سایر شهرها به پایتخت می رفته اند، حتی چند تن از آنها برای مدتی پهلوان پایتخت هم بوده اند.



چند پیرمرد کنار جدول خیابان، به گفت و گو نشسته اند، یکی از آنها می گوید: آن موقع ها اگر محله دو هزار نفر جمعیت داشت، حالا شده ۲۰ هزار نفر و بیشتر، همه چیز با سابقش فرق کرده است. خیابان ما پر از نعمت است. چند تا نانوايي و صدتا بقالی که اولش مانده بودم از کدامشان خرید کنم که به آن دیگری برنخورد. سبزی فروشی و میوه فروشی آن قدر زیاد است که به همه می رسد.

اینجا هم می توانی رنگ مدرنیته را که موریانه وار می خزد و در دل محله رفته است ببینی، ساختمان ها بلند و کوتاه کیپ هم اند. هر کوچه ای چند ساختمان نیمه کاره دارد با بساط تیرآهن و کیسه های سیمان و فرغون و ماشین هایی که بار خاک دارند. همه جا دارند خانه های قدیمی را خراب می کنند و آپارتمان می سازند. کوچه های تو در تو و با دیوارهای کوتاه گلی تاریخچه ای است که در دل کوچه ها هنوز باقی مانده است. کوچه هایی که با خانه هایی قدیمی درست شده. خانه های مربع شکل با یک فرش قرمز و یک پیک نیک که به کپسول گاز نارنجی رنگ و متوسط وصل بود و حوض و ماهی و گلدان های نارنجی شمعدانی این ها همه حالا در خاطره های این محله گم شده است.



همه همدیگر را می شناسند

شاخ و برگ های بیرون آمده از حیاط خانه ها و درخت های قطور محله خبر می دهد که روزی اینجا کوچه باغ پردرختی از بدها داشته و به نوعی بیدستانی بوده که به همین خاطر به بیدآباد شهرت یافته است. مرد فروشنده می گوید: «الان دیگر از بیدهای بسیار در این محله خبری نیست، سال هاست دیگر اینجا تبدیل شده به محله ای شلوغ و پر رفت و آمد.

هرچه بیشتر به سمت جنوب خیابان، می روی هجوم ماشین ها بیشتر و از بکری ابتدای خیابان کم می شود. خیابان تنگ است و کوچه ها تنگ تر، اما همه چیز انگار نظم خاصی دارد؛ نظمی که خاص محله های قدیمی است.

بماند که قدمت اینجا حرف اول را می زند مسجد سید با ۲۰۰ سال قدمت، بازارچه بیدآباد با ۳۰۰ سال قدمت، بازارچه شاطر باشی ۶۰۰ سال قدمت، حمام علیقلی آقا (موزه مردم شناسی) و بازارچه با ۳۰۰ سال قدمت با مردمانی که بیشترشان سالخورده های قدیمی هستند که هنوز هم در مغازه هایشان رنگ و بوی گذشته را مثال می زنند. پیرزنی، اما آن قدر خمیده نیست که نتواند نوک درختان را ببیند. شانه هایش اگرچه نحیف اند، ولی در نگاهش، حتی از پشت عینک ته استکانی هنوز هم برق علاقه و کنجکاوی دیده می شود از کسانی که بومی محله نیستند چون اینجا تقریباً همه همدیگر را می شناسند.

فرنی فروش این محله هم یکی از قدیمی های بیدآباد است که حالا سمور را هم می توانی جلوی پیشخوان مغازه اش ببینی و کافی است یک بار امتحان کنی و دیگر دست برنداری از فرنی هایی که طعم و مزه قدیم را می دهد و حالا کمتر می توانی در مغازه های امروزی بیابی.

ساعتی با آخرین گاری ساز اصفهان

این شغل خدایا مرزی دارد

دریا قدرتی پور

حاشیه کوچه پس کوچه های منتهی به نقش جهان، در همسایگی انبارهای متروکه و فعال، انتهای یک کوچه قدیمی، آنجا که تیزی صدای جوش دادن چرخ های گاری سکوت بی حد و حصر را می شکند. آخرین درشکه ساز اصفهان، در نور کم سوی کارگاه قدیمی اش هنوز هم گاری می سازد. بوی پلاستیک سوخته حجم آزاد هوا را انباشته و ستون نوری که از بیرون می آید با دود خاکستری مواجی، پیوندی نامتقارن را ساخته است.

تمام تن دیوار کاهگلی توی تاریک روشن کارگاه، پر شده از چرخ های کوچک و بزرگی که خیلی وقت است به تاریخ چسبیده اند. دود گسی حاصل از جوش زدن به تکه پاره های آهن، توی هوا پخش می شود و جرقه های دستگاه جوشکاری نفس کم جانی به تاریکی می بخشد. مرد از همان شعله سود می جوید و آهن گداخته را می چسباند به چرخ.

دیوارها آبله زده از سیاهی و دوده است، حکمرانی عجیبی از تاریخ چند صد ساله را می توانی اینجا ببینی، در تئمه ای که شاید تا چند وقت دیگر، با نبود پیرمرد، به فراموشی سپرده می شود. حاج محمد، با وسواس، چرخ آهنی را با شعله جوش می چسباند و بدون اینکه نیاز به پرسش باشد، با حرکات سریع دستش، نحوه تعمیر گاری ها را به تو می نمایاند.

تکه تکه مغازه اش در کوچه ای که انگار تافته جدا بافته از بقیه بازار است، چسبیده به تاریخ درشکه سازی های قدیم و بدون اینکه متوجه باشی تو را می برد به ایام دیرین. تجسمی از روزگاری که صدای چرخ درشکه ها آرامش خیابان ها را مثل امروز بر هم نمی زد.

سال های چسبیده به تاریخ او مثل الفبایی است که از یک قرن پیش آغاز می شود و تا به امروز ادامه دارد. محمد بدخشیان، اما تجسمی است از انسانی که این روزها کم پیدایشان می کنی و به قول خودش این روزها صداقت مرده است.

پیرمرد بین تکه پاره های خاطره هایش به مردمانی می رسد که با گرو گذاشتن یک تار سیل، قول های مقدسی با یکدیگر رد و بدل می کردند و حالا با چندین چک و سفته هم بارشان بار نمی شود. اما این موضوع برای مردی که در گوشه کارگاه سازی اش به تاریکی عمیق و تخته پاره ها عادت کرده فرق می کند، او همان انسانی است با وسواس ها و تعلق های گذشته، هرچند فراموش شده به جبر، با اعتقادات پایدار گذشته اش زندگی می کند.

درهای کهنه چوبی کارگاه که از هم گشوده می شود، ابتدا و دریک لحظه هیچ چیز معلوم نیست، پس از ثانیه ای چشم عادت می کند به آنچه که درون چهارگوش بی زرق و برق و زینت یافته با برش های آهن، دوچرخه هایی از تاریخ گذشته را زنده می کند؛ وصله پینه هایی که بین کلی خاطره اسیر شده اند. در آن فضای کوچک و جمع و جور که جا برای دو نفر آدم متوسط القامت هم تنگ و ترش می شود، یک صندلی پیه کوتاه فلزی با تشک قرمز و مربعی شکل، بیش از هر چیز دیگری نگاهت را جلب می کند پیکر گره خورده بر چرخ های تعمیری نظرت را می بلعد. سرنوشت ماه و روز سرد و گرم حاج محمد از ۹ سالگی گره خورده به همین دیوارهای کاهگلی و تاکنون به مدد وصیت نامه پدرش او را هنوز اینجا نگه داشته تا به قول خودش برای مردمی که نام قشر ضعیف را بر پیشانی دارند، کاری انجام دهد و این دیوارها بعد از ورود تکنولوژی و ماشین های ریز و درشت، مهربان تر از اغیار خیابان با او باشند.



پدرم ۹۲ سال عمر کرد و من بعد از چهار خواهر، بچه پنجمی هستم. حرف هایش بین درهم تنیدگی آهن ها و چرخ های کور و کبود و چرب و روغنی کارگاه گم می شود و توی نور کم رنگ لامپ پنجاه ولت دخمه تو را می برد بین خنزرپنزرهای گذشته اصفهان. روزهایی که نصف جهان بود با درشکه ها و گاری سازها برو بیایی داشتند؛ آنجا که نه از تکنولوژی خبری بود و نه از چهارچرخ های مدرن امروزی، به قول پیرمرد، آن روزها گاری سازی برای خود تنها یک حرفه نبود، بلکه گاری و درشکه به عنوان یک وسیله حمل و نقل، جلال و جبروتی داشت و گاریچی ها ارج و قربی بیش از یک راننده داشتند. گاری ساز دیروز، امروز، از دلنگی ها و خاطره هایی می گوید که کلی مسافر را از این نقطه شهر به آن نقطه می برد و روی سنگفرش های خیابان ها صدای تلقششان یک آن از نا نمی افتاد. فقط کافی است صفحات تاریخ را ورق بزنی تا کم کم یاد و خاطره درشکه چی های قدیم که ردپایشان بر تاریخ پابرجاست را زنده کنی.

مرد پیر، سرش را از روی چرخ بالا می آورد و خودش را پله می دهد روی مبل کهنه کنار کارگاه و می رود به ۵۰ سال پیش: «جای استراحت نبود روزی ۱۰ تا ۱۵ تا گاری برای تعمیر می آوردند، شاید هم بیشتر. چرخ های بزرگشان هم قد خودم بودند».

حاج محمد، دوباره روی صندلی تاریخش جا می گیرد و شروع می کند، به جوشکاری. سکوت کارگاه غبار گرفته دوباره می شکند و او بین ویزوویز انبر جوشکاری می گوید: «این شغل خدایامرزی دارد».

حاجی این شغل ارث خانوادگی شماست؟

بله پدرم وردست پدرش بوده و بعد از چند نسل به من رسیده، چون شغل فنی بود، من هم پیگیر بودم. البته تحصیل هم کرده ام و شغل اصلی من ساختمانی است، اما به این خاطر که اکنون با رکود کار ساختمان روبرو هستیم، تمام وقت توی کارگاه هستم.

کارتان روبراه هست؟

روزی بین ۵ تا ۶ گاری تعمیر می کنم، البته بستگی دارد؛ این میانگین ممکن است تغییر کند. بماند که با ورود خودروها، دیگر پول چندان هم در این شغل نیست. تعمیر یک گاری خیلی کار ببرد و خرج داشته باشد بین ۲۰ تا ۳۰ تومن بیشتر نیست. دستمزد من هم برای هر گاری بین ۵ تا ۶ هزار تومان است، اما چون پدرم اعتقاد داشت که باید به قشر ضعیف کمک شود، وصیت کرد که چراغ این شغل خاموش نشود.

چراغی که حالا حاج محمد بدخشیان، مرد درشت اندام و استخوانی با چشمانی درشت و سیاه و سیبیلی نرم و تنک و کلاه بافتنی سیاهی که روی سرش گذاشته به دست گرفته تا باربرها دستشان نرود توی پوست گردو هر بار که می خواهد پاسخ سوالات را بدهد، سرش را از روی انبرجوشکاری بالا می آورد و بعد دوباره نگاهش را تکیه می دهد به انبر جوش که ماهرانه به گوشت و پوست چرخ گاری می چسبد و صدای جلیز و ولزش سکوت کارگاه را می شکند: «پدرم از ۹ سالگی این شغل را توی بازارچه شروع کرد. دکانش کنار آگاهی کنونی بود، بعد دکانش رفت سمت چاه حج میرزا. اینجا آخرین جایی است که دکانش را رو کرد و به من سپرد».



شادی بلای جان کرونا است

محمد امین الرعایا

با اصلاح باورها و نگرش‌ها در خصوص شادی و نشاط در ایام کرونایی، سیستم ایمنی بدن تقویت می‌شود و ابتلا به بیماری نیز کاهش می‌یابد.

باتوجه به سابقه فعالیت‌های ورزشی‌ام، انتظار نداشتم که کووید ۱۹ به سراغم بیاید، زیرا علاوه بر اینکه روزانه بین سه تا چهار ساعت ورزش منظم داشتم، همه پروتکل‌های بهداشتی را هم رعایت می‌کردم و کمتر پیش می‌آمد، جز برای موارد ضروری از خانه خارج شوم. اینها حرف‌های سینا احمدی ۲۵ ساله است که در کنار فعالیت اجتماعی و شغل معلمی، سالهای متمادی نیز به طور مرتب ورزش می‌کند، اما در همان روزهای ابتدایی شیوع کرونا در ایران به این بیماری مبتلا می‌شود. حالا ماه‌هاست که دوران قرنطینه، این جوان ۲۵ ساله تمام شده و دوباره به ورزش و دیگر فعالیت‌های خود، بازگشته است و می‌گوید: «در ابتدای دوران قرنطینه تا حد زیادی امید خود را از دست داده بودم فکرم تنها متمرکز بر روی بیماری بود، ولی با توصیه یکی از دوستانم برنامه‌های روزانه شادی‌آفرین را همراه درمان دارویی خودم کردم و در همان روزهای ابتدایی به وضوح افزایش روحیه جنگندگی و مبارزه با بیماری را در خودم دیدم و به این نتیجه رسیدم که اگر در کنار ورزش روزانه، شادی و تفریح را هم گنجانده بودم، شاید اصلا به این بیماری مبتلا نمی‌شدم!»

با آنکه ماسک زدن دیگر، این روزها به جز جدایی ناپذیر از زندگی ما تبدیل شده است، اما تنها پیشگیری از ابتلا به ویروس کرونا، راه برون رفت از این چالش نیست. در ماه‌های ابتدایی بروز این بیماری، باتوجه به وحشت گسترده جامعه از آن، مرگ و میر نیز افزایش یافته بود به طوری که امروزه، کمتر خانواده‌ای در جامعه پیدا می‌شود که یکی از اعضای آن درگیر کووید ۱۹ نشده باشد و یا یکی از آشنایان خود را از دست نداده باشد. در این میان به دلیل احتمال بالای شیوع بیماری بین افراد جامعه، بسیاری از مردم فرصت تخلیه هیجانات منفی و غم‌بار را به دست نیاوردند و ایجاد نشاط و شادی به گمشده‌ای در این روزهای کرونایی تبدیل شد.



بروز بحرانی به نام اختلال سوگ

کوروش محمدی، رئیس انجمن آسیب شناسی اجتماعی ایران در همین ارتباط می گوید: «نشاط اجتماعی، موضوعی است که باید از منظر علمی به آن نگاه کرد، کرونا عامل اضطراب جدی در جامعه شده است، البته در حال حاضر با پساکرونا اول روبرو هستیم و علاوه بر اضطراب و استرسی که برای تمامی افراد به واسطه ناشناخته بودن و غیرقابل کنترل بودن این ویروس وارد شده و می شود، عدد قابل توجهی از شهروندان به همین دلیل به کام مرگ رفتند و همین عامل باعث شده تا اضطراب از ابتلا در سطح وسیعی از جامعه گسترش پیدا کند و از طرفی با توجه به اینکه، افراد جامعه، فرصت سوگواری پیدا نکرده اند، آرام ناشی از سوگ در جامعه نهادینه شده و امروزه با اختلال سوگ اجتماعی روبرو هستیم که می تواند به صورت شبکه ای بین افراد خانواده و جامعه تأثیرگذار باشد.

ویروس کرونا به ما نشان داد که اگر می خواهیم با این مساله مقابله کنیم، باید به میزان زیادی انعطاف پذیر باشیم. مثل خوشه های گندم و جو که در برابر طوفان ها خم می شوند، اما نمی شکنند. برخلاف یک درخت تنومند که ممکن است در برابر طوفان های شدید از ریشه کنده شود.

مشاور آسیبهای اجتماعی سازمان بهزیستی کشور، راهکار مهم و اساسی برای رسیدن به شادی و نشاط در جامعه کرونا زده امروز را برطرف کردن عوارض جانبی پساکرونا اول می داند و می گوید: گام بعدی، پیشگیری از عوارض پساکروناهای بعدی است. البته در این بین نباید از آموزش و آگاهی بخشی، مشاوره های گروهی و فردی برای خانواده های آسیب دیده از کرونا و ایجاد یک هم افزایی بین دستگاه های اجرایی و اجتماعی مثل استانداری ها و کمیته امداد و غیره برای تامین بخشی از نیاز های غیر روحی و روانی غافل شویم.

به عقیده این کارشناس مسایل اجتماعی، اکثریت افراد، واکنش های روانشناختی متعددی را نشان می دهند که برخی از این پیامدها، ممکن است کوتاه مدت و بصورت خشم، ناامیدی، ناتوانی، بروز غم، اندوه، سوگ، ناتوانی و سرزنش خود باشد.

زندگی بدون درد و ناراحتی نیست

به نظر می رسد در شرایط فعلی، باید برخی از سرپرستان خانواده که بیکار شده اند و برخی از کارخانه ها و کارگاه ها و بازارچه ها و تیمچه ها، واحدهای فرهنگی و هنری، باشگاه های ورزشی و غیره که با مشکل کسادی کسب و کار روبرو شده اند به واسطه برنامه ریزی و اجرای طرح های بزرگ معیشتی برای آنها حمایت شوند و نباید انتظار داشت که با یارانه ماهی ۱۰۰ هزار تومان، معضلات معیشتی این افراد برطرف شود.

در همین راستا، کارشناسان اقتصادی، مهارت افزایی و افزایش مهارتهای فردی و گروهی افراد جامعه در راستای رویارویی و مقاومت با مشکلات و موانع اجتماعی را مهمترین عامل برای ایجاد شادی و نشاط قلمداد می کنند و همچنین برای رسیدن به این موضوع پرداختن به عوامل دیگری، همچون کاهش عوارض طلاق و اعتیاد را نیز مورد توجه قرار می دهند چراکه نشاط اجتماعی، یک موضوع تک بعدی نیست. باید واقع گرا باشیم و قبول کنیم، زندگی فراز و فرود دارد. زندگی بدون درد و ناراحتی نیست و اینها جزئی از زندگی است.

با شادی به جنگ ویروس کرونا برویم

ندا هوشیار، روانشناس بالینی که این روزها بیشتر تمرکز خود را به سمت فضای مجازی و شبکه های اجتماعی سوق داده است، می گوید: «شرایط فعلی کشور ما به گونه ای است که افراد جامعه باید تلاش کنند تا در وهله اول با زندگی کرونایی کنار بیایند و آن را بپذیرند».

وی عقیده دارد؛ باید بپذیریم که بسیاری از اتفاقات در شرایط کنونی، در اختیار ما نیست و لذا به سمت کارها و رفتارهایی برویم که در اختیار ما است.

بنا به گفته این روان شناس بالینی: «در این شرایط باید ببینیم آیا افراد گوشه گیر شده اند یا طرز فکر خود را تغییر داده اند و با این تفکر زندگی می کنند که این بحران نیز مانند باقی مسائل، مسیر خود را طی خواهد کرد و بالاخره روزی رخت از جامعه خواهد بست».

این استاد دانشگاه، بهترین راه حل برای تجدید روحیه را پناه بردن به دامن طبیعت می داند و می گوید: «شهروندان می توانند در آخر هفته و یا اوقات فراغت خود، حداقل یک الی دو ساعت به دامن طبیعت بروند و آرامش و شادی خود را بازیابی کنند در عین حال برای بقیه روز یک سری برنامه های تفریحی با خانواده و لذت بردن از بودن در کنار خانواده می توانند بسیار کمک کننده باشد. همچنین بسیاری از بازی های فکری و فیزیکی مانند شطرنج، پازل، پانتومیم و غیره می تواند فضای شادی و نشاط را در خانه ایجاد کند و از فضایی که در آن به سر می بریم، فاصله بگیریم. در کنار این موارد می توانیم یک سری ورزش هایی را نیز در خانه یا در حیاط خانه انجام دهیم.

هوشیار معتقد است که همیشه نباید تنها نیمه خالی لیوان را ببینیم بلکه باید به نیمه پر لیوان هم توجه کنیم و باید گفت محدودیت، خلاقیت به همراه خود می آورد به همین دلیل افراد نیز باید با کمک مشاوران، راهکارهای رونق کسب و کار خود را دوباره کشف کنند. ایجاد شادی و نشاط در فرد باعث می شود، سیستم ایمنی بدن تقویت شود و وقتی این سیستم تقویت می شود، شانس ابتلا به بیماری هم کاهش می یابد. پس اصلاح نگرشها و باورها، می تواند کمک کننده باشد و ما را از فضایی که درگیر آن هستیم نجات دهد.

عاشق بودن برای خوشبختی بودن کافی نیست

محمد امامی

این روزها کمتر دختر و پسری پیدا می‌شود که عاشق بودن را برای خوشبخت شدن کافی بدانند. دیگر همه می‌دانند که باید در کنار علاقه، یک سری ملاک‌های دیگر هم بررسی شود تا شیرین بودن زندگی مشترک‌شان تضمین شود. ازدواج یکی از مهم‌ترین تصمیم‌هایی است که نقطه عطف زندگی دختر و پسرها محسوب می‌شود. تصمیمی که اگر درست و اصولی گرفته شود، خوشبختی در انتظار فرد است و اگر احساسی و بدون منطق باشد، شرایط کاملاً برعکس می‌شود. همه دخترها و پسرهای دم‌پخت باید برای ازدواج، آمادگی خود را محک بزنند و همین‌طور روی شناخت یکدیگر کار کنند.

بعد از آن نوبت به بررسی ملاک‌های افراد می‌رسد. مثلاً ممکن است فردی به وضعیت مادی اولویت یک بدهد و فرد دیگری آن را در مرتبه ۱۰ بگذارد. توجه داشته باشیم که این اولویت‌بندی بدون در نظر گرفتن خواستگار فعلی باید انجام شود. هر فردی یک سری ملاک‌های شخصی دارد یعنی مواردی که برای او مهم است. جدا از این‌ها باید دقت داشته باشیم که ملاک‌های اساسی را هم ذکر کرده باشیم. در ادامه نکاتی در این باره خواهیم خواند.

ملاک‌های اساسی دقیقاً یعنی چه؟

ملاک‌های اساسی، ملاک‌هایی است که علاوه بر ملاک‌های شخصی، هر فردی حتماً باید به آن‌ها توجه کند. افراد بعد از آن باید ببینند که ملاک‌های اصلی را دارا هستند یا نه و در هر ملاک چه نمره‌ای به طرف مقابل می‌دهند. اگر فرد مد نظر ما در ملاک‌های اصلی، نمره بالایی نگرفت یا ملاک‌های ما از نظر اولویت‌بندی تفاوت فاحش با هم داشت، این به معنی زنگ خطر برای ازدواج است. به صورت میانگین نمره بین ۶ و ۷ از ۱۰ خوب است. بهتر است هر ملاک را برای هم تعریف کنید تا مطمئن شوید درک و برداشت یکسانی از ملاک‌ها دارید. اگر روی ملاکی تردید دارید، احتمالاً شناخت شما از آن ملاک ناقص است و باید برای شناخت بیشتر وقت بگذارید.

ظاهر: نگوید مهم نیست

اگر از آن دسته افراد هستید که معتقدید ظاهر مهم نیست، متأسفانه اشتباه می‌کنید. اگر ظاهر طرف مقابل تان برای شما مهم نیست، احتمالاً به این دلیل است که ظاهرش را پسندیده‌اید. بهتر است نظر خود را این‌گونه اصلاح کنید که چه چیزی از ظاهر برای شما مهم نیست؟ ممکن است رنگ چشم و پوست برای شما مهم نباشد، ولی قد ملاک مهمی باشد. به طور معمول برای آقایان جذابیت ظاهری و برای خانم‌ها قد و تیپ مهم است. حتماً برای قد، تیپ، رنگ پوست و دیگر مسائلی که ممکن است برای شما مهم باشد به طرف مقابل نمره بدهید.

اگر طرف مقابل شما نمره بالایی از نظر ظاهری نگرفت، باید به این نکته توجه کنید که ظاهر برای شما اولویت چندم است و طرف مقابل چه نمره‌ای گرفته است. اولویت بالا با نمره کم خطرناک است، اما اگر ظاهر جزو ملاک‌های پایین شماست و نمره آن فرد زیاد کم نیست ممکن است، نگران کننده نباشد.

همان‌طور که قبلاً گفته شد، اگر خواستگارتان از نظر ظاهر مورد پسند شما نیست و مدام با این قبیل جملات روبه‌رو هستید که ظاهر عادی می‌شود؛ ببینید که چند ماه از شناخت شما از یکدیگر می‌گذرد. اگر یک ماه است شاید عادی شود، اما اگر شش ماه گذشته و هنوز به نظر شما ظاهر فرد نامناسب است، دیگر هیچ‌گاه عادی نخواهد شد!

درباره ملاک سن که در این دسته قرار می‌گیرد؛ اگر خانم بزرگ‌تر است به خودی خود مشکلی ایجاد نمی‌کند، اما باید به این نکته توجه کرد که آیا خانم دوست دارد کنترل همه چیز را به دست بگیرد و دلیل ازدواج با مرد کوچک‌تر از خود هم همین است؟ آیا خانم حرف، حرف خودش است؟ آیا کفایت شوهر را زیر سوال می‌برد؟ آیا آقا پختگی عاطفی دارد یا به دنبال یک مادر در زندگی است؟ و نظر خانواده‌ها چیست؟ تفاوت سن در سنین بالای ۳۰ سال دیگر ملاک چندان مهمی محسوب نمی‌شود.

خانوادگی: نگویند فرد با خانواده‌اش فرق دارد

تناسب خانواده‌ها در ازدواج مهم است. توصیه می‌شود که در بحث ازدواج فردی را انتخاب کنید که هرچه بیشتر به خانواده شما شبیه باشد. هیچ‌گاه فکر نکنید که فرد با خانواده‌اش فرق دارد؛ این یک اشتباه رایج در ازدواج است. ارتباطات درون خانواده و نحوه رفتار فرد با خانواده‌اش نکاتی است که نباید از چشم دور بماند، چون احتمال تکرار این رفتارها در زندگی شما وجود دارد.

اخلاقی: خصوصیات بارز را کشف کنید

آیا داشتن صفت خاصی برای شما مهم است (مانند منظم بودن)؟ آیا نداشتن صفت خاصی برای شما مهم است (خساست)؟ راجع به اخلاق‌های خاص خود با خواستگارتان صحبت کنید و از اخلاق‌های بارز او با خودش یا اطرافیانش مانند دوستان صمیمی یا اگر مثلاً در دوران دانشجویی هم خانه داشته است، سوال کنید. هیچ وقت یک منبع برای قضاوت کافی نیست از منابع متعدد کمک بگیرید.

مالی: توقعات را مطرح کنید

اگر توقع خاصی در این زمینه دارید، بیان کنید. آیا دوست دارید همسرتان حقوق ثابت داشته باشد یا ریسک‌پذیری را مهم می‌دانید. راجع به این که چه مقدار از حقوق صرف پس‌انداز شود و چه مقدار خرج شود، باید با هم صحبت کنید. اولویت‌های زندگی برای خرج کردن و کمک‌های مالی به اطرافیان و حتی کمک گرفتن از بقیه هم حتماً مطرح شود.

تحصیلی: ایده‌آل‌هایتان را بگویند

اگر سطح تحصیلات خاصی از همسر خود انتظار دارید یا برای خودتان ایده‌آل‌های تحصیلی دارید، حتماً بیان کنید. تحصیلات اگرچه معیار کاملی برای سطح درک افراد نیست، اما قطعاً تأثیراتی دارد.



سلامت

۵۹ دلواپسان مدتخت‌های بیمارستان را پر می‌کنند ۶۲ فریب سود جوها در زمینه کاشت مو را نخورید

۶۰ ۲۰ دانستنی جالب از غذا های دنیا



محمد امامی

دلواپسان مد تخت های بیمارستان را پر می کنند

در حالیکه آخرین روزهای فصل پاییز را با سایه سنگین کرونا و اپیدمی آن طی میکنیم و رعایت پروتکل های بهداشتی برای همه به نوعی زندگی روزمره بدل شده، بازار ماسک و دیگر اقلام پیشگیری از ابتلا به این ویروس مهلک هم داغ شده و با افراط بعضی از مردم به سمت نوعی انتخاب مد و مدسازی تبدیل شده است.

از همان روزهای اول شروع اپیدمی کرونا در ایران و دیگر مناطق جهان، حافظان سلامت و نهادهای مسئول به منظور پیشگیری از سرایت بیماری با هشدارهای جدی مردم را به رعایت نکات بهداشتی فراخوانده اند و این هشدارها آنقدر زیاد و هرروزه شده که بسیاری از مردم را به استرس انداخته و آنها را دچار نوعی وسواس کرده است. این هشدارهای هر روزه، باعث تغییری اساسی در رفتارهای جمعی نسبت به استفاده از اقلام بهداشتی همچون ماسک و مواد ضد عفونی و غیره شد و به نوعی بازار این کالاها را داغ نمود تا در اندک زمانی به کالاهای پرمصرف بازار بدل شوند و حتی در ابتدا با قحطی آنها نیز مواجه شدیم.

در میان این انبوه درخواست ها، عده ای از وضعیت پیش آمده استفاده یا به نوعی سوء استفاده کرده و این سوژه را به سمت ساختن مدی جدید و تازه سوق دادند. استفاده از ماسک هایی با شکل ها و طرح های گوناگون، عینک های خاص و عجیب و صفحه تلقی شیشه ای به نام شیلد که بیشتر از این که جنبه بهداشتی داشته باشد، جنبه مدل سازی و جلب توجه به خود گرفته بود؛ به وفور در سطح شهرها گسترش پیدا کردند.

اگر هنگام عبور از سطح خیابان های شهر به خصوص قسمت های بالای شهر، با دقت بیشتری به دور و برتان نگاه کرده باشید. حتما شاهد تغییراتی در ظاهر برخی شهروندان بوده اید. این روزها، دیگر استفاده همزمان از ماسک، دستکش، شیلد یا همان محافظ و یا عینک امری طبیعی دیده می شود.

وسایلی که شاید استفاده همزمان از آنها چندان هم ضروری و مورد نیاز نباشد، اما چون مد روز است، اشکالی ندارد و تازه کلاس هم دارد! بر عکس روزهای اول همه گیری کرونا که در جستجوی ماسک و دستکش به هر داروخانه و فروشگاه می رفتیم و اکثرا! با جواب نداریم مواجه می شدیم، حالا ماسک و دستکش و مواد ضد عفونی را حتی از لباس فروشی های خیابان هم می توانیم بخریم! آن هم مد روزش را که به ست لباس و کیف مان بیاید.

در تمام هشدارهای بهداشتی و در تمام گزارش هایی که از سوی سازمان بهداشت جهانی و وزارت بهداشت اعلام می شود، روش سرایت ویروس به طور دقیق اعلام و مشخص شده است و مهمترین آنها ممانعت از خروج از منزل و حفظ فاصله فیزیکی می باشد ولی افراد همه هشدارها را نادید گرفته و به خاطر مدسازی به دنبال خرید اقلامی هستند که گاهی استفاده از آنها ضرورتی ندارد.

به طوریکه خانم ها و آقایانی را می بینیم که برند کیف و کفش خود را با طرح روی ماسک ست کرده اند و شیلد و دستکش و همه وسایل را استفاده کرده اند، اما در کجا؟ وسط یک بوتیک ایستاده و در حال انتخاب رنگ لباس برای خرید هستند. خریدی که ممکن است در این شرایط اصلا واجب نباشد.

قصه کرونا در ایران از آنجا شروع شد که در روزهای اول اپیدمی در اسفندماه، خیلی از مردم آن را جدی نگرفته و حتی با ساختن جک و شوخی آن را به مسخره می گرفتند. اگر نگاهی به عکس های به جا مانده از آن دوران بیندازیم، شب عیدی را می بینیم شلوغ و پر رفت و آمد. درست در همان زمان کشورهای دیگر شروع به انجام محدودیت ها و قرنطینه ها کرده بودند و بیشتر مردم هم با جدیت این موضوع را رعایت می کردند.

مدتی از ورود این مهمان شب عیدی نگذشته بود که تازه مردم به خود آمدند و آمار و ارقام مبتلایان و فوتی ها تازه برایشان ملموس و واقعی به نظر رسید. در واقع اگر آن دسته افرادی که نهایت بی مسئولیتی خود را نشان داده و در روزهای اول سال راهی جاده و سفر شدند را فاکتور بگیریم، بیشتر مردم از ترس جان خانه نشین شدند و خلوتی شهر در اوج نگرانی های این ویروس، لاف اقل خوشحال کننده بود که مردم فرهنگ رعایت قوانین و هنجارها را پیدا کرده اند.

از آنجایی که در کشوری زندگی می کنیم که مسئولانش از رییس جمهور گرفته تا خوش نشینان بهارستان و کابینه و ... همه علاقه زیادی به خواب دارند، در این برهه هم گویی، خوابی عمیق آنها را فرا گرفته و گه گاهی خمیازه کشان چشم گشوده و تصمیماتی میگیرند که ذره ای نتایج مفید به همراه ندارد. نمونه این موضوع، پاک کردن صورت مسئله ای به نام قرنطینه اجباری و نام گذاری فاصله اجتماعی به جای آن تا بگویند به به ما یک طرح جدید ابداع کردیم.

حال این طرح اصلا تاثیرگذار بوده یا نه بماند، اما از مسئولان بگذریم خود مردم هم دلشان گویی به حال خودشان نمی سوزد و انگار منتظر بودند که اعلام شود فروشگاه ها بازگشایی شده و شال و کلاه کرده و راهی خیابان ها شوند تا مبادا آن لباس و کیف و کفش جذاب را از دست بدهند و از مد جا بمانند. حال همین مردم برای خروج از منزل تمام ابزار و وسایل پیشگیری را استفاده کرده و راهی خیابان می شوند، ولی همان فاصله اجتماعی را که اصل قضیه است، رعایت نمی کنند و در مکان های همگانی به خرید مشغولند و به نوعی زندگی عادی خود را می کنند.

آری، متأسفانه هنوز بعضی از مردم ما مسئله اصلی که همان حفظ سلامتی است را جدی نگرفته اند و تنها به بهانه پیشگیری، فرصتی را بدست آورده اند تا با استفاده از انواع وسایل غیر ضروری همگام مد روز شوند و با ست ماسک و عینک و روسری از قافله خودنماها عقب نیفتند.

شاید این همشهریان خوبمان می فهمیدند که اگر روزی مبتلا به کرونا شوند، آن ظاهر و آن ست کردن ها، دیگر اهمیتی ندارد و در نهایت با یک گان بهداشتی یا لباس استریل بیمارستان روی تخت، دیگر نمی توانند به مد و ظاهر فکر کنند.

۲۰ دانستنی جالب از غذاهای دنیا

تهیه و تنظیم آرمان امامی

غذا یکی از چیزهایی است که در همه جهان طرفدار دارد، به خصوص غذاهایی که می تواند به عنوان عاملی برای شناخت یک کشور باشد. شناختی که می تواند ما را با آداب و رسوم کشورها و طرز فکر و نوع تفکر مردم دیگر آشنا کند. در واقع یکی از مهم ترین چیزهایی که هر روز با آن سر و کار داریم خوردن است. چه به عنوان وعده اصلی و چه در هنگام شادی، ناراحتی و افسردگی، خوراکی ها جزء جدایی ناپذیری از روزمان را تشکیل می دهند. اما موضوع جالب این است که اطلاعات درستی پیرامون غذا و خوردنی های اطرافمان نداریم. می بینیم که یکی از مواد تشکیل دهنده نوتلا روغن پالم است اما بدون اهمیتی از تاثیر آن بر بدن گذر می کنیم یا این که می دانیم رنگ های خوراکی عمدتاً به صورت شیمیایی و با اسامی که هیچ جوهره شباهتی به خوراکی های طبیعی ندارند تهیه می شوند، اما باز هم به خوردن آن ادامه می دهیم. البته در این مطلب بررسی موشکافانه ای در باب انجام نمی دهیم، اما شما را با حقایقی از غذا و رستوران ها آگاه می کنیم که گاهی جالب، تاریخی و مفید هستند.

مکدونالد سالانه ۲٫۵ میلیارد همبرگر به فروش می رساند

به عبارتی ۶٫۵ میلیون همبرگر در روز یا ۷۵ همبرگر در ثانیه، توسط این رستوران زنجیره ای بزرگ به فروش می رسد. البته به جز این مورد مکدونالد دارای رکورد های عجیب بسیاری است که در مطلب عجیب ترین حقایق از رستوران های آمریکا به جالب ترین شان پرداخته شده است.



جوز هندی - روانگردان

مصرف زیاد جوز هندی همانند روانگردان ها می تواند سبب توهم زایی در افراد شود. این عارضه به دلیل وجود ماده ای به نام میریستیسین است که در جعفری و حتی شوید هم وجود دارد.



گران قیمت ترین پیتزای تاریخ

گران قیمت ترین پیتزای تاریخ به قیمت ۱۲ هزار دلار به فروش رفت. این پیتزا از ۳ نوع خاویار، پنیر موتزلرلای بوفالو، نمک صورتی استرالیایی و خرچنگ نروژی استفاده شده بود که تهیه آن توسط ۳ سرآشپز ایتالیایی به مدت ۷۲ ساعت زمان برد.



سالامون های پرورشی رنگ می شوند

سالامون هایی که در طبیعت زندگی می کنند به دلیل تغذیه از میگو به طور طبیعی دارای گوشتی صورتی رنگی هستند. اما سالامون های پرورشی به دلیل رژیم غذایی متفاوت تر، دارای گوشتی سفید رنگ اند (مطمناً از میگو استفاده نمی شود). اما در نهایت پس از رشد کافی، به ماهی نوعی رنگدانه گیاهی داده می شود که به طور غیر طبیعی گوشتشان را به صورتی تغییر رنگ می دهد.



رنگ قرمز اسمارتیس از نوعی سوسک نامین می شود

نه تنها اسمارتیس بلکه در بسیاری از خوردنی های مصنوعی دیگر، رنگ خوراکی قرمز از اسید کارمینیک نامین می شود و اسید کارمینیک نیز خود از خورد شدن سوسکی به نام *dactylopius coccus* به وجود می آید.



شکلات سفید نوعی شکلات محسوب نمی شود

در واقع هیچ نوعی از کاکائو در تولید شکلات سفید به کار گرفته نمی شود و این خوراکی تنها ترکیبی از شکر، شیر، وانیل و کره کاکائو است.



شیر مادر کامل ترین غذای جهان

تنها خوراکی که می تواند تمام مواد مغذی بدن انسان را تامین کند، شیر مادر است. در حقیقت افراد بزرگ سالی که فقط از شیر مادر تغذیه کنند، از نظر ارزش غذایی نیازی به هیچ خوراک و نوشیدنی دیگری ندارند.



بیسکوئیت های کراکر

شکر آسیب بیشتری به دندان ها وارد می کند، اسید ها از متداول ترین دلایل پوسیده شدن دندان ها بشمار می روند و از آنجایی که این بیسکوئیت های ترد نمکی به راحتی به دهان و دندان ها می چسبند، سبب رشد باکتری و در نهایت پوسیدگی دندان ها می شوند.



پنیر الاغ گران ترین پنیر جهان

شاید پنیرهایی باشند با روکش طلا یا تغذیه ویژه پستانداران و ... بسیار گران تر از این باشند. اما پنیر الاغ صربستانی که در منطقه ای خاص از این کشور تولید می‌شود، به طور معمول هر یک کیلوگرم از آن بالای ۲۰۰۰ دلار قیمت دارد و به فروش می‌رسد.



ماهی های بادکنکی کشنده

ماهی های بادکنکی (puffer fish) یکی از کشنده ترین سم های جهان را دارد که در صورت درست طبخ شدن آن می‌تواند موجب مرگ ۳۰ نفر شود. با این حال این ماهی یکی از محبوب ترین خوراکی های ژاپنی است که سرآشپزان برای تهیه و سم زدایی آن دو سال آموزش می‌بینند.



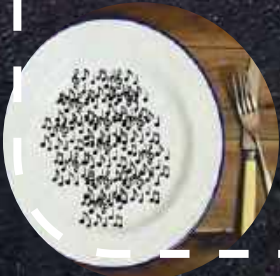
پیتزا مارگاریتا، غذای فقرا

زمانی که امبرتو، پادشاه ایتالیا به همراه همسرش، ملکه مارگاریتا از شهر ناپل دیدن می‌کردند، تصمیم بر این گرفتند که به جای غذاهای مجلل خود، یک غذا که مخصوص فقرا باشد را امتحان کنند. همچنین جالب است بدانید که ملکه مارگاریتا آنقدر از پیتزای موتزلا لذت برد که در آخر نام او را بر این پیتزا گذاشتند.



موسیقی در غذاهای شما تأثیر گذار است

آهنگ هایی که فرکانس بالایی دارند در طعم شیرینی و غذاهایی که فرکانس پایینی دارند در طعم تلخی می‌توانند، تأثیر گذار باشند.



در دینامیت ها بادام زمینی یافت می‌شود

بادام زمینی دارای روغنی است که برای تهیه نیتروگلیسرین، ماده ای انفجار زا که از ترکیبات اصلی دینامیت و بمب ها به حساب می‌رود استفاده می‌شود.



بنگلادش و هند رکورد دار کم ترین میزان مصرف گوشت در جهان

بر طبق آمار میزان گوشت مصرف شده توسط یک فرد بنگلادشی ۴ کیلوگرم در سال و برای یک فرد هندی ۴٫۴ کیلوگرم محاسبه شده است.



فست فود خطرناک

خوردن فست فود به مدت یک ماه و داشتن بیماری هپاتیت، می‌تواند تأثیر یکسانی بر کبد انسان داشته باشد. به دلیل مقدار چربی اشباع شده بالای فست فودها، آنزیم های کبدی دچار تغییراتی می‌شوند که دقیقاً بیماری هپاتیت می‌تواند باعث شود.



تعداد بالای فروش نوتلا

رقم تعداد نوتلای فروخته شده در سال به طرز عجیبی بالا است، آنقدر زیاد که شما می‌توانید با آن ۸ بار دیوار چین را بپوشانید یا اینکه تقریباً دو بار کامل دور کره زمین را با آن طی کنید.



صبحانه مهمترین وعده غذایی نیست

در سال ۱۹۴۴ کمپانی به نام General Foods در یک کمپین تبلیغاتی این موضوع را مطرح کرد که صبحانه، مهم ترین وعده خوراکی در روز است. در صورتی که این شعار اساس علمی نداشته و صرفاً جهت سودآوری شرکت ایجاد شده است.



معاوضه برده در ازای نمک

هزاران سال پیش در روم باستان یکی از شیوه های متداول برای خرید برده معاوضه کردن آن با نمک بود.



اسکیموها برای یخ زدن غذای خود از فریزر استفاده می‌کنند

در مناطق قطبی هوا آن قدر می‌تواند سرد شود که موجب یخ زدن غلات، گوشت و سایر مواد غذایی شود، جهت جلوگیری از این اتفاق اسکیموها از فریزرهایی برای یخ زدن غذاها استفاده می‌کنند!



۲۵ درصد از فندق های جهان سر از نوتلا درمی آورند

به عبارتی از هر ۴ فندق یک فندق مورد استفاده کمپانی شکلات سازی نوتلا قرار می‌گیرد.



موسس کلینیک تخصصی پوست و موی بهین:

فریب سودجوها در زمینه کاشت مو را نخورید

دریا قدرتی پور

موسس کلینیک بهین، اولین کلینیک پوست و مو در اصفهان معتقد است که تصمیم برای انجام کاشت مو باید با کسب اطلاعات و آگاهی انجام شود.

محسن سلیمانی با اشاره به اینکه کلینیک بهین به عنوان اولین کلینیک است که استانداردهای بین المللی را به خوبی رعایت کرده است اظهار داشت: قبل از اقدام به کاشت یا ترمیم مو، دقت در انتخاب محل مناسب برای انجام کاشت مو، و روشی که با صلاحدید پزشک برای فرد، مناسب در نظر گرفته می‌شود، از اهمیت زیادی برخوردار است.

وی گفت: کاشت مو، عملی بسیار حساس و دقیق بوده که اگر به درستی و توسط پزشک مجرب انجام نشود و با روش های سنتی و غیر تخصصی و در مکان غیر بهداشتی و غیر استاندارد انجام شود، می‌تواند ریزش مجدد موها، ایجاد زخم، هپاتیت و بیماری های دیگری را به دنبال داشته باشد و به لحاظ روحی هم تاثیرات نامطلوبی روی شخص بگذارد. این پزشک متخصص با تاکید بر اینکه قبل از انجام کاشت مو باید به دقت آگاهی لازم کسب شود اظهار داشت: برخی از کسانی که اقدام به این کار می‌کنند برای اینکه هزینه کمتری را متحمل شوند، بدون اینکه استانداردهای لازم را رعایت کنند اقدام به زدن مطب و انجام کاشت مو در مکانی غیر استاندارد می‌کنند که ممکن است پیامدهای جبران ناپذیری برای بیمار داشته باشد.

سلیمانی ادامه داد: یکی از سوالات رایجی که افراد با تصمیم کاشت مو، از پزشکان فعال در این حوزه می‌پرسند آن است که بهترین روش در کاشت مو کدام است؟ در اینجا با ارائه اطلاعاتی در این باره، قصد داریم شما را در انتخاب روش مناسب یاری رسانیم. کاشت مو در حال حاضر تنها به دو روش اصلی FUT و FIT امکانپذیر است و سایر روش های کاشت مو در واقع هنوز تایید نشده است و بیماران نباید فریب اسامی دروغین و تقلبی را بخورند. موسس کلینیک پوست و موی بهین با اشاره به اینکه امروزه روش های مختلفی در کاشت مو وجود دارد که تفاوت این روش ها بر اساس عامل نحوه برداشت گرافت های مو می‌باشد. به عنوان مثال در روش FIT گرافت های مو به صورت تک واحدی جدا می‌شوند در صورتی که برداشت موها در روش FUT بصورت یک جا و نواری است، اظهار داشت: متأسفانه در ایران و اصفهان، مکان هایی است که با اسم های جدید اقدام به فریب مردم می‌کنند.

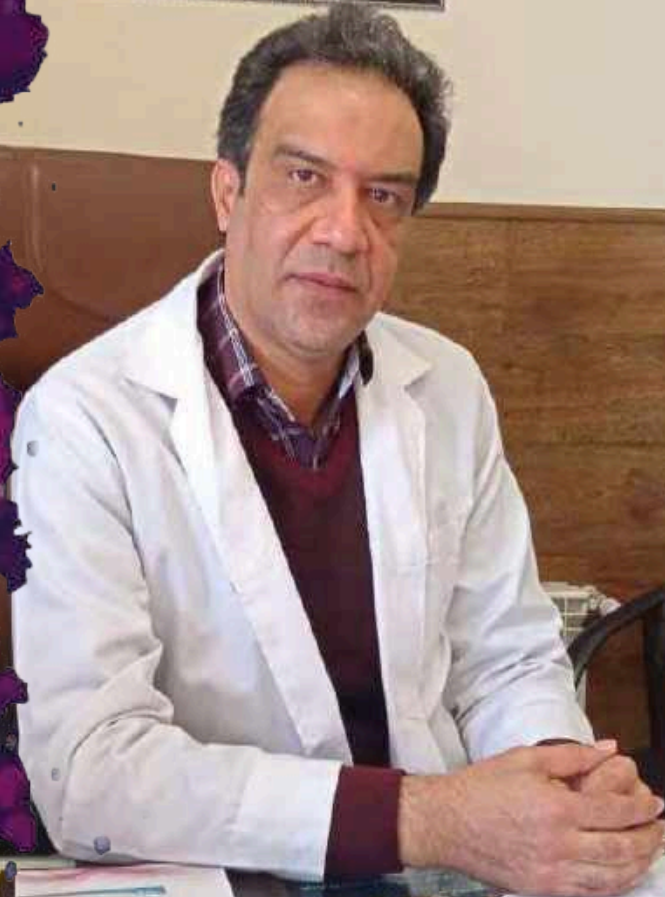
سلیمانی تاکید کرد: این مکان ها با اسم های ساختگی اقدام به فریب مردم می‌کنند در حالیکه استانداردهای لازم را نداشته و نه تنها استانداردهای معاونت درمان را ندارند بلکه چون نمی‌خواهند هزینه صرف کنند، استانداردهای بهداشتی را هم رعایت نمی‌کنند و تنها به یک مطب کوچک بدون امکانات مناسب بسنده می‌کنند.

این پزشک پوست و مو با اعلام اینکه کاشت مو یک کار تخصصی محسوب می‌شود که باید زیر نظر پزشک متخصص باشد اظهار داشت: در روش های کاشت مو میزان گرافت ها باید طبق قاعده و اصول باشد به این خاطر که ممکن است گاهی ترام آن باعث سیاه شدن بافت سر شود.

سلیمانی تصریح کرد: داستان کاشت مو هم مثل بسیاری از مسائل دیگر به سمت سودجویی های خاص رفته و خیلی ها با ابداع کردن اسامی جدید و تقلبی مردم را گول می‌زنند گفت: مردم باید بدانند که به کلینیک هایی مراجعه کنند که مجوز اداره بهداشت را دارد و استانداردها را رعایت کرده است.

وی ادامه داد: اگر پزشک از تجربه و مهارت کافی در کاشت مو برخوردار باشد، برداشت مو را به اندازه انجام می‌دهد که فقط یک نوار باریک دیده شود که این خط باریک هم، زیر موها پنهان می‌ماند یا توسط لیزر و بقیه پنهان می‌شود.

این پزشک پوست و مو رکن اصلی مراکز درمانی را داشتن پزشکان ماهر، با تجارب بالا دانست و اظهار داشت: نداشتن تجربه پزشک می‌تواند نتایج جبران ناپذیری بوجود آورد. وی با اشاره به اینکه در سال های اخیر به دلیل روی کار آمدن مراکز زیبایی و سودجویی بسیاری که در زمینه پیوند مو فعالیت می‌کنند انتخاب کلینیک های مجاز کاشت مو کار دشواری شده است، گفت: به همین دلیل قبل از هر کاری باید از معتبر بودن کلینیک و دارا بودن آن به دستگاهها و امکانات استاندارد اطمینان حاصل کرد.



ویژگیهای کلینیک های مجاز چیست؟

سلیمانی تاکید کرد: کلینیک های مجاز کاشت مو دارای برخی ویژگیها و مشخصهها هستند. به عنوان مثال اگر مرکز کاشت مو معتبر، زیر نظر وزارت بهداشت باشد به راحتی می توان به آن اطمینان کرد و از خدمات رفاهی و زیبایی آن بهره برد. همچنین کلینیک مجاز کاشت مو به مکانی گفته می شود که در آن از به روزترین روش های کاشت مو استفاده می شود و دارای کادر درمانی حرفه ای و متخصص است. وی ادامه داد: همانطور که گفتیم، در سالهای اخیر و با توسعه روش های نوین کاشت مو، لیزر و بوتاکس افراد زیادی در ایران اقدام به فعالیت های زیبایی کرده و متأسفانه به دلیل نداشتن اطلاعات کافی در خصوص کیفیت انجام کار آسیب های زیادی را به بیماران وارد کرده اند.

سلیمانی با تاکید بر اینکه برخی از افراد حتی با پرداخت هزینه های زیاد نتایج مطلوبی دریافت نکرده اند گفت: این افراد متأسفانه فریب ظاهر یا موقعیت مکانی و هزینه کمتر این مراکز را خورده و علاوه بر پرداخت هزینه درمانی هنگفت نتیجه نامطلوبی گرفته اند.

این پزشک پوست و مو ادامه داد: پوست و مو برای هر فردی دارای ویژگی های متفاوت است و نمی توان با یک روش اقدام به ترمیم مو یا لیزر پوست کرد، به این خاطر که مو دارای درجه های مختلف فاز جوانی، میانسالی و پیری است و باید با فواصل مشخص اقدام به کاشت مو شود.

وی با اظهار تأسف از اینکه خیلی از آرایشگاه ها با استفاده از بوتاکس های چینی با دوز بسیار بالا اقدام به بوتاکس می کنند و بیمار نیز چون اطلاعات درستی در این زمینه ندارد، در دفعات اولیه راضی است و هر بار با گرفتن دوز بالاتری راضی تر می شود ولی این را متوجه نیست که در طولانی مدت به بیماری میگرن و سردردهای مزمن دچار خواهد شد که جبرانی برای آن نخواهد بود.

وی افزود: اگر بوتاکس به اندازه و دوز مناسب انجام شود مشکلی ندارد، اما یکسری افراد که مشکلات خاص دارند، بهتر است از این کار انصراف دهند و یا با پزشک متخصص مشورت کنند.

سلیمانی در پایان گفت: تخصص و دانش، لازمه پزشک بودن است، اما داشتن تجربه از آن مهمتر است و فقدان آن می تواند نتایج جبرانناپذیری را در بر داشته باشد. بنابراین مجهز بودن کلینیک، استفاده از پزشک متخصص و تجربه و مهارت حرف اول را در علم پزشکی می زند.





D

for Dollar, Pain for Painkiller

Darya Ghodratipoor

The woman puts her crumpled prescription on the counter and says: This is the fourth pharmacy that does not have this medicine, where should I look for it?

The pharmacist refers her to the government pharmacies of the Red Crescent and the Sun, etc., where she has a better chance of finding the medicine. Aside from the relatively old woman who wants yellow insulin, there are many others who want simple medications that the pharmacist has either run out of or does not have or are scarce. Pharmacies now not only do not have scarce medicines, but sometimes they are unable to accept prescriptions due to the reduction of common medicines.

On the next pharmacy window is filled with advertisements about mouth and teeth or skin and hair or shampoos that do not benefit certain patients, nor patients who have to walk all the streets of the city to find their medicine, and finally Go home empty-handed.

The next person is a man who wants beta-interferon, Avanx, and the pharmacist says in a serious tone and without feeling emotional: «We do not have it,» «we have none, sir,» it is scarce. Maybe you can find it in Red Crescent. The man walks out desperately.

For those who are still frustrated with their search, the cloudy weather outside seems to be more in the pharmacy.

This is one of the big and reputable pharmacies in Isfahan; The pharmacist himself is an old man. He says very seriously and a little sharply: When government say no, it means no. «When governmental pharmacies say no, it means no,» he says very seriously and a little sharply. He does not want to talk and reluctantly looks at another prescription and says: We don't have it, maybe other pharmacies do, so I cannot say that it is scarce. «The pain is that people think we are the reason that there is no medicine» The pharmacist says. He turns his head to wrap up the next prescription, which contains quite common cold medicines, and fortunately the pharmacist has them all.

B ozorgmehr Street is full of small and large pharmacies, a little further on is another pharmacy that is relatively crowded. Most people who come here want cold or fortifying medicines and vitamins, items that they can easily get with a few thousand toman bills. So far there is no problem, the crisis starts as drugs become more specialized and diseases become more specific. Especially the diseases that affect most people. Diabetes is one of the diseases that afflicts its patients these days with a shortage of drugs.

The pharmacist is a young woman who tries to answer one in between. «If you do not mention the name of the pharmacy, I can tell you the truth» she says. When the assurance is obtained, she says: «Well, yes, there is not enough medicine. Especially medicines that are related to heart or skin diseases or cancer. Of course, we try to give people something similar, but some drugs are not available at all». In her opinion, the items of medicine that were imported into the country have been declining for several years.

The number of clients is increasing, so she prefers to be responsive to its customers. Pharmacies are also crowded a few blocks away in Quds Square, according to one of the pharmacists on this street, after the exchange rate changes, Iranian medicine has risen by about 10 to 15 percent and foreign medicine by about 40 to 100 percent, and this may have led to less medicines on the shelves of pharmacies.

The pharmacist continues: We face a large drug deficit. Before the drug became expensive, the patient bought two packs of one drug, but today he buys only one pack, rising drug prices are inextricably linked to drug shortages, although in the meantime our quotas have been reduced and distribution companies are even delivering some Iranian drugs to us less than before, which does not meet our needs.

This problem is less common in government pharmacies, where you can better get scarce medicines. An example is Sajjad Pharmacy on Ostandari Street, but private pharmacies, which are not usually subject to the quota of special and expensive drugs, also report the scarcity of items of drugs, the scarcity of which has nothing to do with price, but the problem is the lack of raw materials for their production.

Many private pharmacy operators are not willing to talk about this, but the head of a pharmacy on Feyz Street says in this regard: «Many drugs have foreign raw materials and are not available to drug companies because these raw materials are not imported.» and this has led to a shortage of some drugs, which has also led to abuses in the drug sector, such as drugs that are out of date with new labels being smuggled and marketed.

According to him, the lack of currency for the import of certain drugs is another reason why some drugs, such as Zeluda Vival Meptra, which are related to cancer patients, are scarce.

According to the pharmacist, who does not want to be named: Those involved in the import and production of drugs who are active in this field without government support and with personal investment have suffered a lot during these years.

The manager of the pharmacy, Dr. ... on Nazar Street, agrees: «The drug quota for some drugs has almost halved for us in the last month, and many of our customers return empty-handed.»

According to him, the drugs that used to be given to diabetic patients without a prescription are now given to the patient only with a prescription and in a limited amount, and the rest of the patients are left empty-handed.

The shortage or unreasonable rise in drug prices these days ranges from simple drugs such as adult cold pills to more complex drugs and even supplements, and the sharp fluctuations in the foreign exchange market have exacerbated the problem. Although government officials deny the crisis of scarcity or shortage of medicine, in this cycle people are well aware that the high cost has caused even a serum or ointment or even an eye drop to be scarce in pharmacies.

Therefore, the boy did not go to school on Mondays. On the first Monday, they called from school to ask why their son had not come. They said he was sick. On the second Monday, they called again, and the parents again made an excuse. After a while, the school principal became suspicious and called the father to the school to talk to him.

When the father went to school, he tried again to make excuses, but the principal did not buy them. In the end, he inevitably told the truth. He said that he was concerned about his son's academic progress and wondered why correct lessons were so underrepresented in Australian schools.

The manager was silent for a while after hearing the father's words and then replied: We thought like you 50 years ago.

The definition of literacy is not just learning physics, chemistry and mathematics, but also a sense of responsibility and participation in the society affairs.

Life and socialization skills are necessary for everyone in a civil society, but physics and chemistry may work for a particular group.

In other words, evaluating and measuring the level of social wisdom of a society can be examined in the type of view and method of dealing with various crises that occur in that society.

A brief look at the corona crisis and the way people deal with it and other social events at the local, regional and national levels, shows that during crises that have a social dimension, the prevailing social atmosphere is often based on mistrust, emotion and emotion.

Indeed, why is irresponsibility, negligence, social irrationality or lack of wisdom, the main aspect of our confrontation with crises, events and social and public challenges?!

The concept of wisdom, means the method of analysis, reasoning and human behavior in crises and life processes. Leading psychological scientist Robert Sternberg defines literacy as the application of intelligence, creativity, and knowledge, mediated by values, to achieve benevolent goals. He considers wisdom as a personality trait that is obtained by combining three dimensions: cognitive, reflective and emotional.

The cognitive dimension is the effort and desire to know the truth and a deeper understanding of life. The contemplative dimension is the attempt to see phenomena from a different perspective without mental biases and projections, and the emotional dimension is the enjoyment of empathetic and compassionate love for others.

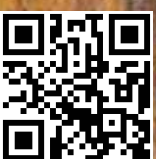
Given the country's millions of graduates and students, it was expected that in the face of social events and crises such as the coronavirus, this educated population would inject rationality and literacy into various segments of society, reduce emotional conflicts and mistrust and try to analyze and manage the public mood logically and in order to control this crisis.

But with a quick glance at the social role of academics and the educated class in public spaces, crises and social issues, we encounter irresponsibility and perhaps chronic social illiteracy that not only do not send any rational currents to the general public. Rather, they themselves are the cause and spread of illiteracy and light, emotional, and erroneous analyzes to the society. This is something we see today in the face of Coronavirus.

Of course, it is not reasonable to expect wise views and attitudes from university graduates, because our universities have never taught literacy to anyone! If not, then why is there such an atmosphere in society?

When the main mission of the university for the student is to get a degree and for the university and the university officials is to be promoted, there is no opportunity left for teaching and learning the elements of wisdom and prudence. When we are only dealing with tuition and diploma issuance, then we have not even been able to teach our students the process of rational analysis of scientific issues and social crises in principle.

What is really the main mission of the university? Just paying attention to producing degrees and unemployed and illiterate people? Or paying attention to social responsibilities? It seems that the most important and main mission of the university is to transfer social literacy and science to the society and increase its self-confidence. Has our educated class, which has a prestigious university degree, been able to overcome the challenge of facing the Coronavirus crisis safely with complete reasoning? Or do they attend the frequent weddings and funerals that take place these days and are still looking for an excuse to escape the challenge? Has our student really learned social literacy or just he can do Mathematics, chemistry, etc?!



We have misinterpreted The literacy



Mohammad Emami

A student left for Australia with his family to continue his education and get a doctorate. There they enrolled their youngest son in an Australian school so that he could continue his education in the Australian education system.

The first day when the boy returned from school, the father asked him: Son, tell me, let me see what you learned at school today.

The boy replied: Today we were told about the dangers of smoking and we discussed about it, the teacher read us a story book and we made a craft.

The father asked: Did you not study mathematics and science?

The boy said: no.

On the second day, when the boy returned from school, the father repeated his question. The boy replied: «Today we exercised for half a day, we learned how not to lose our self-confidence, and for the last class, they taught us that we should give part of our income to the government to spend on the development of cities and villages.»

After several days of the boy coming and going and explaining, the father started to become anxious, as he saw that in a week at school, his son spent little time on math, physics, science, and things that he thought were correct lessons. Since the father was worried that his son would grow poorly in these lessons, he told his son: «Son, from now on, do not go to school on Mondays so that I can work with you in mathematics and physics at home.»

These days, there are less girls and boys who think that being in love is enough to be happy. Everyone knows that in addition to interest, a number of other criteria must be considered to ensure the sweetness of their life together. Marriage is one of the most important decisions that is a turning point in the lives of girls and boys. A decision that, if made correctly and in principle, brings happiness to the individual, and if it is emotional and illogical, the situation is quite the opposite. All lucky girls and boys should test their readiness for marriage and work on getting to know each other.

Then it is time to examine the criteria of individuals. For example, one person may prioritize material status and another may rank it 10th. Note that this prioritization must be done regardless of the current suitor. Each person has a set of personal criteria, that is, things that are important to him. Apart from these, we must be careful to mention the basic criteria as well. You will read more about this below.

What exactly do the basic criteria mean?

Basic criteria are criteria that, in addition to personal criteria, each person must pay attention to. People then need to see if they meet the main criteria and what score they give to the other side in each criterion. If the person we are considering does not score high on the main criteria or our criteria differ significantly in terms of prioritization, this means an alarm for marriage.

On average, a score between 6 and 7 out of 10 is good. It is best to define each criterion to make sure you have the same understanding of the criteria. If you are unsure about a criterion, your knowledge of that criterion is probably incomplete and you should take the time to learn more.

Appearance: Do not say it does not matter

If you are one of those people who believe that appearance does not matter, unfortunately you are wrong. If you don't care about the other person's appearance, it's probably because you like his or her appearance. It is better to correct your opinion so that what does not matter to you in appearance. Eye and skin color may not be important to you, but height is an important criterion. Usually, the attractiveness of the face and body is important for men and the height and style are important for women. Be sure to rate the other person for height, type, skin color, and other issues that may be important to you.

If the person you are considering does not get a high score in terms of appearance, you should consider what is the rank of appearance in your priority list and what is the score of that person. High priority with a low score is dangerous, but it may not be a concern if your appearance is one of your low criteria and the person's score is not too low.

As mentioned before, if you do not like your suitor in appearance and you are constantly faced with such sentences that the appearance becomes normal; See how many months have passed since you got to know each other. If it is a month, it may be normal, but if it has been six months and you still think it looks bad, it will never be normal!

About the age criterion that falls into this category; If the woman is older, it does not cause a problem by itself, but it should be noted that the woman likes to take control of everything, and this is the reason for marrying a man younger than herself? Is she a tyrant? Does it question the adequacy of the husband? Does the man have emotional maturity or is he looking for a mother in life? And what do the families think? The age difference between the ages of over 30 is no longer a very important criterion.

Family: Do not say that a person is different from his family

The fit of families is important in marriage. It is recommended that you choose someone who is as close to your family as possible when discussing marriage. Never think that a person is different from his or her family; This is a common mistake in marriage. Relationships within the family and how a person treats his or her family are points that should not be overlooked, because there is a possibility of repetition of these behaviors in your life.

Ethical: Discover the salient features

Is having a particular trait important to you (like being regular)? Is it important for you not to have a particular trait (stinginess)? Talk to your fiancé about your specific morals and ask about his or her obvious morals with himself or herself or those around him or her, such as close friends, or if he or she had a home as a student. One resource is never enough to judge. Get help from multiple sources.

Finance: Set expectations

If you have a specific expectation in this regard, state it. Do you want your spouse to have a fixed salary or do you consider it important to take risks? You need to talk about how much money to save and how much to spend. You have to talk to each other. Life priorities for spending and financial aid to others and even getting help from others must be raised.

Academic: State your ideas

If you expect a certain level of education from your spouse or have educational ideas for yourself, be sure to state it. Although education is not a perfect measure of a person's level of understanding, it certainly has an effect.

Being in LOVE, isn't enough for happiness



کتاب‌های ویژه آ

نگارش و ترجمه : دکتر محمدرضا دلوی
دانشیار و عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی

مجموعه کتاب‌های مدیریت منابع انسانی



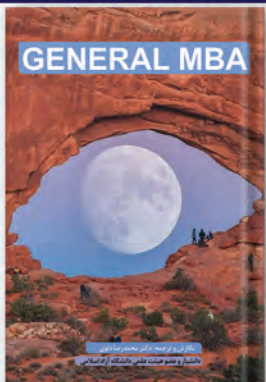
بازاریابی و کسب و کار اسلامی



بازاریابی و فروش پیشرفته



GENERAL MBA



روش تحقیق پیشرفته



سیستم‌های اطلاعات مدیریت پیشرفته MIS



زبان تخصصی



مدیریت مدرن در کسب و کارها



روابط فرد و سازمان



خرید اینترنتی و انبوه :
www.drshkarisaz.com



نا گفته‌های تاریخ تفکرات مدیریت



بازاریابی نوگرا



موزشی مدیریت

MBA

DBA

BBA

MBA - DBA - BBA

مجموعه کتاب های مدیریت رفتار سازمانی پیشرفته



MBA - DBA - BBA

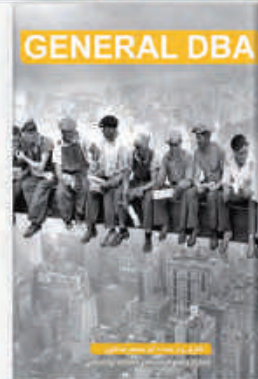


MBA - DBA - BBA

مجموعه کتاب های نظریه های سازمان و مدیریت پیشرفته



GENERAL DBA



MBA - DBA - BBA

مجموعه کتاب های مبانی سازمان و مدیریت پیشرفته



مدیریت استراتژیک پیشرفته



EMBA

مجموعه کتاب های مدیریت اجرایی



GENERAL BBA





هولدینگ پارس پندار نهاد
انتخاب برتر حرفه ای ها



دستگاه صحافی سلنا پارس

✓ جایگزینی مناسب و به صرفه برای صحافی های فنری، طلق و شیرازه و منگنه کوبی

✓ منحصر به فرد و بدون مشابه داخلی

✓ تولید ملی

برای دریافت اطلاعات بیشتر و مشاوره رایگان با ما در ارتباط باشید

ویژه نامه این هفتانه

سال ۱۳۹۹

یک کانال ارتباطی موثر و مفید برای معرفی هر چه بهتر خدمات و برند شما
در سطح استان اصفهان، فعال در اصناف زیر:



✓ صنف پوشاک و لباس استان اصفهان

✓ صنف آرایشگران استان اصفهان

✓ صنف نمایشگاه داران و خدمات پس از فروش خودرو استان اصفهان

هم‌نشست خواهرشهرها

فراخوان

دعوت از شهروندان تسهیلگر برای تقویت ارتباطات اصفهان با شهرهای خواهر خوانده اش



شیان / فلورانس / داکار / کوالالامپور / کویت / بارسلونا
فرایبورگ / سن پترزبورگ / لاهور / هاوانا / یاش / ایروان / بعلبک

ثبت نام « intaffairs.isfahan.ir

آدرس الکترونیکی « intaffairs@isfahan.ir

شماره تماس « ۰۳۱ - ۳۶۲۸۸۹۹۷



شهرداری اصفهان





دوره های آموزشی حوزه کشاورزی



مرکز آموزش مجازی پارس
Pars E-Learning Center

www.elearnpars.org

غیر حضوری و آنلاین



✓ شامل ۵۰۰ دوره در زمینه کشاورزی

✓ قابل استعلام از سازمان جهاد کشاورزی

✓ ارسال محتوا به سراسر کشور

✓ صدور گواهی از جهاد کشاورزی



www.elearnpars.org



۰۳۱-۹۱۰۰۹۷۰۱

مشاوره رایگان:

THIS WEEK

No14*this week magazine * Cultural * Economic * 30000 tomans December 2020

**Being in LOVE,
isn't enough
for happiness**

